

نادر جهانگیری

زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه

(مجموعه مقالات)



بازمانده از غارت و انچه پیش
و پیر جوار فادر



مؤسسه انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، شماره ۱۴۶۸، تهران ۱۳۱۴۶

قیمت: ۹۵۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۴۱۶-۱۱۸-۱

ISBN 964-416-118-1



زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه

نادر جهانگیری

زبان : بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه

(مجموعه مقالات)



۲۳۶۰۵

جهانگیری، نادر ۱۳۲۳ -
زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه (مجموعه مقالات) / نادر جهانگیری. —
[تهران]: آگاه، ۱۳۷۸.
۲۳۵ ص.
ISBN 964_416_118_1
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: ص. ۲۳۵.
۱. زبان‌شناسی — مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. فارسی — مقاله‌ها و خطابه‌ها.
الف. عنوان.
۲ ز ۹ چ / ۶۱۲۵
۴۱۰
کتابخانه ملی ایران
۷۸-۱۰۰۹۸ م



نادر جهانگیری

زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه

(مجموعه مقالات)

چاپ اول پاییز ۱۳۷۸، آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ دفتر نشر آگه
(حروف‌نگاری بابک کریمیان، نمونه‌خوانی لیلا حسینیخانی، صفحه‌آرایی مینو حسینی)

لینتوگرافی کوهرنگ، چاپ نقش جهان، صحافی هما

شمارگان: ۲۲۰۰ جلد

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

E.mail: agah@ neda.net

ISBN 964_416_118_1

شابک ۹۶۴-۴۱۶-۱۱۸-۱

تقديم به:
مریم، امیر و لیل

فهرست

۹	توانش زبانی
۲۵	رفتار غیرکلامی
۴۱	نگاهی تازه به گویش‌شناسی
۶۱	زبان‌شناسی تاریخی و چشم‌انداز آینده آن
۷۵	تغییر زبان در زمان و مکان
۸۱	پاره‌ای ویژگی‌های جامعه‌شناختی زبان فارسی
۱۰۱	الگوهای متغیرها در فارسی تهران (با پروفسور ریچارد ا. هادسن)
۱۲۵	گونه‌های احترام، سلطه و همبستگی در زبان فارسی
۱۶۱	گسترش زبان بر پایه طبقه اجتماعی، در کودکان دبستانی
۱۷۹	یادگیری زبان از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی (با زیبا پرتوی)
۱۹۹	مروری بر دیدگاه‌ها و شیوه‌های عصب‌شناسی زبان و اختلالات زبانی
۲۲۱	منطق فازی و معنای واژه
	فضاهای نظام‌دار، الگویی مناسب برای تحلیل زبان به عنوان
۲۲۷	پدیده‌ای پویا (با سعید فکری و محمدرضا مولایی)

توانش زبانی

در نظریه زیابگشتاری چامسکی، توانش زبانی عبارت از دانش انسان از زبان خود و به مفهوم دستگاهی از قوانین ساختاری و مجموعه‌ای از واژگان است که انسان در مراحل مختلف کسب زبان مادری خود به آن دست می‌یابد. به‌طوری که می‌تواند با این دانش زبانی بی‌نهایت جمله، به‌ویژه جمله‌های تازه‌ای که احتمالاً تولید نکرده است، بسازد و همه جملات زبان خود حتی جملاتی را که احتمالاً هنوز تولید نکرده است، بسازد و همه جملات زبان خود حتی جملاتی را که احتمالاً هنوز شنیده است، بفهمد. براساس این دانش زبانی او قادر است جملات درست را از جملات نادرست تمیز دهد و ابهام جملات دارای ابهام را مشخص نماید. توانش زبانی در مقابل کنش زبانی که به گفتار می‌انجامد، قرار می‌گیرد. براساس نظریه چامسکی، زبان‌شناسی قبل از نظریه زیابا به جای پرداختن به توانش پایه زبان تمام سعی خود را به کنش یک نمونه زبانی مبذول می‌کرده است. به‌طور کلی تفاوت بین توانش و کنش زبانی در حد گسترده‌ای پذیرفته شده است، ولی اغلب زبان‌شناسان بر این عقیده هستند که تمایزات بین دو سطح توانش و کنش آن‌طور که چامسکی آن‌ها را به‌وضوح از هم جدا می‌کند، روشن نیست، به‌طوری که اغلب این

مشکل وجود دارد که نمی‌توان تصمیم قطعی گرفت که پاره‌ای از ویژگی‌های زبانی را باید به توانش یا کنش زبانی مرتبط دانست. به هر حال تعریف فوق سه پیش‌فرض را در خود نهفته دارد:

۱. دانش زبانی از دانش غیرزبانی متمایز است و به عبارت دیگر زبان پدیده‌ای یگانه و خودمحور است.^۱

۲. از آن‌جا که زبان ایستا نیست و پیوسته در حال تغییر است و این تغییرات در دو محور جغرافیایی و اجتماعی به صورت مجموعه‌ای از متغیرها^۲ عینیت پیدا می‌کند، بنابراین در تعریف بالا وجود یک شبکه ثابت قوانین به‌ناچار (ایده‌آل)، مطلوب‌سازی این مجموعه را در قالب یک گونه واحد زبانی الزام آور کرده است.

۳. توصیف ویژگی‌های زبانی بر پایه یک تحلیل هم‌زمانی امکان‌پذیر شده است، به عبارت دیگر بین آنچه زبان‌شناسی هم‌زمانی و زبان‌شناسی در زمانی گفته می‌شود، خط فاصلی وجود دارد.

اکنون اگر شواهدی ارائه شود که نشان دهد پیش‌فرض‌های فوق فاقد انسجام علمی لازم‌اند، آن‌گاه باید بتوان نتیجه گرفت که مفهوم توانش زبانی به عنوان دانشی متمایز از دانش غیرزبانی بهترین راه تبیین تحلیلی همه‌جانبه از دانش انسانی و به تبع آن دانش زبانی نیست. مجموعه دانش انسانی می‌تواند در سه طبقه کلی قرار گیرد:

اول، دانشی که انسان از دیگران کسب می‌کند و بنابراین با دیگران مشترک است. این دانش کسب شده مشترک اجتماعی که از طریق والدین، اطرافیان، مؤسساتی مانند مدارس و دانشگاه‌ها و مانند این‌ها در یک جامعه در اختیار ما قرار می‌گیرد در واقع فرهنگ ما را شکل می‌دهد. فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌های کسب شده اجتماعی است که شخص با وقوف بر آن شبکه ارزشی و اعمال آن‌ها هویت خود را به عنوان

عضوی از یک جامعه فرهنگی تعیین می‌کند. بنابراین عضویت در جامعه فرهنگی مستلزم (الف) دانستن و (ب) به کار بستن مجموعه‌ای از دانش‌های مشترک است. یک جامعه فرهنگی خود از تراکم وجود یک شبکه ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرد و مرزهای آن جامعه با رقیق شدن این شبکه مشخص می‌گردد.

دوم، دانش مشترک ولی غیراکتسابی ناشی از ویژگی‌های نوع انسان از جمله ساختمان مغز و توانی‌های آن و همچنین مجموعه‌ای از دانش‌های ارثی است. مانند دانشی که کودک انسان را وامی‌دارد که بلافاصله پس از تولد شروع به مکیدن پستان مادر کند. چنین دانشی نزد همه کودکان یکسان است و اکتسابی نیست.

سوم، دانش غیرمشترک و غیراکتسابی است که بر تجربه‌های فردی و خصوصی، استوار است مانند احساسی که از درد یا بوی خاصی داریم.

بنابراین به وجود آمدن آگاهی یا دانش در انسان در تمام موارد بالا به جز آن بخش که حاصل ویژگی‌های ارثی است، محتاج به رویارویی و تجربه جهان بیرون است و به عبارت دیگر بدون ادراک و تجربه جهان هیچ‌گونه دانشی حاصل نخواهد شد و تحقق نخواهد پذیرفت. بررسی چگونگی تحقق دانش‌هایی که حاصل تجربه و ادراک ما از جهان بیرون از ماست در حوزه فلسفه قرار می‌گیرد. می‌توان گفت که جهان مقوله‌ای یک‌پارچه است و عناصر سازنده آن به هم پیوسته و دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر و در عین حال فاقد مرزبندی‌اند. انسان در رویارویی با این بیکران، قادر به درک آن به صورت مجموعه‌ای متصل و به هم پیوسته نیست بنابراین دست به تقطیع^۱ جهان خود می‌زند. می‌توان گفت که تقطیع اولین مرحله زبانی کردن جهان است. به این ترتیب انسان جهان

خود را پاره پاره می کند تا از طریق شناخت پاره ها و سپس درک روابط بین پاره ها، پی به ماهیت آن ببرد.

تقطیع جهان دارای دو ویژگی عمده است: نخست این که اندازه قطعات چون مبتنی بر مرزبندی های طبیعی نیست از جامعه ای به جامعه دیگر و از زمانی به زمان دیگر متغیر است و دوم این که شناخت ویژگی های هر قطعه با توجه به نوع ارتباط و میزان توانایی های انسان در کشف ماهیت آن ها در طول تاریخ یکسان نمی ماند. هر یک از این پاره ها در واقع یک مفهوم^۱ را به دست می دهد. بنابراین شکستن جهان به مفاهیمی که دارای مرز و ویژگی های مشخص کننده هر مفهوم است یکی از دو راه درک آن است ولی ادراک تنها از راه تجربه مفاهیم حاصل نمی گردد، بلکه انسان جهان را از طریق درک ارتباط بین مفاهیم در قالب قضایا^۲ نیز استنتاج می کند.

به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که جهان بیرون در صورت مفهوم و قضیه قابلیت احساس شدن می یابند. در عین حال رابطه بین مغز و درک از یک سو و جهان بیرون در قالب مفاهیم و قضایا از سوی دیگر، بر حواس پنجگانه متکی است. به این ترتیب که ابعاد و ویژگی های مفاهیم از طریق اعضای حسی و سلسله اعصاب مربوطه به مغز هدایت می شود. بخش دریافت کننده در مغز، پیام را که به صورت ضربان های عصبی است به حافظه می برد و با آنچه قبلاً تجربه شده است مقایسه می کند. نتیجه چنین فرایندی استنتاج^۳ خواهد بود. اگر آنچه که درک شده است تجربه جدیدی باشد به حافظه^۴ سپرده می شود و گرنه در حد استنتاج باقی می ماند. مجموعه دو مقوله بیرونی یعنی مفهوم و قضیه و دو مفهوم درونی یعنی استنتاج و حافظه تفکر ما را شکل می دهد.

اکنون باید دید که بین دانش انسانی و دانش زبانی که در واقع بخشی از

آن است چگونه رابطه‌ای برقرار است. دیدیم که جهان بیرون از ما در قالب‌های مفاهیم و قضایا ابتدا استنتاج شده و سپس به صورت دانش به حافظه سپرده می‌شود. مفهوم دارای یک حوزه معنایی است که از تقطیع حاصل شده است یعنی بخشی از جهان که از بقیه آن جداگشته و به اعتبار داشتن ویژگی‌هایی در مقابل عدم وجود آن، از سایر پاره‌ها جدا شده است. این ویژگی‌ها درواقع همان مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم است که برابر معنای یک واژه خواهد بود. آوایی شدن قراردادی یک مفهوم در قالب نمادسازی^۱ مرحله بعدی زبانی کردن جهان است. نمادین کردن مفهوم درواقع صورت واژه را به دست می‌دهد که دارای ویژگی‌های آوایی و ساختی است و با معنی آن ارتباطی قراردادی دارد. این باور نزد بسیاری از محققین من جمله ژان پیاژه وجود دارد که رشد زبانی وابسته به رشد شناختی است و توانایی شناختی مقدم بر توانایی زبانی است. پیاژه از ابتدای تولد تا ۲۴ ماهگی را مرحله حسی-حرکتی می‌نامد که در آن کودکان یاد می‌گیرند که محیط را تجربه کنند. زبان در پایان این دوره به عنوان نظامی از علائم بر پایه ساخت‌های شناختی کودک که قبلاً کسب نموده است استوار می‌شود. وجود ارتباط بین رشد زبانی و شناختی در مرحله حسی-حرکتی و اعتقاد به وجود نوع خاصی از رشد شناختی به عنوان پیش شرط و لازمه رشد زبانی مورد تأیید بسیاری از محققین است. در مورد ماهیت مفاهیم و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها در ذهن انسان تحقیقات فراوانی صورت گرفته است و نظریات متفاوتی وجود دارد. لکن امروزه دو نظریه طرفداران بیشتری دارد، که یکی نظریه مشخصه‌های تمایزدهنده^۲ و دیگری نظریه نوع مادر^۳ است. بر مبنای نظریه مشخصه‌های ممیز هر مفهوم مجموعه‌ای از مشخصه‌ها یا مؤلفه‌هایی است که برای تبیین یک مفهوم لازم و کافی است. مثلاً مفهوم پرنده

عبارت خواهد بود از مشخصه بال‌ها، پرها، تخم‌گذاری، نوک و مانند این‌ها. بر این نظریه ایرادات زیادی وارد است از جمله این‌که نمی‌توان به‌طور دقیق مشخص کرد که چه تعداد مشخصه‌هایی برای تبیین یک مفهوم لازم و کافی است و دیگر این‌که اغلب تعداد مشخصه‌های لازم و کافی چنان زیاد می‌شود که به حافظه سپردن این مجموعه مؤلفه‌ها برای شکل‌گیری یک مفهوم غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

النور راش^۱ محقق روان‌شناس در این زمینه نظریه نوع مادر را معرفی می‌کند که براساس آن شکل‌گیری یک مفهوم در ذهن انسان درواقع به خاطر سپردن یک نمونه مادر از آن مفهوم است. بنابراین مفهوم پرنده عبارت از توصیفی از یک پرنده مشخص به عنوان مفهوم پایه‌ای پرنده در ذهن خواهد بود. این توصیف پرنده خود دارای یک جنبه عینی و یا مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها است. به این ترتیب در طبقه پرنده‌ها، هر پرنده به نسبت این‌که به چه اندازه به مفهوم پرنده مادر نزدیک باشد، درجه‌ای نسبی از پرنده بودن می‌یابد. براساس آزمایشات انجام گرفته مشخص شده است که سخنگویان به تناسب نوع محیطی که در آن زندگی می‌کنند و نوع فرهنگی که بر جامعه آن‌ها حاکم است موارد یک مفهوم را به درجات طبقه‌بندی می‌کنند.

نظریه بالا چندین فرضیه را در خود نهفته دارد: اول این‌که مفهوم نوع مادر در هر سخنگویی به‌شدت به محیط اطراف او بستگی پیدا می‌کند. مثلاً مفهوم پرنده مادر اولین و پُربسامدترین پرنده‌ای است که او تجربه می‌کند. این مفهوم برای کسی که در کوهستان زندگی می‌کند می‌تواند در قالب عقاب شکل گیرد و برای شخصی که در شهری شلوغ است شاید به صورت یک گنجشک یا کبوتر و برای یک اسکیمو در شکل یک پنگوئن تجلی کند. فرضیه دوم این‌که شکل‌گیری مفهوم مادر راه را بر تجربه دیگر

1. E. Rosch

موارد آن طبقه نخواهد بست و شخص در طول زندگی خود می‌تواند پیوسته ده‌ها نوع دیگر مثلاً پرنده را تجربه کند و به درجات به همان مفهوم مادر بیافزاید. سوم این‌که ماهیت یک مفهوم در طول زندگی ما یکسان باقی نمی‌ماند، بنابراین آنچه امروز می‌اندیشیم ممکن است با تجربه‌ای نوین فردا دگرگون شود یا لااقل ابعاد جدیدی بگیرد. و بالأخره آن‌چه که موضوع را به مراتب پیچیده‌تر می‌کند این است که نوع نگرش و ارتباط ما با مفاهیم از یک سو و شرایط بیرونی موجود در زمان تجربه یک مفهوم از سوی دیگر، در چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در ارتباط با ابعاد و مؤلفه‌های آن‌ها به شدت مؤثرند. درواقع هر مفهوم جهان خارج در قالب یک واژه در یک گونه‌زبانی علی‌رغم داشتن صورت آوایی واحد اجباراً دارای مؤلفه‌های معنایی یکسان برای همه سخنگویان آن زبان نیست.

علاوه بر آن‌چه که در مورد شکل‌گیری مفاهیم ذکر شد، نوع ارتباط سخنگویان با مفاهیم جهان بیرون حتی در یک مقطع خاص تاریخی، تعبیر متفاوتی که متناسب با نوع رابطه است در ذهن آن‌ها ایجاد خواهد کرد. مثلاً مفهوم آب برای سخنگویی که در آپارتمانی در شهر زندگی می‌کند در مقایسه با یک کشاورز که ارتباطی به مراتب متنوع‌تر با آب دارد و یک آب‌شناس، مؤلفه‌های منطبق بر یکدیگر ندارند. عامل بسیار مهم دیگر در شکل‌گیری مفاهیم عنصر شرایط بیرونی در هنگام تجربه یک مفهوم است. این‌که در چگونه شرایط محیطی، جسمی و روحی یک مفهوم را تجربه کنیم تأثیر عمده‌ای بر ابعاد معنایی آن خواهد داشت. تجربه رنگ سفید در قالب لباس سفید پرستاران و پزشکان در یک بیمارستان می‌تواند احساس گنگی از نوعی ترس را در فراخوانی مفهوم رنگ سفید در ما برانگیزد. با آن‌چه گفته شد و در تحلیل نهایی به‌ناچار باید بگوییم که معنی یک تجربه شخصی است و آن‌چه به عنوان درک مشترک زبانی مطرح می‌شود تنها درجه‌ای نسبی از تشابهات مفاهیم را

بین سخنگویان نشان می‌دهد. طبیعی است که هرچه عناصر و عوامل برشمرده بالا به عنوان شرایط شکل‌گیری مفاهیم به هم نزدیک‌تر باشد، درجهٔ نسبی بالاتر خواهد بود.

بنابراین آن‌چه که منا به عنوان دانش زبانی در حافظه داریم مجموعه‌ای از مفاهیم‌اند که به صورت واژگان و توزیع اجتماعی آن‌ها و به صورت قضایا به تعبیر معنی جملات به حافظه سپرده شده‌اند. زمانی که سخن می‌گوییم یا به سخن دیگران گوش می‌دهیم از دانشی که نسبت به مفاهیم داریم استفاده می‌کنیم و معنای جمله را که همان قضایا باشند در چارچوب عناصر اجتماعی درک می‌نماییم. به عبارت دیگر بخش اعظم دانش زبانی، دانش مشترک کسب شدهٔ اجتماعی یا دانش فرهنگی است. بنابراین زبان یک جامعه درواقع جنبه‌ای از فرهنگ آن است. لکن تقطیع جهان را می‌توان ویژگی به حساب آورد که از نوع دانش غیراکتسابی ولی مشترک بین انسان‌هاست. یعنی توانایی قطعه‌قطعه کردن جهان که با مرحلهٔ آغازین رشدشناختی کودک تا رسیدن به مرحلهٔ رشد زبانی به اعتبار آوایی کردن و به عبارتی نمادین کردن مفاهیم انطباق دارد. بنابراین باید گفت انسان در درک جهان خویش بر الگوهایی عمل می‌کند که ویژهٔ ذاتی اوست. و همین ویژگی او را از سایر موجودات متمایز می‌کند. مراحل کسب این دانش عمومی و چنان پیوسته به آن است که جداکردن و مرزبندی بین آن‌ها و تصور زبان به عنوان پدیده‌ای یگانه و خودمحمور غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

بررسی این مسئله حائز اهمیت است که بدانیم سخنگوی یک زبان دارای چگونه دانشی است که او را قادر می‌سازد که جملات وابسته به محیط بیرونی و وابسته به بافت را بفهمد و یا تولید کند. او باید از چگونه دانشی بهره‌مند باشد تا بتواند به‌طور مؤثر در موقعیت‌های مختلف اجتماعی با دیگران ارتباط برقرار کند. این دانش او بنابراین باید

تعیین‌کنندگی اجتماعی^۱ رفتار زبانی‌اش را که شامل مقولات محیطی مانند رابطه سخنگو و شنونده و تأثیر زمان و مکان و مانند این‌هاست در بر گیرد. هایمز (Hymes) در سال ۱۹۷۱ در بحثی علمی و منطقی مفهوم توانش ارتباطی^۲ را مطرح می‌کند. دانشی که شخص را قادر می‌سازد که تمامی دستگاه نشانه‌ای را که در دسترس دارد، بشناسد. بنابراین توانش زبانی یا به عبارت روشن‌تر دانش دستگاه زبانی بخشی از توانش ارتباطی است. از طرفی می‌دانیم که بخش اعظم توانش ارتباطی به عنوان رفتار زبانی و یا به تعبیر عناصر غیرزبانی^۳ از الگوی تحلیل زبانی زبان‌شناس خارج می‌شود. در حالی که باید گفت آن‌چه که دانش زبانی به حساب می‌آید به مراتب گسترده‌تر از آن چیزی است که به عنوان توانش زبانی در نظریه چامسکی مطرح می‌شود.

اگر این تصور را داشته باشیم که الگوی زبان‌شناس از دستگاه زبانی شامل یک رشته قوانین باشد که تنها جملات درست را در یک زبان تولید می‌کند، می‌توان تصور کرد چنین قوانینی باید بخشی از یک شکل گسترده‌تر توانش زبانی باشد که این جملات را که از نظر ساختمانی درست هستند براساس متناسب بودن با موقعیت تولید کند. هیچ‌کس دانش کامل زبانی ندارد و هرکس به نسبتی بر یک زبان وقوف پیدا می‌کند. با این حال گویشور به توانایی همه‌جانبه‌ای نیاز دارد که هم بتواند از نظر ساختمانی جملات نادرست تشخیص دهد و هم بتواند متناسب بودن جمله را در بافت اجتماعی چه در تولید و چه در درک تشخیص دهد. بنابراین در ارتباط زبانی عوامل اجتماعی مانند سن، جنس، طبقه اجتماعی، تحصیلات، دوزبانگی، زمان و مکان و بسیاری مانند این‌ها مؤثرند و محاوره تنها به زبان به عنوان دستگاهی از قوانین متکی نبوده بلکه به کلیه رفتارهای نشانه‌ای مرتبط است. هر یک از طرفین محاوره

1. Social determinism

2. Communicative Competence

3. Non-Linguistic

باید نقش و جایگاه خود را بدانند. رابطه بین سخنگو در قالب مقوله قدرت و همبستگی^۱ موجود میان طرفین می‌تواند طیف گسترده‌ای از امکانات زبانی را در ارتباطی دقیق با موقعیت‌های ممکن دربرگیرد.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ارتباط، جایگاه اجتماعی در رفتار زبانی است که با بهره‌گیری از واژگان خاص و ضمائر در مورد سخنگو و مخاطب اعمال می‌شود. این عناصر واژگانی با عوامل به اصطلاح غیرزبانی مانند حرکت چشم‌ها، حرکت اندام‌ها مانند دست و سر، حالت‌های بدن، تماس بدنی و رعایت فاصله ایستادن بین طرفین همراه است. به طوری که انتخاب واژگانی یا به عبارتی انتخاب زبانی خاص با ویژگی‌های هر یک از عوامل غیرزبانی فوق مطابقت دارد. جنس نیز عامل دیگری است که در رابطه با قدرت و همبستگی بین طرفین محاوره نقش خاصی دارد، به علاوه زنان اولاً سخنگویان محافظه‌کارتری هستند. همچنین سخنگو باید بتواند جملات را با تناسب منطقی با زمان و مکان خاص به کار برد و یا به عبارت دیگر سخنگو باید قادر باشد که جدا از تولید جمله درست آن را با شرایط خاص زمانی و مکانی مطابق دهد، جمله:

«امسال زمستان در مشهد برف زیادی باریده است»

تابع زمان و مکان خاص است و در زمان و مکانی دیگر فاقد معنای لازم خواهد بود. البته شنونده می‌تواند عدم مطابقت منطقی شرایط بیرونی ساخت جمله را آگاهانه نادیده بگیرد ولی معنای متفاوتی از آن استنباط نماید. مثلاً به کار گرفتن جمله «شما همیشه سر ساعت به کلاس می‌آید» به دانشجویی که پیوسته در رأس ساعت معین به کلاس می‌آید به علت تطابق با شرایط بیرونی دارای معنای مثبت خواهد بود. لکن تولید همین جمله با همه ویژگی‌هایش در مورد دانشجویی که در آخر وقت به

کلاس می‌آید، در او و دیگر دانشجویان تعبیر منفی و وارونه‌ای را القا خواهد کرد و همه این مطلب را درک می‌کنند که او همیشه دیر به کلاس می‌آید. در موقعیت‌های فوق نشانه وجود دو نوع آگاهی از یک ساختار واحد زبانی نزد شنوندگان وجود دارد. الف: شنونده می‌داند که باید رابطه‌ای منطقی بین ساخت جمله و تطابق شرایط بیرونی وجود داشته باشد. ب: او به کمک دانش فوق زبانی می‌داند که عدم تطابق ساختار جمله با موقعیت بیرونی هم می‌تواند جمله نادرست به دست دهد و هم می‌تواند با توجه به شرایط خاص جمله درستی با تعبیر معنایی متفاوتی به وجود آورد. تشخیص درستی و یا نادرستی یک جمله در ارتباط با تطابق یا عدم تطابق آن با شرایط بیرونی متکی به عوامل قراردادی غیرزبانی است که در یک جامعه زبانی از یک طبقه به طبقه دیگر اجتماعی متفاوت است. به عبارتی چنان‌که سخنگویی از طبقه دیگری با قراردادهای فوق زبانی لازم آشنا نباشد، موقعیت دوم را به عنوان موردی از یک جمله نادرست تلقی خواهد کرد. سخنگویان می‌توانند درجه رسمی بودن موقعیت‌ها را تشخیص دهند مثلاً گونه رسمی را در یک موقعیت محاوره‌ای روزمره به کار نمی‌گیرند و بالعکس در موقعیت رسمی به طور مشخصی به سمت گونه رسمی گرایش خواهند داشت. درواقع بین ساختارهای نحوی، صرفی و واجی یک جمله و موقعیت بیرونی به تناسب درجه رسمی بودن ارتباط برقرار است. سخنگویان می‌دانند که در یک جامعه دو یا چندزبانه باید پیام خود را با توجه به محیط بیرونی از طریق کدام گونه زبانی ادا کنند. موضوع پیام نیز در انتخاب گونه زبانی نقش عمده دارد بیان موضوعات خاص به ناچار گونه زبانی خاص خود را می‌طلبد، و سخنگویان با توجه به تنوع موارد و موضوعات می‌دانند که کدام گونه را در ارتباط با کدام موضوع انتخاب نمایند.

روشن است که آگاهی سخنگویان از موضوع، عامل مؤثری در

تشخیص معنای واژه یا جمله در رفتار روزمرهٔ زبانی است. سخنگو می‌داند که یک واژه خاص در ارتباط با موضوعی خاص چگونه تعبیر معنایی پیدا می‌کند. سخنگو می‌داند که چگونه گفتار خود را با موضوع و ویژگی‌های محیطی مسلط بر محاوره هماهنگ نماید و بالأخره او می‌داند که چگونه احساسات و حالات خود را در ارتباط با شنونده در مجموعه عناصر زبانی‌اش ملحوظ نماید. وقتی می‌بینیم که سخنگوی زبان مادری یک چنین آگاهی گسترده و روشنی از محدودیت‌ها و امکانات اجتماعی حاکم بر ساخت‌های زبانی خود دارد، آنگاه یک نظریهٔ زبانی باید به‌ناچار چنین عوامل قانونمندی را در تحلیل زبانی دربرگیرد.

مسئلهٔ پویایی تاریخی زبان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است که متأسفانه در آغاز شکوفایی زبان‌شناسی ساخت‌گرا با عقاید سوسور در مورد جدایی زبان‌شناسی هم‌زمانی از زبان‌شناسی در زمانی در حاشیه قرار گرفت. سوسور بر این اعتقاد بود که زبان‌شناسی هم‌زمان لااقل در آن حد که به تحلیل زبانی مربوط می‌شود از مقولات و مفاهیم زبان‌شناسی در زبانی بی‌نیاز است. او مرزی بین هم‌زمانی و در زمانی کشید، مرزی قراردادی که با ماهیت پویای زبان در تضاد است. مشکلاتی که تحلیل هم‌زمانی گونه‌های زبانی با آن مواجه است به‌ناچار گرایش‌هایی منطقی را به سوی عقاید داروینستی نودستوریان برمی‌انگیزد و به نظر می‌رسد که علی‌رغم تقدم زمانی، نظرات نودستوریان از عقاید متأخرین زبان‌شناسی مترقی‌تر است. از آن‌جا که هر پدیدهٔ هم‌زمانی حاصل شدن‌های قانونمند تاریخی است چگونه می‌توان تحلیل زبانی را بدون ارجاع به کمیت‌ها و کیفیت‌های تغییرات تاریخی که شکل حاضر نتیجهٔ در حال تغییر آن است، به دست داد؟ اعتبار یک تحلیل ایستا از پدیده‌ای پویا منطقاً تنها در همان لحظهٔ تحلیل است.

می‌دانیم که تغییرات تاریخی زبان در دو بستر جغرافیایی و اجتماعی ده‌ها هزار گونه زبانی به‌وجود آورده است، گونه‌هایی که در یک طیف

زبانی به هم پیوسته و با یکدیگر دارای رابطه خویشاوندی‌اند. تغییرات زبانی در قالب متغیرهای نحوی، صرفی، واجی و معنایی در هر مقطع زمانی دارای ماهیتی چنان پیچیده است که یک نگرش هم‌زمانی صرف موارد فراوان عناصر به اصطلاح «بی‌نظم» را در آن خواهد یافت. تغییر زبانی مانند تغییر هر پدیده دیگری در جهان منظم و قانونمند است و آن‌چه در تحلیل هم‌زمانی به بی‌نظمی تعبیر می‌شود در واقع حاصل نگرش نادرست و ضعف شیوه تحلیلی است. از آن‌جا که گسترش تغییرات تاریخی زبان بر زمان استوار است بنابراین در یک برش زمانی از یک گونه زبانی پیوسته با عناصری تغییر یافته و بدون تناوب^۱، عناصری همراه با تناوب و در جریان پذیرش تغییر و بالأخره عناصری به دور از تغییر روبه‌رو خواهیم بود. از طرفی تغییرات زبانی در سطوح مختلف ساختاری، هم‌زمان، هم‌سرعت و هم‌جهت نیستند. نتیجه بررسی صرف هم‌زمان چنین وضعیت پیچیده‌ای دستوری خواهد بود که در آن تعداد استثناها در واقع از قواعد بیشتر خواهد شد. بنابراین تصادفی نیست که چامسکی در ۱۹۶۵:۳ می‌گوید:

(«نظریه زبانی اساساً با یک گوینده و شنونده ایده‌آل (مطلوب) سروکار دارد که در جامعه‌ای بکلی همگن از نظر زبانی می‌زیند و زبان آن جامعه را به‌طور کامل می‌دانند و از محدودیت‌های حافظه و هر گونه غفلت در توجه و اشتباه که از نظر دستوری وضعیت‌های غیرمعتبر دستوری‌اند، در کنش زبانی‌شان مبری هستند».

بنابراین چاره کار در مطلوب‌سازی^۲ است. مطلوب‌سازی در قالب منظم کردن^۳ به معنای نادیده گرفتن خطاهای تولیدگفتار، اشتباه در تلفظ، مکث‌های غیرلازم، لکنت و مانند آن که چامسکی از آن‌ها به عنوان محدودیت حافظه و منحرف شدن حواس نام می‌برد و همچنین نادیده

انگاشتن عدم عملکرد مکانیسم‌های فیزیولوژیک و عصبی که چنین برداشتی با تمایز قایل شدن بین دو سطح توانش زبانی و کنش عمل آن مغایرت خواهد داشت. همچنین مطلوب‌سازی در قالب استاندارد کردن^۱ به معنی نادیده گرفتن گونه‌های جغرافیایی و گونه‌های اجتماعی و به عبارتی نادیده انگاشتن ماهیت پویای زبان در قالب متغیرهای پیوسته در حال حرکت زبانی، و بالأخره مطلوب‌سازی در قالب بی‌بافت کردن^۲ جملات زبانی، به معنای نادیده انگاشتن تمامی دانش‌های غیرساختاری زبان!

مسخ همه این واقعیات به قصد مطلوب‌سازی، زبان را از واقعیت آن به دور می‌کند و نتایج حاصل از تحلیل چنین شبیحی از زبان به ناچار مشکوک خواهد بود. بنابراین می‌توان به این پنداشت منطقی رسید که زبان‌شناسی باید بار دیگر شاهد انقلاب دیگری باشد، انقلابی سترگ‌تر از آن‌چه تاکنون بر این علم گذشته. زبان‌شناسی نیازمند نظریه‌ای است که در آن زبان با همه ویژگی‌هایش به عنوان بخشی از دانش انسانی مورد تحلیل قرار گیرد. نظریه‌ای که بتواند بدون حذف خصلت‌های عینی زبان همه عناصر دخیل را با یکدیگر تحلیل نماید.

کتابنامه

1. Chomsky, N. (1965) *Aspects of the theory of Syntax*, Mass.: MIT Press.
2. Giglioli, P. P. ed. (1972) *Language and Social Context*. Harmondsworth, Middx: Penguin.
3. Hudson, R. A. (1980) *Sociolinguistics*, Cambridge University Press.
4. Hymes, D. H. (1971) *Competence and Performance in Linguistic theory*, in R. Huxley & E. Ingram eds. *Language acquisition: Models and methods*. London, Academic Press.
5. Jahangiri, N. (1980). *A Sociolinguistic Study of Tehrani Persian*.
6. Jahangiri, N, & Hudson, R. (1982). *Patterns of Variation in Tehrani Persian*. In Suzanne Romaine (ed) *Variation in speech Communities* Arnold Pub.

٢٣ توانش زبانی

7. Lyons, J. (1977) *Semantics*. Cambridge University Press.
8. Rosch, E. (1979). *Classification of real-world objects: Origins and representations in Cognition*. In Johnson-Laird & Watson (1977) *Thinking: Readings in Cognitive Science*. Cambridge: Cambridge University Press.

رفتار غیرکلامی*

در کودک انسان آموختن رفتار غیرکلامی مؤثر در ارتباط زبانی، در کنار کسب مهارت‌های کلامی تحقق می‌پذیرد. پاره‌ای از محققین من جمله فون رافلر-انگل^۱ (۱۹۷۸) اعتقاد دارند که حتی جنبه‌هایی از رفتار کلامی مقدم بر کسب مهارت‌های زبانی‌اند. تحقیقات انگل به وضوح نشان می‌دهد که گفتار کودکان در هنگامی که تنها با خود بازی می‌کنند پیوسته با مجموعه‌ای از حرکات توأم است و بچه‌هایی که پُر حرف‌ترند، حرکات بدنی همراه با گفتار بیشتری از خود نشان می‌دهند. موریل ساویل ترویکه^۲ (۱۹۸۲) معتقد است که پاره‌ای رفتارهای غیرکلامی «طبیعی» همه کودکان است و شاید بین انسان امروزی و انسان‌های اولیه مشترک بوده است. داروین (۱۸۷۲) اولین کسی بود که اظهار داشت «حالت‌هایی از صورت وجود دارد که در تمام جوامع نشان‌دهنده احساس واحدی است». این نظریه بعدها به وسیله محققینی چون هارپر^۳، وینز^۴ و

* رفتار غیرکلامی Non-verbal behaviour عبارتی است که در مقابل رفتار زبانی Verbal behaviour به تعبیر گفتار، به کار برده می‌شود و به مجموعه‌ای از نشانه‌های معنادار حرکت اندام‌ها اطلاق می‌شود.

1. Von Raffler-Engel.
2. Muriel Saville-Troike.
3. Harper.
4. Wiens.

ماتارازو^۱ (۱۹۷۸) تأیید شد. بیشتر جنبه‌های ارتباط غیرکلامی وابسته به زبان و فرهنگ‌اند و به همان ترتیب که عناصر زبانی فرهنگی فراگرفته می‌شوند، کسب می‌گردند. به جز معدودی از رفتارهای غیرکلامی جهانی که عمدتاً در بیان احساسات نقش دارند، مفاهیم فرهنگی اغلب در قالب حرکات بدنی یا حالت‌های مشخصی از صورت شکل می‌گیرند و برحسب ویژگی‌های فرهنگی متغیرند. مثلاً رفتار غیرکلامی خاص که برای کودکان مناسب است، ممکن است مناسب بزرگسالان نباشد و یا آنچه رفتار غیرکلامی زنانه تلقی می‌شود، مناسب مردان نخواهد بود و بالعکس.

یکی از جالب‌ترین مقولات در کسب مهارت‌های رفتار غیرکلامی در کودکان، آموختن کاربردهای سکوت است. آن‌ها یاد می‌گیرند که در کجا سخن بگویند و در کجا سکوت کنند، به عبارت دیگر کودکان معنای سکوت را در یک جامعه زبانی فرا می‌گیرند. در واقع رعایت ارزش سکوت در کودک در جهت حصول به شخصیت و ابتکار فردی صورت می‌پذیرد. در استراتژی ارتباط، سکوت جای خود را دارد و کودکان در یادگیری زبان به ارزش و اعتبار سکوت پی برده، آن‌را می‌آموزند و به کار می‌برند. به هر صورت وقفه‌های ناشی از سکوت در هنگام ارتباط گفتاری برای کودکان و بزرگسالان در یک جامعه واحد دارای تعابیر متفاوتی است. روشن است که رعایت درجه نسبی سکوت نزد کودکان و بزرگسالان از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. مثلاً در جوامع شرقی کودکان پیوسته ترغیب به سکوت می‌شوند و ساکت بودن در کودکان یک ویژگی مطلوب به حساب می‌آید.

از آنجا که رفتار غیرکلامی در مراحل اولیه رشد کودک فراگرفته می‌شود، شاید بتوان آن‌را دلیل به کارگیری عموماً ناآگاهانه رفتارهای

1. Matarazzo.

غیرکلامی در بزرگسالان دانست و شاید به همین علت در یادگیری زبان دوم در بزرگسالان به دلیل فقدان فراگیری مهارت‌های رفتار غیرکلامی به همراه مهارت‌های کلامی، تبخّر کامل در زبان دوم عموماً تحقق نمی‌یابد. مُحققین زیادی از جمله هایمز^۱ (۱۹۶۲)، اروین تریپ^۲ (۱۹۶۴)، گامپرز^۳ (۱۹۶۴) و سلوین^۴ (۱۹۶۷) در این مسئله متفق القول‌اند که بین زبان به عنوان مجموعه‌ای از قوانین ساختاری و واژگان از یک سو و کاربرد آن در یافت اجتماعی به هنگام سخن گفتن از سوی دیگر، آنچه در تبیین ابعاد معنایی یک پیام بیشترین تأثیر را دارد، روابط ساختاری زبان نبوده بلکه عناصر و مقولات غیرزبانی یا به عبارت دیگر رفتار غیرکلامی است که رونالد واردها^۵ (۱۹۸۴) آن را بُعد پنهان^۶ جمله می‌خواند. هنگامی که شخص تصمیمی به ایجاد ارتباط زبانی می‌گیرد، ابتدا از بین گونه‌های اجتماعی زبان خود متناسب با شرایط بیرونی که متأثر از سه عامل (الف)، چه کسی سخن می‌گوید؟ (ب) موضوع سخن چیست؟ و بالأخره (ج) در کجا سخن می‌گوید؟ گونه زبانی مناسبی را انتخاب می‌کند. بدیهی است که پیام زبانی او در قالب ساختارهای زبانی درست خواهد بود. به گونه‌ای که جملات او دارای چنان ساختاری است که درک را از نظر دستوری برای شنونده امکان‌پذیر خواهد کرد. لکن انتخاب زبانی او تنها در قالب ساختارهای دستوری جمله محدود نمی‌شود بلکه ساختارهای نحوی جمله باید متناسب با قوانینی فرهنگی و اجتماعی محیطی باشند که ارتباط در آن برقرار می‌شود، قوانین فرهنگی که حاکم بر کنش‌های متقابل ارتباط رو در رو در یک جامعه زبانی خاص است. بنابراین قوانین فرهنگی که نظام ارزشی یک جامعه را در خود دارد در قالب رفتارهای غیرکلامی معنادار و قابل درک‌اند و به ساختارهای زبانی به‌طور غیرقابل تفکیکی متصل‌اند.

1. Hymes. 2. Ervin-Tripp. 3. Gumpers. 4. Slobin.
5. R. Wardhaugh. 6. Hidden dimension.

در این راستا محققین زیادی سعی کردند که تأثیرات یک رفتار خاص و یا مجموعه‌ای از رفتارهای غیرکلامی را بر درک شنونده ناظر اندازه‌گیری کنند. از آن‌جمله فریدمن^۱ (۱۹۷۵) جملاتی را با بار معنایی خاص با عکس‌هایی از صورت یک سخنگو در حالت‌هایی که متناسب با جمله بودند، مورد قضاوت اهل زبان گذاشت و تشخیص ارتباط تنگاتنگ میان آن‌ها را از طرف اهل زبان گزارش کرد. بوگن‌تال^۲ (۱۹۷۵) به‌طور مصنوعی جملاتی را در تضاد، با حالت‌های چهره مربوط به آن‌ها گذاشت و مشاهده نمود که اهل زبان عدم انطباق معنای جمله با حالت‌های چهره را به‌خوبی تمیز می‌دهند رفتارهای غیرکلامی نشانه‌های معناداری هستند. آن‌ها در نوع تصویرگر^۳ در بافت یک کنش متقابل زبانی تعبیرات خاص خود را می‌یابند. در این نوع رفتار غیرکلامی، شباهتی میان نوع حرکت و آنچه که رفتار به آن ارجاع دارد، مانند نشان دادن شکل، اندازه و حالت حرکت از یک سو و تعابیر معنایی واژگان از سوی دیگر، وجود دارد. به عبارت دیگر رفتار کلامی تصویرگر به گفتار نمایی قابل مشاهده می‌دهد. رفتارهای غیرکلامی نیز می‌تواند در قالب نمایش همراه با ایما و اشاره^۴ و بدون گفتار و یا تقلید رفتاری خاص^۵ و یا بازآفرینی یک عمل^۶، صورت‌های قابل رؤیت و نمادین یک کنش زبانی را به شنونده حاضر ارائه دهد. نشانه‌های غیرکلامی می‌تواند رفتارهای شخص خاص^۷ را که نشان‌دهنده ارتباطی میان آن رفتار و تفکر خاص شخص است به نمایش درآورد.

رفتار غیرکلامی می‌تواند در قالب سکوت و یا سکوت همراه با حرکت اندام‌ها باشد ولی به هر صورت رفتار غیرکلامی فاقد تظاهر آوایی زبانی است. کسی که سکوت اختیار کرده است، اجباراً به آن معنی نیست که پیامی را منتقل نمی‌کند، به عبارت دیگر در یک جامعه فرهنگی

1. Friedman 2. Bugental 3. Iconic 4. Mimics 5. Enactment
6. Reenactment 7. Ideographic

سکوت در بافت‌های اجتماعی (الف) دارای معنی خاص است (ب) اعضای یک جامعهٔ زبانی با شناخت کامل ابعاد معنایی سکوت پیام خود را از این طریق منتقل نموده و یا پیام دیگران را درک می‌کنند. اگرچه سکوت به اعتبار فقدان ارتباط گفتاری در همهٔ جوامع فرهنگی دارای ماهیت یکسانی است ولی تعبیر معنایی سکوت از یک جامعهٔ فرهنگی به جامعهٔ فرهنگی دیگر و از یک طبقهٔ اجتماعی به طبقهٔ اجتماعی دیگر در یک جامعهٔ واحد تفاوت دارد. تعبیر معنایی سکوت وابسته به محیط خاص و قوانین فرهنگی حاکم بر آن است که برای یک بیگانه روشن نبوده و بایستی آموخته شود. سکوت در واقع نوعی انتخاب در حوزهٔ زبان به مفهوم گسترده و حقیقی آنست و به عبارت دیگر انتخاب سکوت نوعی پیام‌رسانی است که در مجموعهٔ دستگاه ارتباطی برای طرفین قابل تمیز و درک است. به این ترتیب درک چنین روابطی از طریق تحلیل ساختارهای زبانی امکان‌پذیر نخواهد بود و در واقع روابط اجتماعی حاکم بر ارتباط زبانی تعیین‌کنندهٔ اصلی تعبیر رفتار زبانی است. فرد می‌تواند از روی خشم، اندوه، تعجب، ترس، شک و شادی، قبول یا عدم قبول مطلب گوینده و مانند این‌ها سکوت اختیار کند. به عبارتی می‌توان سکوت را بیان نوعی احساس عمیق دانست و یا از آن برای نشان دادن چنان احساساتی استفاده کرد.

دیوید آبرگرومی^۱ (۱۹۶۸) زبان‌شناس انگلیسی اعتقاد دارد که ما با اندام‌های گفتاری خود سخن می‌گوییم ولی با تمام اندام‌های مان ارتباط زبانی برقرار می‌کنیم. رفتار غیرکلامی به صورت‌های مختلف در زبان ظاهر می‌شود. مثلاً در نشان دادن رابطهٔ بین گوینده و مخاطب براساس رابطهٔ قدرت و همبستگی^۲ بین آن‌ها به‌طور مشهودی مؤثر است. واژه‌های قدرت و همبستگی ابتدا به‌وسیلهٔ راجر براون^۳ (۱۹۶۱) برای

1. David Abercrombie.

2. Power & Solidarity.

3. Roger Brown.

نشان دادن روابط اجتماعی بین دونفر به کار گرفته شد. شخص در کنش‌های متقابل اجتماعی پیوسته خود را با دیگران مقایسه می‌کند. او ممکن است خود را از نظر قدرت نسبت به مخاطب خود در موقعیت پایین‌تر، برابر و یا بالاتر ببیند. آنگاه انتخاب‌های زبانی و همچنین رفتارهای غیرکلامی او متناسب با هر یک از شرایط بالا خواهد بود، (برای اطلاع بیشتر در مورد رابطه قدرت و همبستگی در زبان فارسی نگاه کنید به جهانگیری^۱ (۱۹۸۰)). از سوی دیگر رابطه همبستگی بین دونفر می‌تواند متأثر از داشتن مشترکاتی در خویشاوندی دین، جنس، سن، محل زیست، نژاد، شغل، تمایلات و گرایش‌ها بین اعضاء جامعه زبانی باشد. به عبارت دیگر میزان فاصله اجتماعی بین افراد، متغیری متأثر از عوامل بالاست. بنابراین ارزیابی رابطه همبستگی و قدرت بین دونفر در هنگام ارتباط زبانی انجام می‌گیرد و به همان ترتیب انتخاب‌های زبانی و رفتارهای غیرکلامی با آن متناسب می‌گردد. مجموعه رابطه بین قدرت و همبستگی و انتخاب‌های زبانی و رفتارهای غیرکلامی در جامعه ایران دارای ماهیت فوق‌العاده پیچیده‌ایست که خود مقاله خاص خود را می‌طلبد.

یکی از روشن‌ترین جنبه‌های رفتار غیرکلامی که رابطه قدرت و همبستگی بین سخنگو و مخاطب را نشان می‌دهد از طریق رعایت فاصله بدنی آن دو هنگام محاوره است. به اثبات رسیده است که در تمام جوامع، میزان فاصله بدنی بین سخنگو و مخاطب نسبتی مستقیم با میزان فاصله اجتماعی بین آن دو دارد، هادسن^۲ (۱۹۸۰). به این ترتیب که هرچه افراد دارای رابطه همبستگی نزدیک‌تری باشند در هنگام سخن گفتن به هم نزدیک‌تر قرار می‌گیرند. ولی این مسئله حائز اهمیت است که فاصله معین بدنی برای دو سخنگو که دارای فاصله اجتماعی مشخصی هستند در دو

1. Jahangiri, N, 1980. A. Sociolinguistic Study of Persion in Tehran.

2. R. A. Hudson.

جامعه فرهنگی مختلف، یکسان نمی باشد. واتسون و کریوز^۱ (۱۹۶۰) در تحقیق خود نشان داده اند که اعراب در مقایسه با امریکاییان در هنگام سخن گفتن فاصله کمتری را بین خود رعایت می کنند و در هنگام نشستن فاصله کمتری بین آن ها وجود دارد و در هنگام صحبت کردن یکدیگر را لمس می کنند و پیوسته در چشم های یکدیگر نگاه کرده و عموماً بلندتر حرف می زنند.

رفتار غیرکلامی در جامعه ایران تجلی مشهودی در نشان دادن رابطه قدرت و همبستگی دارد. رفتار غیرکلامی را برای مشخص کردن رابطه بین سخنگو و مخاطب می توان در قالب حرکت سر، چشم ها، نوع نگاه کردن، حالت صورت، حرکت دست ها و پاها در هنگام نشستن و نوع قرار گرفتن آن ها، نحوه ایستادن و نشستن، نشان داد. چنانچه شخص در موضع پایین تری از نظر قدرت نسبت به طرف مقابل خود قرار داشته باشد، در ابتدای ارتباط سلام خود را با خم کردن سر و تنه به جلو همراه می کند در این حالت دست ها به بدن چسبیده است ولی گاهی دست راست و گاهی هردو دست بر روی سینه قرار می گیرد. صورت با لبخندی کوتاه به نشانه محبت حالت می گیرد. معمولاً شخص دست خود را برای دست دادن با مخاطب قدرتمند به جلو نمی برد ولی اگر او تمایل به دست دادن داشت، شخص با عجله به جلو رفته با یک دست و گاهی با دو دست (با توجه به میزان قدرت مخاطب) دست او را به آرامی می فشارد. در این حالت میزان خم شدن سر و تنه به جلو بیشتر از حالت اولیه است. در هنگام سخن گفتن که اغلب آرام است سخنگو به مخاطب قدرتمند خود پیوسته نگاه می کند در حالی که دست ها آویخته در طرفین بدن و گاهی در جلو قلاب می شود و پاها هم جفت اند. شکل افراطی تر چنین وضعیتی را در رفتار رسمی نظامیان در مقابل افراد ارشدشان به خوبی می توان دید، البته در مورد

نظامیان دست‌ها به طرفین بدن چسبیده است. شخص در هنگام شنیدن گفتار سخنگوی قدرتمند خود معمولاً به او نگاه می‌کند و سر را پیوسته به علامت تصدیق از بالا به پایین تکان می‌دهد. ریتم تکان خوردن سر به‌ویژه، به علامت تأثیر سخنگو و در ارتباط با میزان قدرت او می‌تواند سرعت بیشتری بگیرد و تقریباً در تمام طول گفتار او ادامه می‌یابد. چنانچه شخص اجازه یابد که بنشیند، معمولاً بر روی لبه صندلی می‌نشیند و به پشتی آن تکیه نمی‌دهد، دست‌ها بر روی پاها قرار می‌گیرد و پاها در حالی که جمع شده‌اند در کنار یکدیگر چسبیده به هم‌اند. چنانچه نشستن بر روی زمین باشد، آنگاه شخص حالت چهارزانو می‌گیرد و دست‌ها معمولاً با پنجه‌های کشیده بر روی پاها قرار می‌گیرد. ختم محاوره نیز به‌ویژه با توجه به نتایج حاصل از محاوره و تناسب موفقیت می‌تواند با درجه‌ای از خم شدن سر و بدن به جلو و تکرار آن و گذاشتن دست‌ها بر سینه و بدون برگشتن عقب عقب رفتن، کامل شود. بدیهی است که رفتار غیرکلامی شخص در موضع بالاتر فاقد ویژگی‌های فوق است. شخص ممکن است در هنگام برخورد اولیه با مخاطب پایین دست خود دست بدهد یا ندهد، به هر صورت انتخاب با او خواهد بود. اگر تصمیم به دست دادن بگیرد در جای خود باقی می‌ماند و فقط دست را به جلو می‌برد و منتظر می‌ماند و پایین دست برای معطل نگه داشتن او به سرعت به طرف جلو حرکت می‌کند. بالا دست در دست دادن مطلقاً حالت خم کردن سر یا بدن را ندارد و اغلب به پایین دست نگاه نمی‌کند. ممکن است در حالی که حرکت می‌کند و یا مشغول انجام کار دیگری است، با او صحبت کند. در نشستن و ایستادن حالت اندام‌ها کاملاً آزاد است، روی صندلی به‌طور کامل می‌نشیند و به پشتی تکیه می‌دهد. پاهایش می‌توانند بر روی هم قرار گیرند. پایان محاوره نیز مانند شروع آن ممکن است با دست دادن خود به کار دیگری بپردازد. رفتار غیرکلامی همچنین در شکل‌گیری نظام‌مند ساختار کنش متقابل زبانی بین سخنگو و

مخاطب نقش دارد. روشن است که گفتار سازمان یافته است و با الگوی خاص مکالمه مانند سلام گفتن و احوال پرسشی شروع و پس از طرح مطلب اصلی با خدا حافظی به پایان می رسد. اروین گافمن^۱ (۱۹۵۵) عقیده دارد که تعارفات آغازین در گفتار دونفر نشان دهنده این مطلب است که رابطه قدرت و همبستگی همان است که در پایان آخرین ملاقات شان داشته اند و خدا حافظی حاوی این پیام است که رابطه بین آن دو تا ملاقات بعدی بر همان موازین استوار خواهد بود. در واقع هر بخشی از گفتگو در خود حاوی نشانه های غیرکلامی است که پیوسته رابطه قدرت و همبستگی بین سخنگو و مخاطب را تأیید می کند.

پاره ای جنبه های رفتار غیرکلامی مانند دست دادن هنگام شروع یا در پایان یک دیدار تقریباً به صورت قاعده عمومی درآمده اند. البته تعبیر معنایی دست دادن در تمام جوامع یکسان نیست. مثلاً در انگلستان فشردن دست طرف مقابل بیشتر نشانه آشنایی اولیه دونفر با یکدیگر است تا دلیل دوستی و صمیمیت، همین طور وقتی دونفر اختلافات شان را کنار می گذارند و تصمیم به ادامه رابطه می گیرند و یا گاهی در دیدار کسی که مدت ها او را ملاقات نکرده اند، هادسن (۱۹۸۰).

رفتار غیرکلامی در شکل گیری تقسیم زمان بین سخنگو و مخاطب نیز نقش دارد. بنابراین سؤال اینجاست که هنگامی که سخنگو تصمیم به پایان دادن به سخن خود می گیرد و می خواهد در نقش شنونده باشد و همین طور زمانی که شنونده می خواهد سخنگو باشد، چه رفتار غیرکلامی رخ می دهد؟ آرجیل^۲، دین^۳ (۱۹۶۵) و کِندون^۴ (۱۹۶۷) نشان دادند که شنونده هنگام گوش کردن معمولاً بیش از گوینده به چشمان او خیره می شود. بنابراین وقتی سخنگو تصمیم می گیرد به سخن خود پایان دهد و در نقش شنونده باشد به عنوان یک علامت سر را بالا گرفته و به

1. Ervin-Goffmann.

2. Argyle.

3. Dean.

4. Kendon.

چشم‌های او نگاه می‌کند تا به این ترتیب شروع به تغییر نقش خود دهد، شنونده به نوبه خود وقتی می‌خواهد شروع به صحبت کند سر را پایین می‌اندازد که نشان دهد تمایل به شروع سخن دارد. هادسن (۱۹۸۰) اعتقاد دارد که حرکت چشم‌ها تنها علامت تغییر نقش بین سخنگو و مخاطب نیست، مثلاً در مدارس ابتدایی کودکان انگشت خود را به نشانه شروع صحبت بلند می‌کنند و یا در موقعیت‌های غیررسمی تر شخص ممکن است جابه‌جا شود و یا گلویش را صاف کند.

رفتار غیرکلامی می‌تواند در تبیین محتوای محاوره و در شکل‌گیری نظام‌مند آن مؤثر باشد. مثال روشن این نوع رفتار در بیشتر جوامع وجود حرکت سر به عنوان علامت بله یا خیر است. البته شیوه حرکت سر از جامعه‌ای به جامعه دیگر متغیر است. مثلاً در فرهنگ غرب حرکت بالا به پایین سر علامت تأیید است در حالی که در شرق مدیترانه حرکت پایین به بالای سر این نقش را دارد، و در شبه قاره هند حرکت مورب سر به مفهوم تصدیق مطالب گوینده است، هادسن (۱۹۸۰). نیز حرکت دادن سر به طرفین به مفهوم این‌که موضوع روشن نیست یا شنونده پاسخی برای آن ندارد. چنان که ریتم این حرکت آرام‌تر باشد وضعیتی تعجب‌آور و شگفت‌انگیز را بیان خواهد کرد. با انگشت سبابه به طور متناوب به شقیقه‌زدن و یا در فرهنگ غرب انگشت سبابه را بر شقیقه گذاشتن و به چپ و راست حرکت دادن به مفهوم این‌که شخص مورد بحث دیوانه است و یا مالیدن انگشت شست بر انگشت سبابه به نشانه پول، و یا بستن یک چشم و بازکردن ناگهانی آن (چشمک‌زدن) به نشانه جدی نبودن محتوای مورد بحث، بالابردن سریع ابروها و پایین آوردن بلافاصله آن به نشانه نفی، پلک‌زدن با مکث مختصر پلک‌ها که گاهی با حرکت خفیف سر به پایین همراه است به علامت قبول و یا شمارش انگشتان برای محاسبه که در پاره‌ای جوامع کاربرد وسیعی دارد پاره‌ای دیگر از رفتارهای غیرکلامی اند.

رفتارهای غیرکلامی به طور گسترده‌ای در بیان احساسات به کار می‌روند. درهم کشیدن ابروها که گاهی با نگاه کردن از گوشه چشم‌ها همراه می‌شود به نشانه خشم است، خشم می‌تواند از طریق بازکردن بیش از اندازه چشم‌ها و خیره نگاه کردن بدون آن‌که پلک‌ها به هم بیایند نیز تظاهر کند، این عمل می‌تواند با فشردن دندان‌ها برهم و برخاستگی استخوان‌های آرواره‌ها نیز همراه باشد. کج کردن سر به یک طرف و ماندن در همان حالت همراه با حالت غمناک صورت به نشانه عجز و تقاضای استمداد و به پایین انداختن سر و نگاه کردن به پایین به علامت اظهار ندامت و پشیمانی و یا خجالت، بالاگرفتن بیش از اندازه سر و به بالا نگاه کردن همراه با درهم کشیدن ابروها و حرکت ندادن سر هنگام راه رفتن و یا سخن گفتن به نشانه تبختر و غرور از دیگر رفتارهای غیرکلامی‌اند.

پرکردن دهان از هوا و بادکردن لپ‌ها و فوت کردن هوا به بیرون به علامت خستگی و یا فارغ شدن از کاری خسته کننده، گزیدن لب پایین با دندان‌های بالا به نشانه عمل خطا و یا منع شخص از انجام یک عمل، بازماندن دهان همراه با درهم کشیدن ابروها به علامت تعجب، به بالا و پایین نگاه کردن همراه با حرکت آرام سر در جهات مختلف و کشیدن نفس‌های عمیق به نشانه خسته شدن از گفتار گوینده و منتظر ماندن، بازکردن بیش از اندازه چشم‌ها همراه با لبخند به نشانه خوشحالی، به درون دادن هوا به صورت عمیق و تقریباً صدادار و به آرامی خارج کردن آن در حالی که چشم‌ها از حد معمول بسته‌ترند، به نشانه غم، با سرعت و ناگهانی بیرون فرستادن هوا از راه بینی به علامت تمسخر، رفتارهای دیگری هستند که سر و اعضاء صورت در آن نقش دارند.

شاید بتوان گفت که چشم‌ها در رفتار غیرکلامی عمده‌ترین نقش را دارند. در کنش‌های متقابل و رودرروی زبانی، گفتار بدون برخورد چشمی تقریباً امکان‌پذیر نیست. نوع نگاه، مدت نگاه کردن که پیوسته با

حرکت اندام‌های دیگر همراه است می‌تواند نشان‌دهنده عشق، تنفر، خشم، سلطه و مانند این‌ها باشد. شانه‌ها نیز در بیان رفتار غیرکلامی نقش دارند، به بالا انداختن شانه‌ها و به پایین رها کردن آن‌ها علامت بی‌قیدی و نداشتن انگیزه است. دست‌ها بیشترین تحرکت را در بیان رفتار غیرکلامی هنگام محاوره دارند. دست‌ها اندازه‌ها، کمیت‌ها و کیفیت‌ها را مجسم می‌کنند، حرکت بالا و پایین دست‌ها نشان قبول و یا عدم قبول است، در حالی‌که گذاردن یک دست و گاهی هردو دست بر روی سینه که با خم شدن سر و تنه همراه است نشانه احترام تلقی می‌شود. همچنین قلاب کردن دست‌ها در جلوی بدن هنگام حضور یا سخن گفتن نزد مخاطب قدرتمند مبین احترام و قلاب کردن دست‌ها در پشت بدن به نشانه تبختر و احساس برتری نسبت به دیگران است. گرفتن سر در قسمت پیشانی با دست به طوری که چشم‌ها در زیر آن پنهان بماند به معنای غم و ناراحتی، گذاشتن پنجه دست‌ها بر روی گوش‌ها به نشانه عدم تمایل به شنیدن مخاطب، فشردن پرده‌های بینی با انگشت سبابه و شست به نشانه وجود بوی ناخوشایند، گذاشتن انگشتان بر روی چشم علامت اطاعت، گذاشتن انگشت سبابه بر پیشانی به طوری که سر بر آن تکیه کند به همراه درهم کشیدن ابروها به نشانه تفکر و بالأخره گذاشتن انگشت سبابه بر روی لب‌ها به نشانه سکوت از دیگر کاربردهای دست‌ها در ایجاد ارتباط غیرکلامی است. شکل قرارگرفتن پاها به‌ویژه در هنگام نشستن حاوی پیام است. در رابطه سلطه، اگر شخص روی صندلی نشسته باشد، جمع کردن پاها و در کنار هم قراردادن آن‌ها و چهارزانو نشستن بر روی زمین و روی هم انداختن پاها دراز شده بر روی صندلی نشانه بی‌احترامی به مخاطب است. همچنین پشت کردن به دیگران چه در حالت نشسته و چه ایستاده به معنای بی‌احترامی است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که گفتار پیوسته با رفتار غیرکلامی

همراه است، به گونه‌ای که رفتار غیرکلامی ابعاد دقیق تعابیر معنایی جمله را مشخص می‌کند. چنانچه گفتار با رفتار غیرکلامی مناسب همراه نباشد یا چنانچه شیوهٔ ارائه آن متفاوت باشد، آنگاه ایجاد ارتباط به دلیل فقدان ارائهٔ اطلاعات کافی به شنونده به شدت مشکل خواهد شد. به همین جهت یادگیری زبان بیگانه مستلزم وقوف کامل به رفتار غیرکلامی حاکم بر آن جامعهٔ زبانی است. رفتار غیرکلامی می‌تواند همراه با گفتار و مکمل آن باشد و یا خود به تنهایی حامل پیامی شود. در هنگام سخن گفتن ابعاد معنایی یک پیام حتی گاهی ناخودآگاه در قالب مجموعه‌ای از حرکات بدنی شامل حرکت سر، چشم‌ها، ابروها، حرکت منقطع دست‌ها، حرکت جزئی انگشتان، چگونگی تنفس، حالات صورت، فاصلهٔ بدنی و دیگر رفتارهای غیرکلامی به دیگران منتقل می‌شود. به همین دلیل است که فراخوانی گفتار کسی که با ما سخن گفته است پیوسته با رفتارهای غیرکلامی او که شامل همهٔ حالت‌های فیزیکی اش در هنگام ایراد سخن بوده است همراه می‌شود.

براون عقیده دارد که بیان فرهنگ آنچنان به رفتار غیرکلامی پیوسته است که می‌توان گفت موانع یادگیری فرهنگ بیگانه بیش از آن‌که کلامی باشد غیرکلامی است. رفتار غیرکلامی همچنین برحسب نوع رابطه بین سخنگویان و مخاطب، جنس و سن و به‌ویژه در ارتباط با بیان احساسات از یک طبقه به طبقهٔ دیگر و از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر متفاوت است. به همین اعتبار ارزیابی ما از مردم دیگر جوامع در قالب مفاهیمی مانند احساساتی، سرد، بی‌احساس و مانند این‌ها بر تحلیل و تفسیر رفتار غیرکلامی آن‌ها در مقایسه با رفتار غیرکلامی حاکم بر جامعهٔ خود استوار است. همچنین دیدیم که رفتار غیرکلامی برای اهداف متفاوتی به کار می‌رود و در پاره‌ای موارد مانند حرکت سر، دست‌ها و شانه خود حاوی پیام‌اند و مانند یک جمله عمل می‌کنند و پاره‌ای نیز همراه با گفتار و مکمل آن‌اند.

رفتارهای کلامی که می‌توانند آگاهانه به کار گرفته شوند در هر جامعهٔ زبانی دارای تعبیر روشن و فاقد ابهام‌اند و چنان با گفتار درهم آمیخته‌اند که به کارگیری آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است. گاهی رفتارهای غیرکلامی به صورت ناخودآگاه تجلی می‌کند. این رفتار ناخودآگاه که عموماً در وضعیت‌های احساسی مانند غم و اندوه و خوشحالی بروز می‌کنند به هر صورت بخشی از دانش کسب‌شده فرهنگی است و براساس نوع جامعه و طبقهٔ اجتماعی خاص دارای اشکال مشخصی است.

کتابنامه

1. Abercrombie, D. 1968, *Paralanguage*. British Journal of Communications 3.
2. Argyle, M. & Dean, J. 1965, *Eye Contact, Distance and Affiliation*, Sociometry 28.
3. — & Kendon, A. 1967, *The Experimental Analysis of Social Performance*. In L. Berkowitz, ed, *Advances in Experimental Social Psychology*, New York, Academic Press.
4. Brown, R. & Ford M. 1961, *Adderss in American English*. Journal of Abnormal and Social Psychology 62.
5. Darwin, Charles. 1827, *The Experssion of the Emotions in Man and Animals*, London: Murray.
6. Ervin-Tripp, S. 1964, *An Analysis of the Interaction of Languge, Topic & Listener*, American Anthropologist 66.
7. Goffmann, E. 1955, *On Face-work: An Analysis of Ritual Elements in Social Interaction*, Psychiatry 18.
8. Gumperz J. J. & Hymes D. H. ed: 1964, *The Ethnography of Communication*. American Anthropologist 66.
9. Harper, Robert G. Arthur N. Wiens & Joseph D Matarazzo 1978, *Nonverbal Communication: The State of the Art*. New York: John Wiley & Sons.
10. Hudson, R. A. 1980, *Sociolinguistics*, Cambridge, Cambridge University Press.
11. Hymes, Dell. 1962, *The Ethnography of Speaking*. in Gladwin & W. C. Sturtevant, eds. *Anthropology and Human Behaviour*, Washington. D. C.: Anthropological Society of Washington.
12. Slobin, D. I ed. 1967, *A Field Manual for Cross-Cultural Study of the*

- Acquisition of Communicative Competence*, Berkeley: University of California.
13. Von Raffler_Engel, Walburg, 1977, *The Nonverbal Adjustment of Children Communicative Style*. In B. N Laria and D. E. Gulstad, eds, *Papers for the 1977 Mid_America Linguistic Conference*, Columbus: University of Missouri.
 14. Wardhaugh, Ronald. 1985, *How Conversation Works*. Second Edition, Oxford, Basil Blackwell Pub.
 15. Watson, O. M & Groves T. D. 1966, *Quantitative Research on Proxemic Behaviour*. *American Anthropologist* 68.

نگاهی تازه به گویش‌شناسی

گویش‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علم بررسی زبان سابقه دیرینه‌ای دارد. این رشته در طول تاریخ خود همگام با تنوع دیدگاه‌ها در علم زبان‌شناسی تحولات زیادی پذیرفت و شیوه‌های بررسی و نکات مورد تأکید در آن دستخوش تغییرات عمده‌ای شد.

گویش‌شناسی به‌طور سنتی در ذهن شنونده بررسی آن گونه زبانی خاص را متبادر می‌سازد که در روستاها کاربرد دارد، غیرمعیار، کم‌وجهه، محدود و فاقد صورت‌های نوشتاری است. واژه‌گویش^۱ به گونه زبانی، که زیرشاخه یک زبان معیار و دارای وجهه اجتماعی و تنوع واژگانی و گستردگی ساختاری است نیز اطلاق می‌شود.

از مقدمه کوتاه بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه گویش‌شناسی سنتی مورد بررسی قرار می‌دهد یک گونه زبانی به اصطلاح درجه دوم است که نمی‌تواند زبان نامیده شود. با این حال، بررسی گویش جذابیت و اهمیت خود را به دلایل مختلف برای زبان‌شناس حفظ کرده است.

در نگرش سنتی، پیوسته عده‌ای نگران فراموش شدن تدریجی گویش‌ها بودند و با برپایی مؤسساتی، سعی در حفظ آن از طریق نمونه‌برداری، ضبط و تحلیل داشتند و زبان‌شناسان با توجه به نظرگاه‌های خاص خود جنبه‌هایی از ویژگی‌های زبانی را در این حوزه مدنظر و مورد تأکید قرار دادند.

امروزه، بررسی تحلیلی نگرش‌های سنتی ما را از کاستی‌های متعدد آن آگاه می‌سازد. مهم‌ترین سؤالی که در ابتدا مطرح می‌شود این است که آنچه مورد بررسی گویش‌شناس قرار می‌گیرد، یعنی گویش، دارای چگونه ماهیتی است؟ چه تعریفی دارد و بالأخره، با چه معیاری از گونه‌های دیگر یعنی زبان و لهجه^۱ جدا می‌شود؟

در جواب به سؤالات بالا شاید ابتدا بتوان نظر سخنگویان زبان را در این باره مورد بررسی قرار داد. آن‌ها عموماً زبان را از نظر وسعت و ازگانی و ساختار، گسترده‌تر از گویش می‌دانند، و برای آن وجهه اجتماعی و مقبولیتی قایل‌اند که گویش فاقد آن است، آن‌ها زبان را دارای صورت نوشتاری و گویش را فاقد خط می‌دانند.

شک نیست که معیارهای بالا فاقد اعتبار علمی‌اند، چرا که مثلاً گستردگی و تنوع و ازگانی مستقیماً وابسته به ساختارهای محیطی از جمله وضعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و مانند این‌هاست و پیوسته رابطه‌ای منطقی میان ویژگی‌های جامعه و گونه زبانی رایج در آن از نظر تنوع و ازگانی وجود دارد. از طرف دیگر وسعت و گستردگی زبانی یک مسئله نسبی است و نمی‌توان معیار مشخصی به دست داد که براساس آن بتوان به گونه‌ای واحد اطلاق زبان یا گویش کرد. روشن است که وجود صورت نوشتاری، یعنی خط، نیز طبیعتاً ذاتی زبان نیست و این نشانه‌های صوری را می‌توان بر هر گونه زبانی گذاشت. مسئله وجهه اجتماعی هم

1. Accent.

عاملی متغیر، غیرثابت و نسبی است که نمی‌تواند ارزش زبان‌شناسی داشته باشد.

معیار فنی تر و معروف دیگری که اغلب برای تمیز میان زبان و گویش به کار می‌رود عامل درک مشترک^۱ میان سخنگویان است. براساس نظریه درک مشترک، اگر دو سخنگو یکدیگر را به خوبی درک کنند، گونه‌های به کار گرفته میان آن‌ها مربوط به یک زبان واحد است؛ ولی اگر یکدیگر را نفهمند آن‌گاه آن‌دو به زبان متفاوت سخن می‌گویند. در همین راستا میزان درک مشترک حتی مبنای تمایز میان زبان از لهجه و گویش نیز قرار می‌گیرد؛ به ترتیبی که اگر میزان درک کامل نباشد ولی امکان‌پذیر باشد تفاوت میان دو سخنگو از نوع تفاوت‌های لهجه‌ای، و اگر درک با مشکلات فراوان صورت پذیرد، آن‌گاه تفاوت‌ها از نوع گویش است. به دلایل ذیل عامل درک مشترک میان سخنگویان نمی‌تواند معیار معتبری برای تمیز موارد به اصطلاح زبان، گویش و لهجه از یکدیگر باشد.

اول این‌که درجه نسبی درک مشترک می‌تواند با نظر سخنگویان در این باره، که آن‌ها به یک زبان واحد سخن می‌گویند یا نه، تضاد داشته باشد. می‌دانیم که سخنگویان کشورهای اسکاندیناوی، شامل سوئد، نروژ و دانمارک، یکدیگر را تا حد زیادی می‌فهمند، ولی آن‌ها خود را سخنگویان سه زبان مختلف می‌دانند. عکس این حالت، شرایط زبانی در چین است، یعنی در حالی که میان سخنگویان شمال و جنوب چین، درک مشترک زبانی بسیار نازلی وجود دارد ولی آن‌ها خود را سخنگویان یک زبان واحد تلقی می‌کنند.

دوم این‌که درک مشترک یک مسئله نسبی است که می‌تواند از درک کامل تا عدم درک متغیر باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که عملاً

1. Mutual Intelligibility.

درجه درک مشترک باید به چه میزان باشد تا دو گونه، مربوط به یک زبان به حساب آید؟ و مهم‌تر این که چرا به آن درجه خاص؟ به این ترتیب، بر این طیف درک مشترک هر جا مرزی کشیده شود، آن مرز قراردادی و غیرطبیعی است.

سوم این که گونه‌های زبانی در یک گستره جغرافیایی ممکن است چنان قرار گیرند که در این طیف زبانی، هر گونه با گونه مجاور خود در دو سو دارای درجه بالای درک مشترک و با گونه‌های دوسر طیف فاقد درک مشترک باشد. طیف زبانی معروف اروپایی که از آمستردام شروع شد. و از آلمان، وین، پاریس عبور کرده و تا جنوب اسپانیا امتداد می‌یابد از این نوع است. اگر گونه (الف) گونه (ب) را بفهمد و (ب) گونه (ج) را درک کند، بنابراین باید نتیجه گرفت که (الف) مانند (ب) است و (ب) مانند (ج)، پس منطقاً (الف) نیز باید مانند (ج) باشد. می‌دانیم که عملاً چنین رابطه‌ای برقرار نیست. یعنی (الف) و (ج) قطعاً به نسبت کمتری یکدیگر را درک می‌کنند. به عبارت دیگر درک مشترک میان گونه‌های همجوار دارای خصلت انتقال‌پذیری است، در حالی که یکی بودن زبانی میان آن‌ها انتقال‌پذیر نیست که این خود دربر دارنده تضاد میان یکی بودن زبانی و میزان درک مشترک است.

چهارم این که درک مشترک در واقع عملاً رابطه میان گونه‌ها نیست بلکه میان سخنگویان است، به عبارت دیگر میزان درک مشترک، پیش از آن که وابسته به میزان تشابهات زبانی باشد، به وضعیت‌های سخنگویان متکی خواهد بود. یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها داشتن انگیزه برای درک طرف مقابل است. چرا که درک طرف مقابل پیوسته محتاج نوعی سعی و کوشش است و هر چه میزان اختلاف زبانی بیشتر باشد، رسیدن به درک مشترک کوشش بیشتری را از جانب دو طرف الزام می‌کند.

مسئله مهم دیگر، میزان تجربه‌ای است که هر یک از سخنگویان از گونه زبانی دیگری دارد. به این ترتیب میزان درک مشترک میان دو

سخن‌گو بسته به این‌که هر یک به چه میزان انگیزه و با چه تجربه قبلی در محاوره شرکت کرده است می‌تواند از یکدیگر متفاوت باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که دوطرف محاوره منطقاً می‌توانند نظرات متفاوتی نسبت به گونه زبانی یکدیگر داشته باشند.

نگرش دیگری که در تبیین دو مقوله زبان و گویش وجود دارد این است که گویش‌ها را گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد تلقی کنند، که به این ترتیب به کارگرفتن یک زبان به ناچار و در واقع به کار بستن یکی از گویش‌های آن است. در این نگرش نیز مشکلات عمده‌ای وجود دارد. مثلاً منظور از گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان مشخص نیست. می‌توان گفت که مثلاً گونه (ب) صورت متفاوتی از گونه (الف) است. ولی مشکل اول اینجاست که گونه (ب) خود گونه‌های دیگری دارد. مشکل دوم این‌که میان گونه‌های هم‌جوار نمی‌توان مرز طبیعی و مشخصی ترسیم کرد و در واقع بسته به این‌که چه مشخصه‌های زبانی را مدنظر داریم، می‌توان گونه‌های متنوع و مختلف و بی‌شماری از هر زبان به دست داد. به این ترتیب تنوع و اختلاف گونه‌ها می‌تواند به موارد کوچک‌تر و کوچک‌تر ادامه یابد تا جایی که در نهایت به گفتار یک شخص واحد یعنی گونه فردی^۱ برسد. در واقع هر گونه فردی به درجه‌ای نسبت به گونه‌های دیگر متفاوت است. اشکال سوم بر معیار فوق این است که در تبیین گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد، چه مقدار تفاوت زبانی لازم است تا دو گونه نسبت به یکدیگر زبان یا گویش به حساب آیند؟

در تحلیل نهایی به ناچار باید به این نتیجه رسید که تعابیری مانند زبان در مقابل گویش و گویش در مقابل لهجه در واقع فاقد عینیت بیرونی‌اند، به طوری که یک گونه زبانی بسته به این‌که مجموعه مشخصه‌های معیار را

1. Idiolect.

به طور قراردادی چگونه انتخاب کرده باشیم، می تواند هر یک از مفاهیم فوق را دربرگیرد.

گوش شناسی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به شدت تحت تأثیر علم زبان شناسی روز خود یعنی فقه اللغة مقایسه ای بود. فقه اللغة تأکید بر تحولات تاریخی زبان و رابطه میان آن ها داشت. در چنین وضعیتی بررسی گوش ها بر مطالعه چگونگی اختلافات زبانی به طور اعم و مسائلی مانند منظم بودن تغییرات به طور اخص تأکید داشت. اما از سال های ۳۰-۱۹۲۰ گوش شناسی راه خود را از زبان شناسی عمومی جدا کرد. زبان شناسی تحت تأثیر نظریات فردیناند دوسوسورگرایش خود را از بررسی های تاریخی (در زمانی) به همزمانی تغییر داد و تأکید بر ساخت زبان در یک زمان خاص (معمولاً زمان حاضر) مقبولیت یافت و زبان شناسی در واقع به مفهوم زبان شناسی توصیفی مطرح گردید. در چنین شرایطی گوش شناسی سنتی همچنان پیوند خود را با فقه اللغة و زبان شناسی تاریخی حفظ کرد.

در دهه ۵۰ گوش شناسی با بررسی ماده زبانی^۱ یعنی این که مردم چگونه سخن می گویند، در کنار زبان شناسی، که تأکید به بررسی ساختار^۲ داشت، به راه خود ادامه داد.

در واقع گوش شناسی سنتی همچنان آواشناسی، یعنی تأکید بر اختلافات آوایی گونه ها، را در دستور کار خود داشت. از طرف دیگر زبان شناسی توصیفی بیشتر نظام های واجی را مد نظر قرار می داد. به این ترتیب در حالی که گوش شناسی در تحلیل خود در پی ترسیم مرزهای هم گویی^۳ بر پایه تفاوت های آوایی صرف بود، زبان شناسان ساختاری و به تبع آن گوش شناسان این مکتب میل به بررسی آرایش نظام واجی در یک گونه زبانی خاص داشتند و در واقع مرزهای هم گویی را دارای ارزش

1. Substance. 2. Form. 3. Isogloss.

یکسانی تلقی نمی‌کردند و این‌که تفاوت‌های آوایی در یک گونهٔ زبانی خاص چه تعبیری را در کُل نظام واجی و تعداد واج‌های آن دارد، معتبر می‌دانستند.

اوریل وینریخ^۱ در سال ۱۹۵۴ در مقاله‌ای تحت عنوان آیا گویش‌شناسی ساخت‌گرایانه امکان‌پذیر است؟ دو موضوع عمده را مطرح کرد: اول این‌که تمام تفاوت‌های آوایی میان گونه‌ها دارای ماهیت صرف آوایی نیستند (البته این مسئله قبلاً به وسیلهٔ نیکلایت تروبتسکوی اعلام شده بود). موضوع فوق در واقع بیان این مطلب بود که ماهیت رابطهٔ واج-واجگونه‌ای عناصر آوایی باید در نظام آوایی هر زبان خاص تعیین شود. مسئله دوم، مقایسهٔ نظام آوایی میان گویش‌ها بود. البته از آنجا که در این مقایسه هیچ دو آوایی را نمی‌توانستند برابر یکدیگر بدانند، پس لازمهٔ به وجود آمدن چنین امکانی این بود که دو گویش از یک زبان واحد باشد و وینریخ اعتقاد داشت که می‌توان برای این مقایسه از یک نظام شامل^۲ استفاده کرد. بنابراین گویش‌شناسی ملهم از مکتب ساختاری، با تأکید بر تفاوت‌های واجی مشتمل بر:

الف. نظام واجی، مرکب از تعداد واج‌ها و توزیع آن‌ها.

ب. روابط واج-واجگونه‌ای و

ج. محل وقوع واج‌ها در ساخت واژه، تصویری پیچیده‌تر از صرف توزیع مرزهای هم‌گویی گویش‌شناسان سنتی به دست داد.

پس از انتشار کتاب ساخت‌های نحوی نوآم چامسکی در سال ۱۹۵۷ و معرفی یک نگرش زیایا در توصیف زبانی، گویش‌شناسی وارد مرحلهٔ نوینی از تحوّل خود شد و مقوله‌ای به نام گویش‌شناسی زیایا^۳ تولّد یافت. تا این زمان و به مدت ۴۰ سال زبان‌شناسی ساخت‌گرا و به تبع آن

1. Weinreich, U.

2. Diasystem.

3. Generative dialectology.

گوش‌شناسی عموماً بر تحلیل مواد زبانی جمع‌آوری شده در منطقه زبانی متکی بود.

چامسکی با بی‌اعتبار شمردن این روش، و این‌که مواد جمع‌آوری شده تمامی جملاتی را که بالقوه می‌توانند تولید شوند و در نتیجه خلاقیت زبانی را نمی‌پوشاند و این‌که هر تحلیل زبانی باید این خلاقیت را دربرگیرد، افق تازه‌ای در بررسی‌های زبانی گشود.

از آنجا که مواد مورد بررسی در گوش‌شناسی بیشتر ماهیت آوایی دارند، واج‌شناسی، زایا که به وسیله هَلِه و چامسکی تدوین شده بود، بیشترین تأثیر را بر گوش‌شناسی به مفهوم زایای آن گذاشت. ولی به هر حال زبان‌شناسی زایا در تمام سطوح زبانی دارای اعتبار مشابهی است. نقش عناصر واجی در یک نگرش زایا، مشخص کردن صورت آوایی جملاتی است که قبلاً به وسیله قوانین نحوی تولید شده‌اند. این روند به وسیله اعمال قوانین به ترتیب خاصی بر روی صورت‌های زیربنایی^۱ تحقق پیدا می‌کند، در حالی که صورت‌های زیربنایی از عناصر انتزاعی برای نمایش روابط واج‌ها تشکیل شده‌اند. در این نگرش گفته می‌شود که گوش‌ها صورت‌های مختلف یک زبان واحدند که در بسیاری موارد مشابه یکدیگرند و در پاره‌ای نکات تفاوت دارند. گوش‌شناسان زایا اعتقاد دارند که گوش‌شناسی سنتی تنها موارد اختلاف را مورد تحلیل قرار می‌داده است و به موارد تشابه بی‌توجه بوده است و گوش‌شناسی ساختاری نیز مواد زبانی را در گوش‌های مختلف بررسی و توصیفی از نظام‌های واجی هر یک از آن‌ها به دست می‌داده است. گوش‌شناسی ساختاری در عین حال در بررسی رابطه گوش‌ها با یکدیگر دچار اشکال بوده است؛ چرا که نمی‌توانستند دو صدای یکسان در دو گوش مختلف را اجباراً با یکدیگر برابر بدانند، زیرا رابطه واج-واجگونه‌ای هر یک از

1. Underlying form.

صداها تنها در نظام واجی همان گویش دارای اعتبار تلقی می‌شد. البته گویش‌شناسان ساخت‌گرا این مشکل را نادیده می‌گرفتند.

در حالی که گویش‌شناسی سنتی و گویش‌شناسی ساخت‌گرا هر دو مواد زبانی جمع‌آوری شده در کار میدانی را مدّ نظر دارند، گویش‌شناسان زایا بر قوانین حاکم بر ساختارهایی که صورت‌ها را می‌سازند متکی هستند. از آنجا که زبان‌شناسی زایا سعی بر بیان حقایق موجود در یک زبان را دارد، گویش‌شناسی زایا نیز راهی برای نشان‌دادن چگونگی وجود تشابه و اختلاف میان گویش‌هاست و مانند روش‌های قبلی صرفاً در مقام توصیف مواد جمع‌آوری شده نیست.

اگر توصیف زایا از یک نظام واجی شامل اعمال یک رشته قوانین منظم واجی بر صورت‌های زیربنایی است، آنگاه دو یا سه دستور مربوط به گویش‌های مختلف ممکن است دارای صورت‌های زیربنایی متفاوت، مجموعه قوانین مختلف و بالأخره ترتیب متفاوت اعمال قاعده‌ها باشند. البته زبان‌شناسان مکتب زایا اعتقاد دارند که دستور گویش‌های یک زبان معمولاً دارای صورت‌های زیربنایی یکسان هستند و در بیشتر قوانین نیز مانند یکدیگرند، بنابراین دو رابطه مهم در بررسی گویش‌ها به دست خواهد آمد: (۱) آن‌ها گونه‌های یک زبان واحدند، و (۲) این‌که در کنار تشابهات موجود بین آن‌ها، پاره‌ای با: (الف) اضافه کردن یک یا دو قاعده، (ب) با حذف یک یا دو قاعده، (ج) با ترتیب متفاوت قاعده‌ها و بالأخره (د) با صورت ساده‌تر قاعده در دستور بعضی از گویش‌ها، زایا می‌شوند. به شیوه گویش‌شناسی زایا، یک رشته تحقیقات صورت پذیرفته است که بررسی‌های ا-وازیلیو در سال ۱۹۶۶ تحت عنوان *تحلیل واجی زایای گویش‌های داکو-رومانیایی*^۱؛ ب-نیوتن در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان

1. Vasiliu, E. 1966. Towards a generative phonology of Daco-Rumanian dialects. *Journal of Linguistics*, 2.

تحلیل زایای گویش، گویش‌های یونانی^۱ و بالآخره جیلیان براون در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان قوانین واجی و متغیرگویشی^۲ از آن جمله هستند.

نکته بسیار جالبی که در بررسی قوانین تدوین شده در توصیف زایای گویش‌ها مشاهده می‌شود، شباهت فوق‌العاده آن‌ها با قوانین زبانی علمای فقه‌اللغه در تبیین تغییرات تاریخی زبان است. هرچند باید تأکید کرد که قوانین زایا براساس تحلیل شواهد درونی زبان و نه بررسی مواد زبانی تاریخی تدوین می‌شوند.

دستورنویسان زایا اعتقاد دارند که عمومیت داشتن، طبیعی بودن و اقتصادی بودن پایه و اساس تحلیل است. بنابراین بسیاری از ویژگی‌های آن مشترک بین گویش‌هاست و به‌خوبی قوانین تاریخی تغییرات زبانی را می‌پوشاند و چنین همگنی را نشانه تأیید و درستی تحلیل دستور خود می‌دانند. بی‌شک فرموله کردن ماهیت تفاوت‌های گویشی طبیعتاً تنها در تحلیل زبان به عنوان پدیده‌ای همگون امکان‌پذیر است ولی به هر صورت دستورنویسان زایشی بر این باورند که آنچه را که مُحققان تاریخی زبان به صورت رشته‌ای از تغییرات تاریخی به دست می‌دهند، آن‌ها نه فقط فرموله می‌کنند، بلکه آن‌را براساس ترتیب متفاوت قوانین در دوره‌های مختلف تغییر یک عنصر زبانی، ارائه می‌کنند. به هر صورت به نظر می‌رسد که به دلایل ذیل گویش‌شناسی زایا بر گویش‌شناسی ساخت‌گرا برتری دارد: (الف) به محقق امکان می‌دهد که تسلسلی منطقی میان تفاوت‌های گویشی بیابد، به این ترتیب که مشخص کند آیا قاعده‌ای «متقدم» است و به همین جهت بر بسیاری از گویش‌ها اِشراف دارد یا «متأخر» است و به این دلیل هنوز گسترش چندانی نیافته است.

-
1. Newton, B. 1972, *The generative interpretation of dialect*. London: Cambridge U. P.
 2. Brown, G. 1972. *Phonological rules and dialect variation*. London; Cambridge U. P.

(ب) چنین ویژگی در نظریهٔ زایا همچنین امکان طبقه‌بندی گویش‌ها را براساس تشابهات «عمیق‌تر» که حاصل اعمال قاعده‌ای متقدم در مقابل اختلاف «سطحی‌تر» که حاصل عملکرد قاعده‌های متأخرند، خواهد داد. (ج) توصیف زایا همچنین این امکان را به محقق می‌دهد که تشابهات سطحی ساختاری را احتمالاً ناشی از عملکرد قوانین متفاوتی بداند و به این ترتیب و در حقیقت تغییرات زبانی متفاوتی را در شکل‌گیری یک صورت واحد محتمل ببیند، و بالأخره (د) می‌تواند تفاوت‌های ناشی از نوع وقوع^۱ را که در روش ساختاری توجیه آن‌ها با اشکال مواجه بود، به‌طور طبیعی تبیین کند.

لکن گویش‌شناسی زایا علی‌رغم برتری‌هایی که برگویش‌شناسی ساخت‌گرا دارد، دارای مشکلاتی است که توجیهات نظریه‌پردازان دستور زایا دربارهٔ آن‌ها، نه فقط زبان‌شناسان مکاتب غیرزایشی را متقاعد نمی‌سازد، بلکه همهٔ دستورنویسان زایشی را نیز راضی نمی‌کند. از آن جمله می‌توان از صورت‌های زیربنایی و چگونگی رسیدن به آن نام برد. برای دستیابی به صورت‌های زیربنایی روش‌های متفاوتی اعمال می‌شود. در پاره‌ای از تحقیقات، آن صورت زیربنایی که با یکی از گویش‌ها یکسان و یا بسیار نزدیک است پایه قرار می‌گیرد و گویش‌های دیگر به کمک رشته‌ای از قواعد که مناسب «گویش پایه» است از آن مشتق می‌شوند. همان‌طور که در این مکتب رایج است معیار انتخاب گویش پایه به‌عنوان صورت زیربنایی، بر عمومیت داشتن، اقتصادی بودن و طبیعی بودن متکی است. ولی برخی زبان‌شناسان مکتب زایا از جمله ا. آر. توماس^۲ (۱۹۶۴) اعتقاد دارند که اعمال چنین روشی به این مشکل منتهی خواهد شد که محقق ممکن است گاهی یک گویش و گاهی گویش دیگر را پایه به حساب آورد. روش دیگر تعیین گویش پایه، انتخاب آن صورت‌های

1. Incidence. 2. Thomas, A. R.

زیربنایی است که انتزاعی ترند و اجباراً مانند هیچ یک از گویش ها نیستند. باز در اینجا معیار، انتخاب آن صورت زیربنایی است که بتوان از آن ها با کم ترین تعداد قاعده به گویش های مورد نظر دست یافت.

با این حال به نظر می رسد که تعیین صورت های زیربنایی برای گویش های مختلف تنها دارای یک جذابیت ظاهری است و در عمل به مشکلات عمده ای برخورد می کند. چرا که تعیین صورت های زیربنایی برای مواردی که تنوع گویش ها در منطقه و اختلاف میان آن ها نسبتاً بالاست بسیار مشکل بوده و همچنین متضمن عملکرد رشته ای طولانی از قوانین برای رسیدن به گویش هاست. مسئله دیگر این که بسیاری از زبان شناسان زایا اِعتقاد دارند که صورت های زیربنایی و قوانینی که گویش های مختلف را مشتق کند، بسیار پیچیده تر از طرح اختراعی زبان شناس در تعیین آن ها است. این زبان شناسان اعتقاد دارند که صورت های زیربنایی دارای «واقعیت» خاصی هستند. به این معنی که صورت های زیربنایی، بخشی از توانش و شَمّ زبانی سخنگو هستند که او را قادر می سازند که با آگاهی از آن دانش مشترک از این صورت ها و قوانینی مربوط به آن سخنگوی دیگر را بفهمند. و بالأخره ضعف دیگر گویش شناسی زایا، شیوه دستیابی زبان شناس به رشته مشترکی از صورت های زیربنایی و تعدادی قاعده برای گویش هاست. از آنجا که زبان شناسان گشتاری بر این عقیده اند که تحلیل زبانی باید با تأکید بر دستور گویش ها و نه خود مواد خام باشد، در این صورت نقطه شروع بررسی گویش به ناچار باید مقایسه دستوره های گویش ها با یکدیگر باشد و سپس باید دریافت که آیا گویش ها نکات مشترکی دارند یا خیر؟ در عین حال زبان شناسان گشتاری بر این باورند که هر گویش باید بر معیار سه گانه اقتصادی بودن، طبیعی بودن و عمومیت داشتن جداگانه تحلیل شود و سپس تشابهات آن ها تمیز داده شود. گفته می شود که تاکنون هیچ گویش شناس زایایی چنین روند طولانی را نپیموده است، بلکه آن ها با

دستوری بر پایه صورت‌های زیربنایی و قوانین خاص که مشترک میان گویش‌هاست عمل می‌کنند.

بالأخره پیشروترین روش در گویش‌شناسی به دوران بعد از چامسکی تعلق داشته و گویش‌شناسی پویا^۱ نام دارد. تا نیمه اول دهه ۶۰ مسئله گونه‌های زبانی نادیده گرفته شده و پیوسته زبان به عنوان پدیده‌ای همگن انگاشته می‌شد و زبان‌شناسی صرفاً ساختاری بود. سوسور اعتقاد داشت که زبان نظامی است که در آن همه عناصر به هم مرتبط‌اند و زبان‌شناسان عموماً بر این باور بودند که ساختار زبان همگن است. به این ترتیب آن‌ها چشم‌هایشان را بر روی تفاوت‌های گونه‌ای در درون یک زبان می‌بستند و بر زبانی که به‌طور مصنوعی همگن بود و سخنگویان یکسان داشت متکی بودند.

البته زبان‌شناسان از وجود گونه‌های زبانی غافل نبودند ولی گونه‌های زبانی برای آن‌ها دست و پاگیر و از لحاظ نظری کم‌اهمیت بود و می‌توانست در دستور کار سبک‌شناسان یا گویش‌شناسان و یا محققان دیگری که در حول و حوش «زبان‌شناسی واقعی» کار می‌کردند، قرار گیرد.

اما از نیمه دوم دهه ۶۰، این عقیده گسترش یافت که ناهمگنی در درون یک زبان در واقع «هتجار زبانی» است و گونه‌های زبانی نه فقط نباید در حاشیه زبان‌شناسی قرار بگیرند، بلکه باید در قلب آن جای داشته باشند. کارهای ویلیام لایو^۲ زبان‌شناس امریکایی و پیروان او نشان داد که ناهمگنی زبانی در واقع با اصل نظم زبانی در تضاد نیست و در واقع ناهمگنی زبانی منظم است، حال این ناهمگنی چه نزد یک سخنگوی واحد باشد و چه در یک جامعه زبانی.

ویلیام لایو که خود یکی از شاگردان وینریخ بود، عقیده دارد که

1. Dynamic dialectology.

2. Labov, W.

منظم بودن واقعی طرح‌های زبانی را باید نه در گفتار یک سخنگوی واحد، بلکه در جامعه زبانی به عنوان یک کُل یافت. چنین برداشتی از نظم زبانی نه فقط اعتبار همزمانی دارد بلکه این امکان را به محقق می‌دهد که نظم همزمانی زبان را با تغییرات تاریخی آن پیوند دهد. از زمانی که سوسور میان همزمانی و در زمانی مرزی کشید، بیشتر زبان‌شناسان همه توجه خود را معطوف به جنبه‌های همزمانی زبان کرده و با نادیده گرفتن ناهمگنی زبانی و طبیعت پیوسته در حال تغییر زبان، تصویری ذهنی، مصنوعی و مهم‌تر از همه ایستا به دست دادند. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که پیوند طبیعی میان این دو یعنی همزمانی و در زمانی مجدداً مورد توجه قرار گیرد.

از زمانی که گونه‌های زبانی در مرکز توجه زبان‌شناسان قرار گرفت روشن شد که شیوه‌های موجود بررسی زبانی دارای ظرفیت تحلیل وضعیت‌های ناهمگن و گونه‌گون زبانی نیست. لایو و پیروانش قوانین متغیرها را مطرح کردند. قوانینی که براساس وضعیت‌های متنوع زبانی و فرازبانی مانند طبقه، جنس، سن، سبک و مانند این‌ها می‌توانست امکانات مختلفی را به دست دهد. به چنین شیوه‌ای که سعی بر ارتباط مقداری گونه‌های مختلف با موقعیت‌های متنوع دارد، اصطلاحاً شیوه مقداری^۱ نام نهادند.

در همین راستا نظریه دیگری تحت عنوان نظریه پویا در مقابل شیوه مقداری لایو مطرح گردید. این نظریه به جنبه‌های پیوسته در حال حرکت تغییرات که در واقع پایه ناهمگنی زبانی است تکیه دارد. البته رابطه این نظریه با گویش‌شناسی در مرحله نخست عجیب به نظر می‌رسد، ولی از طرفی تفاوت‌های گویشی گونه‌های مختلف یک زبان را به وجود می‌آورد و بررسی گویش‌ها در واقع یکی از جنبه‌های مهم بررسی رابطه درونی

1. Quantitative model.

گونه زبانی از یک سو و تغییرات زبانی آن از سوی دیگر است. نظریه پویا از بطن تحقیقات بر روی زبان‌های کرئول^۱ زاییده شد. ابتدا مشاهده گردید که در شرایطی که کرئول در کنار یک زبان به اصطلاح استاندارد مانند انگلیسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، یک گونه بینابینی نیز به وجود می‌آید، در تحلیل شرایط فوق محققان نظریه پویا، واژه «بازی لکت»^۲ به مفهوم گسترده‌ترین شکل کرئول و واژه «آکرو لکت»^۳ به اعتبار گونه معیار یا استاندارد و بالأخره واژه «مزولکت»^۴ را برای گونه‌ای که در جایی میان این دو قرار می‌گیرد، به کار بردند و گفته شد که «مزولکت» از تداخل «بازی لکت» و «آکرو لکت» به وجود می‌آید. محقق دیگری به نام دکامپ^۵ در سال ۱۹۷۱ در مقاله مهمی ادعا کرد که شرایط گونه‌های زبانی در موقعیت‌هایی که در آن کرئول وجود دارد، به مراتب پیچیده‌تر از تقسیم‌بندی بالاست. او ثابت کرد که بین این سه گونه هیچ مرز مشخص و طبیعی وجود ندارد و در واقع بین گسترده‌ترین شکل کرئول و گونه استاندارد یک طیف زبانی موجود است. سپس محققانی چون درک بکرتون^۶ و ان بیلی^۷، این نظریه دکامپ را در قالب یک نظریه گسترده‌تر درباره گونه‌های زبانی و تغییرات آن تنظیم کردند. دو فرق اساسی میان نظرگاه طیف زبانی و الگوی زبانی «آکرو لکت»، «بازی لکت» و «مزولکت» وجود دارد. اول این که غیر ممکن است بتوان گونه‌های زبانی را به سه نظم یا هرچند نظام مستقل زبانی تقسیم کرد. چرا که پاره‌ای از عناصر به سه نوع تقسیم می‌شوند، پاره‌ای به تعداد بیشتر یا کمتر و پاره‌ای به صورت خوشه‌هایی از مرزهای هم‌گویی هستند. بنابراین غیر منطقی و مصنوعی خواهد بود که ما آن‌ها را به گونه‌های مستقل تقسیم کنیم. زیرا آن‌ها در واقع طیفی از تفاوت‌ها و تشابهات زبانی را که بر یکدیگر همپوشی دارند، شامل می‌شوند. دوم این که «مزولکت» یعنی

1. Creol. 2. Basilect. 3. Acrolect. 4. Mesolect.

5. De Camp. 6. Bickerton, D. 7. Baily, N.

گونه میانجی، ناشی از تداخل مشترک و تصادفی دو گونه انتهای طیف نیست بلکه یکی از نتایج مرحله‌ای است که عناصر به صورت پویا و مرحله به مرحله از کرئول به استاندارد، ادامه می‌یابند و در واقع اینجا همزمانی با در زمانی پیوند می‌خورد.

بکرتون در تحقیقات خود بر روی گونه کرئول گینه ادعا کرده است که یک برش همزمان از جامعه زبانی امروز گینه نو، دارای سخنگویانی از کرئول تا استاندارد است و در واقع نشان‌دهنده یک مقطع تاریخی ۱۵۰ تا ۲۰۰ ساله تاریخ زبان این منطقه می‌باشد. در این جامعه زبانی بعضی از سخنگویان به شدت به طرف گونه استاندارد حرکت کرده‌اند، پاره‌ای در نیمه‌های راه و عده‌ای هیچ تأثیری نپذیرفته‌اند.

بسیاری از پیروان بکرتون اعتقاد دارند که نظریه پویایی زبانی نه فقط در مورد وضعیت‌های کرئول و استاندارد صادق است بلکه درباره هر جامعه زبانی مصداق دارد. تمام شیوه‌های بررسی تفاوت‌های زبانی بر مبنای بررسی گویش‌هاست که اساساً صورت‌هایی از زبان‌اند که میان عده‌ای سخنگو در گستره جغرافیایی یا گستره اجتماعی براساس طبقه اجتماعی جنس، سن و مانند این‌ها مشترک است. اما نظریه پویا تأکید عمده را بر فرد و گونه زبانی فرد می‌گذارد. دکامپ در تأیید نظریه پویایی زبانی و در رد نظریه لابیو می‌گوید، منطقی نیست که در بررسی ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی-زبانی، در طیف زبانی موجود در جامعه مرزهای ثابت ترسیم کنیم. به این ترتیب مفهوم گویش به اعتبار پدیده‌ای گروهی جایی در نظریه پویای دکامپ، بکرتون و بیلی و دیگر پیروان آن‌ها پیدا نمی‌کند. در همه نظریه‌های دیگر گویش‌شناسی، گویش عبارت است از گونه‌ای که میان تعدادی سخنگو مشترک است و از گونه‌های دیگر به کمک خوشه‌ای از مرزهای هم‌گویی جدا می‌شود، اما در عمل کسی به چنین وضعیتی دست نیافته است، بلکه به جای آن طیفی زبانی مرکب از

متغیرهای فردی^۱ زبانی وجود دارد. گونه‌های فردی مختلف با یکدیگر به شدت مرتبط‌اند و هر یک اساساً دستوری با رشته‌ای از قوانین دارد و از آنجا که هرگونه فردی از گونه مجاور دوسوی خود تنها در یک قاعده دستوری تفاوت دارد، مهم‌ترین جنبه قدرت نظریه پویایی زبانی این است که در آن هرگونه فردی نه فقط ارتباط همزمانی را نمایش می‌دهد بلکه مبین رابطه تاریخی زبان نیز هست و این جنبه پویایی نظریه، آن را در مقابل نظریه‌های پیش از خود بسیار متمایز می‌کند.

بیلی در در واقع صورت جدیدی از یک نظریه قدیمی موسوم به نظریه موجی^۲ را ارائه می‌کند. این نظریه در سال ۱۸۷۲ به وسیله یوهانس شمیت^۳ برای تبیین شباهت میان زبان‌های مختلف هند و اروپایی که از نظر جغرافیایی مجاور یکدیگر بودند، به کار گرفته شده بود. براساس نظریه شمیت یک تغییر زبانی از نقطه‌ای شروع شده و به اطراف گسترش می‌یابد؛ مانند موجی که از انداختن یک سنگ در سطح صاف یک استخر ایجاد می‌شود. موج‌ها ممکن است دارای قدرت‌های متفاوت و مکان‌های شروع مختلف باشند نتیجه چنین وضعیتی به وجود آمدن ترکیب‌های خاص موج‌ها در قسمت‌های مختلف استخر خواهد بود. به همین ترتیب یک گستره جغرافیایی زبانی با ترکیب خاص متغیرهای فردی پوشیده می‌شود که نتیجه آن به وجود آمدن گونه‌های مختلف زبانی با درجه نسبی تشابهات و افتراقات خواهد بود.

شکل جدید نظریه شمیت در کارهای بیلی این است که تغییر زبانی براساس زمان حرکت می‌کند. این حرکت می‌تواند در گستره جغرافیایی، همان‌طور که شمیت اعتقاد داشت، یا در گستره اجتماعی یا هر دو باشد. به این ترتیب تغییرات ممکن است سخنگویانی را دربر بگیرد ولی هنوز

1. Isolect.

2. Wave theory.

3. Schmidt, J.

به سخنگویان دیگر نرسیده باشد، بنابراین یک سخنگو از سخنگوی دیگر متفاوت خواهد شد.

نظرات بیلی و بکرتون در مورد ماهیت گونه‌های زبانی، به این ترتیب سیمای به کلی متفاوتی، از آنچه در نظریات سنتی وجود داشت، به دست می‌دهد. به نظر آن‌ها گونه‌های زبانی در واقع مرحله‌ای از تغییرات تاریخی زبان می‌باشند. تغییر با تأثیر گذاردن بر بعضی مشخصه‌ها در پاره‌ای محیط‌های خاص شروع می‌شود، به ترتیبی که قاعده قدیمی و صورت تغییر یافته جدید برای مدتی در کنار هم قرار می‌گیرند، تا وقتی که قاعده جدید به کلی حاکم شود. در این هنگام تغییر شروع به تأثیرگذاری بر محیط دیگر و در نقطه آغازین آن می‌کند و از همین نقطه، تغییر به سمت خارج گسترش می‌یابد و الی آخر. طبیعی است که متقدم‌ترین قاعده زمان بیشتر در اختیار داشته است. ولی به هر صورت در هر نقطه‌ای، هر قاعده به نسبت زمان در حال گسترش است، تا این که کاملاً غالب شود و یا این که به دلایلی قبل از کامل شدن از حرکت بازماند.

به این ترتیب، اساساً در هر تغییری که در یک محیط زبانی رخ دهد، سه مرحله وجود خواهد داشت: (الف) قاعده قبلی حاکم است، (ب) قاعده قبلی و قاعده جدید در کنار یکدیگر وجود دارند و بالأخره (ج) قاعده جدید حاکم می‌شود. بنابراین وجود گونه‌های زبانی در واقع حاصل عملکرد مراحل تحولی میان دو شکل غالب قدیم و جدید است و برای تبیین آن احتیاج به هیچ قاعده واجی نیست. هر قاعده واجی بی شک دربر دارنده این مشکل است که سخنگو به چه اندازه به احتمالات اعمال قاعده بر اساس محیط‌های مختلف و طبقه‌بندی‌های اجتماعی آگاهی دارد.

بنابراین، یک برش همزمان در عرض یک جامعه زبانی در واقع دربر دارنده متغیرهایی است که دارای برش تاریخی نیز هستند، چرا که متغیرها در واقع مرحله‌ای از تغییر یک قاعده زبانی قدیمی به قاعده‌ای جدید را نمایان می‌سازد.

کتابنامه

1. Bailey, C. J. 1973. *Variation and linguistic theory*. Centre for applied linguistics.
2. Bickerton, D. 1971. *Inherent variability and variable rules*. Foundations of language.
3. Bickerton, D. 1973. *Quantitative versus dynamic paradigms: the case of Montreal "que"*. In: Bailey & Shuy (ed).
4. Bickerton, D. 1975. *Dynamics of a creol system*. Cambridge University Press.
5. Bynon, T. 1977. *Historical linguistics*. Cambridge University Press.
6. Chambers, J. K. & Trudgill, P. 1980. *Dialectology*. Cambridge Textbooks in linguistics.
7. Chen, M. & Hsieh, H.-I. 1971. "The time variable in phonological change". Journal of linguistics.
8. Chen, M. & Wang, W. S.-Y. 1975. *Sound change: Actuation and implementation*. language 51.
9. De Camp, D. 1971. *Towards a generative analysis of a post-creol continuum*. In: D. Hymes (ed.): pidginization and creolization of languages. London: Cambridge U. P.
10. Fasold, R. W. 1970. *Two models of socially significant linguistic variation*. Language 46.
11. Hudson, R. A. 1980. *Sociolinguistics*, Cambridge University Press.
12. Lehmann, W. 1962. "Broadening of language materials; dialect geography", in *Historical linguistics, an introduction*. Holt, Rinehart & Winston.
13. Petyt, K. M. 1980. *The Study of dialects*. An introduction to dialectology. Andre Deutsch.
14. Sankoff, D. and Labov, W. 1979. "On the use of variable rules". Language in Society 8.
15. Turd Gill, P. 1974. *Linguistic change and diffusion: description and explanation in sociolinguistic dialect geography*, Language in society 3.
16. Trudgill, P. 1975. *Accent, Dialect and school. Explorations in language study*. Edward Arnold.

زبان‌شناسی تاریخی و چشم‌انداز آینده آن

در سال‌هایی که چارلز داروین^۱ سرگرم تدوین الگوی شجره‌ای تکامل انواع بود و چارلز لایل^۲، که آثارش تأثیری ژرف بر اندیشه‌های داروین داشت، تشابهاتی میان زبان و انواع زنده یافت؛ ویلیام جونز^۳ تحت تأثیر همین تفکر، مطالعات دقیق خود را روی زبان‌های مرز شرقی خانواده زبان‌های هند و اروپایی، یعنی فارسی و سانسکریت آغاز کرد. او با مقایسه این زبان‌ها با زبان‌های اروپایی، مانند یونانی و لاتینی به این نتیجه رسید که همه آن‌ها باید ریشه واحدی داشته باشند، هرچند که آن زبان مادر اکنون موجود نباشد. سخنرانی مشهور وی در این زمینه، در سال ۱۷۸۶، در واقع آغازی بر بررسی تغییر زبان بود. تکامل زبانی پیوسته مورد نظر متفکرین بوده و زیست‌شناسان به نتایج مشابهی بر روی ارگانیسم‌های زنده رسیده بودند. در چنین زمینه فکری، فرانس بوپ^۴ در سال ۱۸۱۶ با کار درخشان خود، دستور مقایسه‌ای را بنیاد نهاد.

به این ترتیب، بر پایه تحقیقات گسترده‌ای که بر روی زبان‌های هند و اروپایی انجام گرفته بود، عده‌ای از متخصصان زبان‌های هند و اروپایی در

1. Ch. Darwin.

2. Ch. Lyll.

3. W. Jones.

4. F. Bopp.

دانشگاه لایپزیک که خود دست پروردهٔ مکتب مقایسه‌ای جونز بودند، به رهبری ک. بروگمان^۱ و ه. استوف^۲ برای نخستین بار با تدوین اصول روش شناختی و تبیین مبانی نظری، به زبان‌شناسی تاریخی روحی علمی دادند. آن‌ها خود را «نودستوریان»^۳ خواندند.

اولین نکتهٔ مهمی که نودستوریان به آن دست یافتند این بود که تغییرات زبانی، منظم و قانونمندند و می‌توان آن‌ها را به‌طور دقیقی تبیین کرد. آنان تحت تأثیر این تفکر فلسفی بودند که زبان‌ها ارگانیسم‌های طبیعی و زنده‌اند، و مانند سایر پدیده‌های طبیعی برای آن‌ها روند تکاملی قائل بودند. پاره‌ای حتی ادعا می‌کردند که این ارگانیسم زنده دارای قوانین تکاملی خاص بوده و فارغ از ارادهٔ انسان است. البته چنین ویژگی را بیشتر در مورد تغییرات آوایی^۴ صادق می‌دانستند و تغییرات قیاسی^۵ را اغلب در حوزهٔ آگاهی انسان می‌دیدند.

نودستوریان پایهٔ کار علمی خود را بر دو محور قرار دادند: یکی تغییر آوایی و دیگری تغییر قیاسی، به ترتیبی که تغییر آوایی مباحث واجی را در بر می‌گرفت و قیاس سطوح صرفی و نحوی را می‌پوشاند. بنابراین، روشن است که نودستوریان نگرشی طبقه‌ای^۶ بر زبان داشتند. در این نگرش، سطح آوایی فارغ از سطوح صرفی و نحوی عمل می‌کرد. به عبارت دیگر، تغییرات آوایی دارای توجیهات صرفاً آوایی بود. بر پایهٔ نظریهٔ نودستوریان، جهتی که تغییر در آن مسیر رخ می‌دهد برای تمام سخنگویان یک جامعهٔ زبانی یکسان است، مگر این‌که تفاوت‌های گونه‌ای (گوشی) در حال شکل‌گیری باشد؛ و دیگر این‌که همهٔ عناصر واژگانی که دارای محیط مناسب‌اند، تغییر را در قالب روابط واج-واجگونه‌ای می‌پذیرند. به عبارت دیگر، تعمیم یک قاعدهٔ واجی

1. K. Brugmann. 2. H. Osthoff. 3. Neogrammarians.

4. sound change. 5. analogical change. 6. taxonomic.

استثناپذیر نیست^۱. در واقع قاعده‌ای واجی، برحسب زمان و مکان، تمامی محیط‌های مناسب را در فهرست واژگانی درمی‌نوردد. این تغییرات می‌تواند مشروط به محیط آوایی خاصی که در آن عمل می‌کند باشد^۲ یا مستقل از آن پیش رود، مانند تغییر واجگونه‌ای از یک واج که منجر به تغییر تمامی واجگونه‌های آن واج شود. در چنین شرایطی، هر تغییر که نمی‌توانست توجیه آوایی داشته باشد در قلمرو قیاس قرار می‌گرفت. به این ترتیب، قیاس رابطه میان ساختار واجی و ساختار صرفی و نحوی را، خارج از توجیهات آوایی، تبیین می‌کرد، تغییر قیاسی می‌توانست هم بر روی عناصر حاضر عمل کند و نقش آن‌ها را در کلیت دستگاه تقابلی تغییر دهد، و هم شکل‌های جدید به وجود آورد. تغییر قیاسی بر روی عناصر حاضر باید مشروط به وجود شرایطی باشد، یعنی هویت نقشی دستوری عنصر و ساختار صرفی آن باید برای سخنگویان روشن باشد، به ترتیبی که صورت موجود با نقش جدید رفته رفته جایگزین صورت قدیم شود. نوع دیگری از قیاس نیز تحقق می‌یابد که به «ابداع قیاسی» مشهور است و منجر به شکل‌گرفتن صورت‌های جدید می‌شود. در نگرش نودستوریان میان تغییر آوایی و قیاس، رابطه درونی برقرار است. به عبارت دیگر، در حالی که تغییرات آوایی منجر به تغییر در دستگاه واجی می‌شود، شکل‌گیری‌های قیاسی با وقوع واج‌ها و ترتیب آن‌ها از نظر تغییر نقش‌شان در ساختار دستوری مرتبط است. نودستوریان به هر صورت توانستند با موفقیت نسبی، زبان‌ها را با توجه به روابط^۲ تبارشناختی در سطوح واجی، صرفی و نحوی بازسازی کنند و قوانین تاریخی زبان را از نظر شکل و مرتبه آن تبیین نمایند.

پس از نودستوریان، مکتب ساخت‌گرایی با آراء زبان‌شناس سوئیسی، فردینان دوسوسور شکل گرفت. وی در سال ۱۹۱۶ با رد تحلیل زبان به

1. Bynon, (1977).

2. geneological relationship.

شیوه‌ای که پیوستگی و یکپارچگی آن را از آغاز تا زمان حاضر ملحوظ دارد، ادعا کرد که بررسی تغییرات زبانی در طی زمان (در زمانی) مقوله‌ای جدا از تحلیل آن در شکل امروزی (همزمانی) است. حتی در نگرش نظری وی، زبان‌شناسی در زمانی نیز در واقع چیزی نبود مگر همزمانی‌های بی در پی که در طول تاریخ رخ داده بودند.

برای سوسور یک پیکره زبانی در هر مقطع زمانی، مانند زمان حاضر، دستگاهی بود کامل که بر روابط تقابلی عناصر حاضر تکیه داشت و بنابراین بدون ارجاع به گونه‌های مادر آن، در قالب بررسی تاریخی، و نیز بدون اشاره به گونه‌های خواهر، در شکل بررسی مقایسه‌ای، قابل تحلیل بود. به اعتقاد وی، از آنجا که سخنگویان یک گونه زبانی از بُعد تاریخی زبان به کلی بی اطلاع‌اند ولی با این حال می‌توانند گونه زبانی خود را به عنوان ابزاری ارتباطی به کار گیرند، بنابراین گونه زبانی آن‌ها باید فارغ از ملاحظات تاریخی، به عنوان دستگاهی کامل و خودمحمور قابل تحلیل باشد.^۱

نظرات سوسور بعدها در اروپا در مکتب پراگ و در آمریکا به وسیله بلومفیلد گسترش یافت. آن‌ها نیز در نگرشی طبقه‌ای، به زبان به صورت دستگاهی کامل و خودمحمور در یک برش زمانی نگرستند و هر زبان را دارای ساختار خاص خود تلقی کردند ساخت‌گرایان تغییرات آوایی را بر مبنای سه مقوله: فهرست واجی^۲، توزیع واج‌ها و وقوع آن‌ها مورد بررسی قرار دادند.

تغییر در فهرست واجی با کم شدن یا اضافه شدن واجی در دستگاه واجی، ناشی از تغییر آوایی، تحقق می‌یابد. اضافه شدن به فهرست واجی ناشی از فرآیند انشعاب ثانوی^۳ واجی واحد به دو یا بیش از دو واج است، و کم شدن از فهرست واجی نتیجه فرآیند ادغام نامشروط^۴ واجی است که

1. Culler. (1976). 2. phoneme inventory. 3. secondary split.
4. unconditioned merger.

حاصل یکی شدن دو یا چند واج است. بدیهی است در انشعاب اولیه^۱، که در آن گونواج یک واج به گونواج واج دیگری مرتبط می‌شود، هیچ‌گونه تغییری در فهرست واجی حاصل نمی‌شود. تغییر آوایی می‌تواند به تغییر در توزیع واجی^۲ نیز منتهی شود، به ترتیبی که نظم واجی آوایی در ساخت هجا دگرگون و نیز وقوع^۳ آن در عناصر واژگانی و دستوری متحول شود. ساخت‌گرایان همچنین تغییرات آوایی را در قالب رابطه یک واج در تقابل با واج‌های دیگر در دستگاه واجی بررسی می‌کنند. به عبارت دیگر، فضایی که در آن یک واج در کنار واج‌های دیگر واقع می‌شود. و نیز جابجایی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در چنین نگرشی، تغییر واجی به مفهوم تغییر در مشخصات تمایزدهنده واج‌ها در کل دستگاه تلقی می‌شود. به ترتیبی که هر تغییری باعث می‌شود که کل دستگاه واجی دستخوش تغییر گردد. شیوه تأثیرگذاری یک تغییر بر دستگاه واجی در این نظریه دارای دو برداشت است. نخست این‌که تغییر در روابط واجی، مثلاً در ادغام غیرمشروط، منجر به ایجاد خلأیی در فضایی که آن واج قبلاً اشغال کرده بود، می‌شود و این خلأ باعث کشیده شدن واج پیش از آن به سوی فضای موجود می‌گردد. چنین فرآیندی به زنجیره‌های کششی^۴ معروف است. برداشت دیگر این است که تغییر واجی، مثلاً در انشعاب ثانوی، تراکم بیش از حدی در فضای تازه اشغال شده فراهم می‌آورد، به طوری که واج قدیمی مربوط به آن، فضا را به جلو می‌راند و این فرآیند از یک فضا به فضای دیگر تا جابجایی کامل دستگاه واجی ادامه می‌یابد. چنین فرآیندی، با برداشت بالا به زنجیره‌های پیش‌برنده^۵ موسوم است. به این ترتیب، دستگاه واجی نسبت به تغییری که در حال وقوع است به صورت یک کل عکس‌العمل نشان می‌دهد. به اعتقاد ساخت‌گرایان،

1. primary split.

2. distribution.

3. incidence.

4. drag chains.

5. push chains.

تغییرات واجی نه تنها متأثر از محرک درونی^۱ است، بلکه تحت تأثیر نقش دستگاه واجی نیز هست. به اعتقاد آنان نقش دستگاه واجی در ارتباط زبانی دارای قدرت تعیین‌کنندگی است، به طوری که ممکن است تغییر را متوقف کند. بر پایه نگرش نقش‌گراها، تغییر آوایی از یک سو باید چنان کوچک باشد و بطئی صورت گیرد که نسل قدیمی حاضر و نسل جدید، هر دو آن را تشخیص دهند. و از سوی دیگر باید چنان باشد که باعث هم‌آوایی در شکل‌های واژگانی و دستوری نشود. آن‌ها ناگزیر بودن انسان از ارتباط و نیز میل به کم‌کوشی را، که در فرآیندهای همسان‌گردی، حذف و مانند این‌ها مشاهده می‌شود، محرک‌های اصلی در تغییر می‌دانند.

در سطح صرفی و نحوی، به نظر می‌رسد که رابطه میان تغییر واجی و تحلیل نقشی صورت‌های حاصل‌شده از تغییر را مبنای تحلیل صرفی و نحوی قرار می‌دهند. به عبارتی، تغییر آوایی در سطح واجی دارای ارزش واجی شده؛ و در سطح صرفی در قالب ساخت واژه و روابط درون‌واژه‌ای، با تکیه بر نقش آن‌ها، ارزش صرفی یافته؛ و بالآخره روابط صورت‌های واژگانی، به اعتبار نقش آن‌ها در جمله، تلقی نحوی می‌یابد. نظریه ساخت‌گرایان درباره تغییر زبان دارای مشکلات عمده‌ای است. نخست این‌که تصورکردن هر پیکره زبانی به عنوان دستگاهی مستقل، کامل و خودمحور و این‌که هر عنصر زبانی تنها در چارچوب دستگاه زبانی موجود در پیکره و در تقابل با دیگر عناصر حاضر باید تبیین شود، در واقع راه را بر هرگونه ارتباط تاریخی می‌بندد. حتی شاید بتوان گفت که به این ترتیب، بحث در مورد تغییر زبانی و تحلیل آن بی‌معنی می‌شود. به عبارت دیگر، بر پایه اصول نظریه ساخت‌گرایی آنچه به عنوان زبان‌شناسی در زمانی تعبیر می‌شود چیزی نیست مگر همزمانی‌های پی‌درپی که در مقاطع مختلف تاریخی انجام می‌پذیرد.

1. internal motivation.

بنابراین، باید بتوان گفت که دوسوسور در واقع زبان‌شناسی را به دو بخش همزمانی و در زمانی تقسیم نکرده، بلکه آن را تنها به همزمانی محدود نموده است. بررسی همزمان ناگزیر درجه‌ای از ایده‌آل‌سازی پیکره زبانی را الزام آور می‌کند. چرا که پیکره زبانی در واقع گفتار یک سخنگوی خاص را در مکانی خاص، موقعیتی خاص و موضوعی خاص دربر می‌گیرد، در حالی که در نظریه ساخت‌گرایی چنین پیکره زبانی دارای عمومیت تلقی می‌شود. می‌دانیم که چنین همگنی میان سخنگویان نیست و آن‌ها در مکان‌های جغرافیایی مختلف و جایگاه‌های طبقاتی، متناسب با موقعیت، گونه‌های متنوعی را به کار می‌گیرند. هرچه این تنوع گونه‌ای بیشتر باشد زبان‌شناس ناچار باید درجه بالاتری از ایده‌آل‌سازی را، با نادیده گرفتن گونه‌های جغرافیایی، طبقاتی و فردی، انجام دهد. در مقابل ساخت‌گرایان در این خصوص به این مسئله استناد می‌کنند که چون ارتباط میان سخنگویان برقرار می‌شود، بنابراین چنین گونه‌هایی در تحلیل قابل اغماض‌اند.

پس از ساخت‌گرایان، دستورنویسان زبانی-گشتاری زبان‌شناسی تاریخی را مورد بررسی قرار دادند. گشتاریان و در رأس آن‌ها چامسکی در تدوین نظریه خود زبان‌شناسی تاریخی را مدنظر نداشته‌اند، آنچه در این بخش مورد بحث قرار می‌گیرد، در واقع تعمیم نظریه آنان به مسائل تاریخی زبان است. گشتاریان در تحلیل خود از زبان، برخلاف ساخت‌گرایان، بر پیکره زبانی تکیه ندارند بلکه خلاقیت زبانی را در قالب توانش بالقوه زبانی سخنگو مدنظر دارند. زبان برای آن‌ها دارای سه سطح وابسته به یکدیگر شامل: سطح نحوی، سطح آوایی و سطح معنایی است. در این میان سطح نحوی فعال و زیاست و مانند پلی میان آوا از یک سو و معنا از سوی دیگر عمل می‌کند. بنابراین، گشتاریان نگاهی غیرطبقه‌ای به زبان دارند. سطح نحوی در دو مرحله عمل می‌کند: در مرحله نخست قوانین سازه‌ای و واژگان، پایه نحوی را به دست می‌دهند و ژرف ساخت

جمله را تولید می‌کنند که معنای جمله از آن تعبیر می‌شود؛ و مرحله دوم قوانین گشتاری است که ژرف ساخت انتزاعی را به رو ساخت بدل می‌کند و این عمل از طریق حذف، اضافه، تبدیل و جابجایی انجام می‌شود. پس از عملکرد سطح نحوی، از یک سو قواعد واجی به شکل رابطه‌ای که در آن صورت‌های انتزاعی به عنوان ورودی و روابط واج-واجگونه‌ای در قالب خروجی‌های متناسب با زبان خاص و مشروط به شرایط خاص عمل می‌کنند، نمود آوایی را به دست می‌دهد. از سوی دیگر، قواعد معنایی بر پایه تعبیر معنایی پایه در ژرف ساخت و عناصر واژگانی، معنای جمله را تعیین می‌کند. تغییر واجی در نظریه گشتاری نه فقط بخش آوایی، بلکه بخشی از آنچه را دربر می‌گیرد که در نظریه‌های قبلی «صرف» تلقی می‌شده است. عناصر واجی در قالب قاعده‌های واجی به صورت بافتی از مشخصه‌های تمایز دهنده، که گفته می‌شود دارای چارچوب آوایی جهانی‌اند، و روابط واج-واجگونه‌ای در آن سوی پیکان، بدون توجه به ملاحظات تاریخی، تدوین شده‌اند، ولی گشتاریان اعتقاد دارند که این قواعد، علاوه بر اعتبار همزمانی، دارای اعتبار تاریخی نیز هست. به ترتیبی که رابطه میان ورودی و خروجی و شرایط خروجی در دو سر پیکان حامل ملاحظات تاریخی می‌باشد. البته در عین حال، باید توجه داشت که دستگاه آوایی و به تبع آن دستگاه واجی وابسته به سطوح دیگر به ویژه سطح نحوی است، چرا که تنها بعد از عملکرد بخش نحوی، بخش واجی فعال می‌شود. به عبارت دیگر، بخش واجی در واقع تابعی از بخش نحوی است. ولی به هر حال، برخلاف نظریه ساختاری، در این نگرش واج دارای ارزشی ثابت نیست بلکه با توجه به رابطه انتزاعی ورودی قاعده و خروجی مشروط، دارای ارزش شناوری با توجه به وضعیت زبانی است. البته تطابق آنچه به صورت ورودی انتزاعی در قاعده می‌آید و صورت قدیم‌تر که در بررسی تاریخی زبان ملحوظ می‌شود، روشن نیست. به نظر گشتاریان تغییر واجی به دو صورت در دستور تأثیر

می‌گذارد. نخست، ظهور تغییری که در واقع به وجود آمدن یک رابطه جدید واج-واژی در قالب اضافه‌شدن قاعده‌ای جدید به دستور زبان است. اضافه‌شدن این قاعده می‌تواند در قالب تجدید سازمان‌یافتن منظم^۱ منجر به دگرگونی روابط دیگری در کل دستگاه واجی شود. به این ترتیب، این دستور با داشتن یک قاعده بیشتر از دستور قدیم با آن متفاوت می‌شود. دوم این‌که قاعده واجی در طی زمان، شرایط محدود اولیه را رفته رفته از دست می‌دهد و در همه شرایط ورودی قاعده به خروجی آن تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی گفته می‌شود که یک قاعده از مجموعه قواعد دستوری کاسته شده و به اعتباری، دستور صورت ساده‌تری پذیرفته است. تبع چنین فرآیندی می‌تواند در سطوح اجتماعی و گستره جغرافیایی در قالب ترتیب دوباره قواعد^۲ تجلی کند و گونه‌های اجتماعی و جغرافیایی را به دست دهد. تغییر نحوی نیز در دستورگشتاری در قالب مقولات تغییر در نحوگروه اسمی، تغییر در قواعد ژرف ساختی، تغییر در ویژگی‌های عناصر واژگانی و تغییر در قواعد گشتاری تحقق می‌یابد. در این میان بنا به طبیعت زبان، ژرف ساخت کم‌ترین تغییر را می‌پذیرد و در عین حال آنچه تغییر می‌کند در قالب عینیت زبانی قابل مشاهده نیست، بلکه صرفاً دارای تغییری انتزاعی است. معمولاً از بین تحلیل‌های ممکن برای ژرف ساخت، آن‌که توصیف ساده‌تری دارد و یا به عبارتی، آن ژرف ساخت که با قواعد گشتاری ساده‌تری به رو ساخت می‌رسد، انتخاب می‌شود. البته انتخاب مبتنی بر ساده بودن، حاوی مشکلاتی است؛ چرا که براساس نظریه زایا-گشتاری برای تعیین سادگی باید کل قواعد دستوری، و نه صرفاً قواعد ژرف ساختی، مورد مقایسه قرار گیرد. به هر صورت، رو ساخت و قواعد گشتاری در سطح نحوی، تغییرات بیشتری از ژرف ساخت می‌پذیرند که به صورت اضافه‌شدن قاعده،

1. systematic restructuring.

2. rule reordering.

کم شدن آن، ساده‌سازی و بالأخره در چارچوب قواعد بازسازی نمود می‌یابد و این تغییر کم و بیش در عینیت زبانی قابل رؤیت است.

از سه گروه نظریه‌پردازانی که تاکنون درباره آن‌ها بحث شد تنها نودستوریان نگاهی واقع‌گرا، عینی و همه‌جانبه به زبان داشتند. نظرگاه آنان هرچند که تمامی جنبه‌های پویای زبان را دربر نمی‌گیرد و به‌رغم قدیمی‌تر بودن، از نظریه‌های پس از خود مترقی‌تر به نظر می‌رسد. گشتاریان در تحلیل خود، بر توانش زبانی گوینده و شنونده ایده‌آل تکیه دارند که در جامعه زبانی کاملاً همگنی زیست می‌کند. با این همه، خواهیم دید که تصوّر همگنی در مورد پدیده‌ای که ذاتاً دارای ماهیتی گونه‌ای است و مطلوب‌سازی آن، در واقع چیزی نیست مگر نادیده گرفتن مهم‌ترین عناصر و شاخص‌های مربوط به حرکت تاریخی زبان. چرا که به‌خوبی روشن است متغیرهای زبانی در قالب گونه‌ها، که در گفتار اجتماعی و در بستر جغرافیایی نمود پیدا می‌کنند، در واقع چرخ‌های پیش‌برنده زبان در حرکت پیوسته تاریخی آن هستند. مسئله دیگر تداوم و پیوستگی زبانی است که در طول تاریخ رخ داده است. موجودیت یک زبان رایج امروزی تنها از طریق انتقال آن از نسلی به نسل دیگر امکان‌پذیر شده است. گفته می‌شود که تحقق یادگیری زبان به وسیله کودکان عاملی اساسی در تغییر زبان است. کودک انسان زبان خود را در محیط زبانی که اطراف او حاکم است فرا می‌گیرد. به ترتیبی که در مواجهه با آن دست به کشف قواعد زبانی می‌زند، و در این جریان در واقع به دستور تحلیلی خود دست می‌یابد و در همین مرحله انتقال از دستور نسل قدیم به دریافت دستوری نسل جدید، بسیاری از تغییرات زبانی رخ می‌دهد. به این ترتیب، به‌رغم این‌که الگوی دستوری کودک الگوی حاکم بر محیط زبانی اوست ولی این مطلقاً بدان معنا نیست که دستور او با دستور زبان حاکم تطابق کامل دارد. آنچه کودک از والدین خود می‌آموزد بعد عمودی و تاریخی دارد، ولی تأثیر دیگران مانند همبازی‌ها

و معلمان مدرسه در عرض حوزهٔ زبانی بر توانش او تأثیر دارد. اعتبار یک نظریهٔ زبانی به قابلیت آن در توصیف و تحلیل عناصر موجود در زبان بستگی دارد. دو موضوع اساسی زبان‌شناسی تاریخی؛ یعنی بی‌قاعدگی‌های همزمانی در درون زبان، و ماهیت مشابهت‌های موجود میان زبان‌های خویشاوند، که در واقع دو مقولهٔ مرتبط به یکدیگرند، چگونه باید تحلیل شوند؟ هر نظریهٔ زبانی باید بتواند وجود صورت‌های نامنظم یعنی صورت‌هایی را که از قاعدهٔ دارای شمول گسترده پیروی نمی‌کنند و صورت‌های خاص خود را دارند، توجیه کند. به این ترتیب، دستور به‌ناچار باید بی‌نظمی‌های همزمان را با توجه به ملاحظات تاریخی، که نشان می‌دهند صورت‌های نامنظم خود زمانی مولد بوده و اینک در جریان تغییراتی که در آن‌ها صورت پذیرفته، در این مقطع به شکل «صورت‌های نامنظم» به‌جا مانده‌اند، توضیح دهد. بنابراین، روشن است که یک تحلیل زبانی نمی‌تواند ملاحظات تاریخی زبان را نادیده بگیرد و در عین حال ادعا کند که تحلیلی علمی است. چرا که هرگونه بررسی زبانی به‌طور واقعی و حقیقی خود ناگزیر و ناخودآگاه جنبه‌های تاریخی آن را شامل می‌شود و تصور وجود رابطه‌ای ساده و یک به یک میان صورت واحد و نقش، بی‌تردید از اعتبار کافی برخوردار نیست. از طرفی، وجود تشابهات زبانی میان گونه‌های خویشاوند نشان می‌دهد که به دلیل وجود رابطهٔ قراردادی میان دال و مدلول از یک سو و تشابهات گستردهٔ زبانی از سوی دیگر، نمی‌توان آن‌ها را تصادفی تلقی کرد، بلکه ناچار باید این تشابهات را نشانهٔ ارتباطی تاریخی و نظام‌مند میان گونه‌های خویشاوند دانست. به این ترتیب، تصور وجود عناصر مستقل در یک پیکرهٔ زبانی، به‌عنوان مقولاتی خودمحور و قابل توجیه در دستگاه تقابلی پیکره، و نامرتب تصور کردن آن‌ها با گونه‌های دیگر بسیار نامعتبر به نظر می‌رسد. گونه‌های زبانی در واقع الگوهای در حال حرکتی را از روند متغیرهای زبانی در بستر جغرافیایی

در محور افقی و طبقات اجتماعی در محور عمودی، در مکان‌ها و زمان‌های خاص به نمایش درمی‌آورند. چنین الگوهایی، بدیهی است که بر ذهن و زبان سخنگویان جاری است و آن‌ها در حالی که توانشی متشکل از قواعد متغیرها را به پیش می‌برند، حرکت تاریخی زبان را امکان‌پذیر می‌سازند.

بنابراین، زبان را ناچار باید در زمان و مکان به‌طور پیوسته مورد بررسی قرار داد. نظریه موجی اشمیت درباره چگونگی تغییر زبان و پراکنده شدن آن به صورت یک موج، شکل توزیع جغرافیایی تغییری زبانی را نشان می‌دهد ولی عمق تاریخی آن را نمایان نمی‌سازد. پس تغییر چگونه شروع می‌شود و چگونه ادامه می‌یابد؟ شاید راه حل آن را باید در جنبه زیست‌شناختی آن جستجو کرد. تغییر از طریق متغیرها حاصل می‌شود. به مجرد این‌که با مقوله متغیرها، که در واقع به مثابه بذر تغییر عمل می‌کنند، آشنا شویم، خواهیم توانست تغییر را در همه جا ببینیم. آن‌گاه در تحلیل زیست‌شناختی گونه‌ها می‌توانیم بگوییم آن‌گونه که در تولید گفتار قوی‌تر است باقی مانده و به حیات خود، تا پذیرفتن تغییری دیگر، ادامه می‌دهد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که نه فقط در تحلیل تغییرات زبانی، بلکه در هر شکلی از تحلیل زبان که متضمن برداشتی واقعی و همه‌گیر از آن باشد، ناچار نیازمند نظریه‌ای منسجم بر قواعد متغیرها هستیم تا به کمک آن روند تغییر را از مرحله آغازین و از میان مراحل آغازین و از میان مراحل انتقالی تا مرحله تحقق‌یافته و در حال و حرکت آن تبیین نماییم.

کتابنامه

1. Aitchison, J. 1981. *Language Change: Progress or Decay?* Uk: Fontana Linguistics.
2. Bynon, T. 1977. *Historical Linguistics*. Cambridge Textbooks in Linguistics.
3. Culler, J. 1976. *Saussure*. Fontana Modern Masters.
4. Mallison, G. & B. J. Blake 1981. *Language Typology: cross_linguistic*

- study in syntax*. North-Holland linguistic Series.
5. Milroy, J. 1993. "On the Social Origins of Language Change". In: Jones, Ch. (ed), 1993. *Historical Linguistics, Problemes and Perspectives* Fontana U. K.: pub.
 6. Reighard, J. 1974. "Variable Rules in Historical Linguistics". In: Anderson, J. M. & Ch. Jones (ed). 1974. *Historical Linguistics*. North-Holland Linguistics series. Vol. 1.
 7. Wang, William, & Ch. Lein, 1993. "Bidirectional Diffusion in Sound Change". In: Jones, Ch. (ed). 1993. *Historical Linguistics, Problems & Perspectives*. U. K.: Fontana.
 8. Wang, William forthcoming. *Three windows on the Past; Projects on Linguistic Analysis*. Berkeley: University of California.

تغییر زبان در زمان و مکان

نگاهی تاریخی، اجتماعی به دو گونه ایرانی بلوچی و سیستانی

بررسی ناهمگنی موجود در زبان‌ها در قالب متغیرهای زبانی را شاید بتوان جالب‌ترین بخش پژوهش‌های زبان‌شناسی به حساب آورد. نظم حقیقی الگوهای زبانی را در واقع تنها می‌توان در گفتار سخنگویان و در جامعه زبانی و در قالب تغییرات در حال پیشرفت مشاهده کرد. به عبارتی دیگر یک برش همزمان در عرض یک جامعه زبانی حاوی متغیرهایی ناشی از تغییرات زبانی است که در واقع با برش در زمانی در بعد تاریخی آن برابر است. به این ترتیب هر متغیر زبانی را می‌توان مرحله‌ای در تغییر یک عنصر زبانی یا به عبارتی تغییر یک قاعده زبانی به قاعده‌ای دیگر به حساب آورد. با چنین برداشتی دو محور جغرافیایی و اجتماعی و در ارتباط با تحول تاریخی آن‌ها به‌خوبی تبیین و توصیف می‌شود. بررسی حاضر بر روی دو گونه‌های زبانی رایج در منطقه سیستان و بلوچستان مؤید همین نظریه‌اند.

تاریخ منطقه سیستان که به سگستان، سجستان و زرنگ نیز مشهور بوده است به سه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد. ساکنین این منطقه یعنی سکاها از نژاد ایرانی بوده و در مشرق و شمال شرق ایران و آسیای

مرکزی و ختن می‌زیسته‌اند ولی ظاهراً بعضی قبایل سکایی بعدها به بخش‌های جنوب شرقی ایران کنونی یعنی منطقه سیستان کوچ کرده‌اند. از زبان سکایی باستان به جز تعدادی واژه در متون یونانی، لاتین و هندی چیزی به جا نمانده است، ولی از سکایی میانه که از گروه زبان‌های شرقی به حساب می‌آیند، آثار فراوانی درباره موضوعاتی مانند طب، تجارت و داستان‌هایی به خط برهمایی باقی است که اغلب از متون سانسکریت و تبتی ترجمه شده‌اند. گفته می‌شود که سکایی میانه نیای گونه‌های زبانی فلات پامیر است.

موطن اصلی و اولیه قوم بلوچ نیز پس از ورود به فلات ایران، مناطق شمالی و شمال غرب ایران بوده است ولی بعدها به دلایل مختلف به طرف جنوب رهسپار شدند. منطقه کنونی بلوچستان ظاهراً از همان نواحی است که در نیمه هزاره اول میلاد به ماکا، احتمالاً مکران کنونی، مشهور بوده است. زبان بلوچی شاخه شمال غربی ایرانی میانه است و با دو زبان ایرانی میانه یعنی پارتی و فارسی میانه و زبان‌های ایرانی دوره باستان یعنی فارسی باستان و اوستا مرتبط است. زبان بلوچی امروزه در جنوب شرقی ایران و در پاکستان تا سند و پنجاب رایج است. این زبان با دیگر زبان‌های عمده شمال غرب ایران یعنی گیلکی، کردی و تالشی پیوستگی دارد.

دو گونه زبانی سیستانی و بلوچی رایج در منطقه سیستان و بلوچستان امروزی حاوی متغیرهای زبانی است که در طیفی پیوسته از دوره میانه تا امروز در زمان امتداد داشته‌اند و اکنون دارای توزیع جغرافیایی و اجتماعی هستند که امتداد پیوسته تحول تاریخی آن‌هاست.

پاره‌ای از متغیرهای فوق به قرار زیراند:

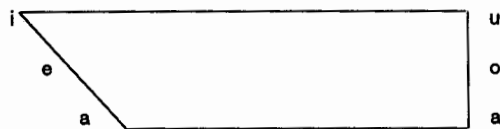
۱. برخاستگی واکه‌ای.

به نظر می‌رسد که فرایند قدرتمند برخاستگی واکه در زمانی در دوره میانه آغاز شده و تا امروز امتداد یافته است. متغیرهای ۱-۱ الی ۱-۳ در

تغییر زبان در زمان و مکان ۷۷

منطقه دارای توزیع اجتماعی برحسب میزان سواد و سن و نیز دارای توزیع جغرافیایی است. (جدول شماره ۱)

جدول شماره (۱)



۱-۱ متغیر O ~ U در موضع میانی

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
دوست dust	dost ~ dust	dōst
رود rud	rod ~ rud	rōd
گوش guš	goš ~ guš	gōš
روز ruz	roz ~ ruz	rōz
چوب čub	ču(b) ~ čub	čo(b)

۲-۱ متغیر â ~ e در موضع پایانی

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
خانه xâne ~ xune	xona ~ xone ~ xune	xune *
لانه lâne ~ lune	lona lona ~ lune	lune *

۳-۱ متغیر i ~ e در موضع میانی

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
میش miš	meš ~ miš	meš
دیوار divâr	devâl ~ divâi	*

۲- ساده شدن واکه مرکب

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
خواب xâb	xow ~ xâb	*
مهتاب mahtab	mahtow ~ mahtâb	*
آفتاب âftâb	aftow ~ aftâb	*
گاو gâv	gow ~ gav	*

۳- پیشین شدن واکه بسته، پسین

جدول شماره (۲)



۳-۱ متغیر u ~ i

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
پیرمرد pîrmard ~ pîremard	puramard ~ Piramard	*
پیرزن pirzan ~ pîrezan	purazan ~ pirazan	*

۴- متغیر p ~ f

فارسی نوین	سیستانی	ایرانی میانه
گوسفند gusfand	gosfand ~ gospe	gospand
هفتاد haftâd	haptâd ~ haftâd	haptâd

۵- متغیر d ~ t، واگذار شدن هخوان /h/

فارسی نوین	بلوچی غربی	ایرانی میانه
مرده morde	morta ~ morda	morθa
کرده karde	kuta ~ karda	kuθa
برادر baradar	brat ~ brad	brθo

تغییر زبان در زمان و مکان ۷۹

پدر	pedar	pit ~ pes	piθ
مادر	madar	mat ~ mas	maθ
داد	dad	dât ~ dâd	daθ

۶- متغیر p ~ b

ایرانی میانه	سیستانی	فارسی نوین	
pkar	pkar ~ bekâr	bekâr	بکار
psaz	psâz ~ besâz	besâz	بساز
paka (n)	pka ~ bekan	bekan	بکن
pxar	pxar ~ bexor	boxor	بخور

۷- متغیر ساخت هجایی ccvc ~ cv/cvc

در این فرایند واژه‌های تک سیلابی به واژه‌های دو سیلابی بدل می‌شوند.

۷-۱ تغییر ساخت هجایی در موضع آغازی

ایرانی میانه	سیستانی-بلوچی	فارسی نوین	
ccvcc	ccvcc	cv/cvcc	
brinj	brinj	berenj	برنج
dro	dro ~ dro	doruy	دروغ
bratar	bratar ~ brâdar	barâdar	برادر
stun	stun ~ sotun	sotun	ستون

۷-۲ در موضع میانی: زمانی که /v/ ۲/ آغازین در یک ساخت /2 vcc/

حذف شود فرایند فوق باز عمل می‌کند.

ایرانی میانه	سیستانی-بلوچی	فارسی نوین	
2ašma	šma ~ šoma	šoma	شما
2aškamb	škamb ~ šakam	šakam	شکم
2afrâz	frâz ~ farâz	farâz	فراز

۷-۳ زمانی که عنصر منفی کننده /ne/ یا نقش نمای /mi/ به فعل افزوده شود، فرایند فوق باز فعال است.

نمی خورد	nemixorad	nmexarda ~ nmixora	*
می ترسد	mitarsad	mtarsa ~ mitarsa	*

همه متغیرهای توصیف شده بالا، طیفی از عناصر زبانی را به دست می دهند که دارای توزیع اجتماعی و جغرافیایی در منطقه سیستان و بلوچستان و برحسب طبقه اجتماعی شامل، سن و میزان تحصیلات است. الگوهای زبانی که در این مقاله ارائه شده اند، نه فقط فرایند مرحله به مرحله تحول تاریخی زبان را در زمان و مکان نشان می دهد، بلکه رابطه تاریخی هر عنصر زبانی را با صورت های قدیمی تر و گونه های خود و در طیفی پیوسته و حقیقی نمودار می سازد.

پارهای ویژگی‌های جامعه‌شناختی زبان فارسی

مقاله حاضر سعی در تبیین تفاوت‌های اجتماعی زبان فارسی در جامعهٔ زبانی شهر تهران دارد. نتایج به دست آمده از این بررسی حاصل تحصیل اطلاعات جمع‌آوری شده از شصت سخنگوی تهرانی است. از این تعداد چهل تن سخنگو بزرگسال‌اند که به‌طور مساوی از دو جنس زن و مرد و چهار گروه تحصیلی به ترتیب دارای تحصیلات دانشگاهی تحصیلات دبیرستانی، توانایی خواندن و نوشتن و بالأخره بی‌سواد و نیز بیست تن دانش‌آموز دبستانی به‌طور مساوی از خانواده‌های دارای بالاترین تحصیلات و خانواده‌های بدون سواد خواندن و نوشتن به‌طور تصادفی انتخاب شده‌اند، آنگاه گروه‌های اجتماعی فوق در قالب چهار طبقه اجتماعی با چهارده متغیر زبان‌شناختی در سطوح آوایی، ساخت واژه‌ای و نحوی مقایسه شدند. در انجام این هدف از یک پرسشنامه که حاوی اطلاعات زبانی به چهار سبک گفتار آزاد، خواندن جملات، خواندن فهرست واژگانی با مکث و با سرعت بود، استفاده شد.

نتایج به دست آمده از تحلیل شصت ساعت مواد جمع‌آوری شدهٔ زبانی حجم انبوهی از اطلاعات را فراهم ساخت. به کمک این نتایج

آماري موضوعات نظري زیر مورد بررسی قرار گرفت:

۱. رابطه متقابل طبقه اجتماعي و متغيرهاي زباني.
۲. تأثير سن بر تغيير زباني به ترتيبی که بتوان جهت یک تغيير در حال انجام را پیش‌بینی کرد.
۳. تفاوت‌هاي جنسي هریک از متغيرهاي زباني.
۴. چگونگی گسترش یک تغيير زباني بر پایه نظریه ویلیام چن ویل وانگ (۱۹۷۵) که «یک قاعده آوایی به‌طور بطئي شعاع عمل خود را بر روی واژگان دارای شرایط بالقوه گسترش می‌دهد تا زمانی که تمامی آن واژگان را فرا بگیرد».

متغيرهاي زباني در این بررسی به شرح زیراند:

الف. متغيرهاي آوایی

ب. متغيرهاي ساخت واژه‌ای

ج. متغير نحوی

الف. متغيرهاي آوایی، که شامل متغيرهاي واکه‌ای و متغيرهاي همخوانی است.

الف ۱- متغيرهاي واکه‌ای

الف ۱-۱ متغير برخاستگی واکه‌ای پیشین نیم بسته، پیش از یک همخوان برخاسته (هاله و چامسکی)^۱

/e/ → /i/ - Hc/.

در واژگانی مانند:

/negâ/ → /niga/

/kuček/ → /kučik/

الف ۱-۲: متغير برخاستگی کامل واکه بسته پسین قبل از همخوان‌هاي غنه‌ای.

1. Sound pattern of English, M. Halle & N. Chomsky.

/â/ → u/ - N/

(xâne/ → /xune/

در

/tehrân/ → /tehrun/

الف. ۱-۳ متغیر ساده شدن واکه‌های مرکب پیش از همخوان‌ها.

الف. ۱-۳-۱ ساده شدن واکه مرکب /ey/

/ey/ → /e/ - C/

/meyl/ → /mel/

در

/xeyli/ → /xeli/

الف ۱-۳-۲ ساده شدن واکه مرکب /ow/

/ow/ → /o/ - C/

/rowšan/ → /rošan/

در

/howie/ → /hole/

الف ۱-۴-۱ همسان‌گردی واکه‌ای

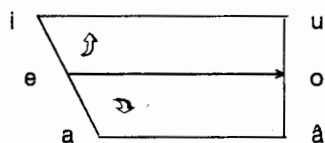
در ساخت فعل امر پیشوند /be/ تحت تأثیر واکه ریشه فعل قرار

می‌گیرد و به‌سوی آن میل به همسان‌گردی می‌یابد.

/bedo/ → /bodo/

/bekon → /bokon/

در



نمودار یک: نظام واکه‌ای زبان فارسی و حرکتهای ممکن واکه /e/ را

به‌سوی دیگر واکه‌ها نشان می‌دهد.

الف ۲- متغیرهای همخوانی، چهار متغیر همخوانی در فارسی ناشی

از فرایند حذف به‌وجود می‌آیند.

الف ۲-۱ حذف /h/ بعد از یک واکه و پیش از یک همخوان و یا در

موضع پایانی رخ می‌دهد که این فرایند گاهی با کشش واکه پیش از خود همراه است.

/h/ → /φ/ v-c/

/mehr/ → /mer/

/šahr/ → /šar/

الف ۲-۲ حذف /t/ در موضع پایانی و بعد از یک همخوان دیگر.

/t/ → /φ/ c - /

/xâst/ → /xâs/

/mâst/ → /mâs/

الف ۲-۳ حذف /d/ در موضع پایانی و پاره‌ای در موضع میانی بعد از یک همخوان دیگر.

/d/ → /φ/ c - /

/čand/ → /čan/

/tond/ → /ton/

/nazdik/ → /nazik/

الف ۲-۴ حذف /r/ در موضع پایانی و بعد از یک همخوان دیگر و گاهی در موضع میانی بعد از یک واکه.

/r/ → /φ/ c - /

/r/ → /φ/ - v - /

/inqadr/ → /inqad/

/xorde/ → /xode/

الف ۲-۵ حذف همزه /2/ در موضع پایانی و میانی و بعد از یک واکه که گاهی با کشش واکه پیش از همراه است.

/2/ → /φ/ v - /

/ta2til/ → /tatil/

در

/defâ2/ → defâ/

الف ۲-۶ همسان‌گردی همخوان /t/ به /s/ در بافت /st/

/t/ → /s/ s - /

/daste/ → /dasse/

/xaste/ → /xasse/

ب. متغیرهای ساخت واژه‌ای

ب. ۱- متغیرهای جمع /hâ/ /â/ /ân/ در واژگانی مانند کتاب‌ها،

درختان و...

ب. ۲- متغیر به کار بردن /mâ/ ضمیر اول شخص جمع به جای /man/

ضمیر اول شخص مفرد.

ج. متغیر نحوی. متغیر حذف پاره‌ای حروف اضافه و تغییر تقدم و

تأخر عناصر جمله از SOV به SVO

در

/man be xâne raftan/

/man raftam xâne/

علاوه بر متغیرهای یاد شده موارد منفرد دیگری نیز که به نظر

می‌رسد از یک طبقه اجتماعی به طبقه دیگر باشند در سطح واجی و نیز

فرایندهای قلب و... نیز مورد بررسی قرار گرفت.

نتایج تحلیل.

پس از بررسی ۶۰۰۰ مورد همسان‌گردی بالقوه در ۶۰ نفر سخنگو و

در چهار سبک مختلف مشخص شد که فرایند همسان‌گردی:

۱. از یک محیط واجی به محیطی دیگر متفاوت است.

۲. از یک عنصر واژگانی به عنصر دیگری در همان محیط واجی فرق

دارد.

۳. از یک طبقه اجتماعی به طبقه دیگر تفاوت دارد.

۱. تأثیر محیط واجی با در نظر گرفتن تأثیر آن بر واکه‌ها و

همخوان‌های بعدی در تمام سخنگویان مورد بررسی قرار گرفت.

آمارهای نهایی نشان می‌دهند که فرایند پیشین شدن واکه میانی /e/ به /o/ درصد بالای ۷۸٪ را داشت.

در حالی که پایین آمدن به /a/ ۵۰٪ و برخاسته شدن به /i/ پسین شدن و برخاسته شدن به /u/ و پسین شدن و پایین آمدن به /â/ به ترتیب ۱۷٪، ۱۴٪ و ۲٪ بوده است.

جدول یک. درصد کل عناصری که محیط‌های واکه‌ای متفاوتی دارند، نشان می‌دهد.

واکه‌ها	Vowels	o	a	i	u	â	
کل وقوع		٪۷۸	٪۵۰	٪۱۷	٪۱۴	٪۲۱	/bexân/ شامل
درصد کل						٪۲	/bexân/ بدون
		۱۳۲۳	۴۵۷	۹۶۹	۶۰۵	۴۸۹	

تأثیر همخوان پس از پیشوند /be/ در جدول ۲ نشان داده شده است.

جمع کل	â	u	i	a	o	واکه همخوان
٪۷۶	٪۴۵			٪۹۰	٪۹۸	
۶۶۷	۲۲۴			۹۲	۳۵۱	سایش کامی /x/
٪۵۴	g/٪۲۶/۲۰۹	g/٪۴۱/۲۰۶			k/٪۹۲/۴۵۷	
۱۱۸۱	k/٪۹/۱۹۸				k/٪۵۶/۱۱۱	انسدادی کامی /k.g/
٪۳۸	s, ۰/۱۰۵	r, ٪۶/۲۰۹	r, ٪۶۱/۱۵۳		r, ٪۱۰۰/۱۶۸	
۹۰۷	z, ٪۲/۶۰		z, ٪۳۴/۲۱۲			
٪۱۶/						سایشی لثوی /s,z,t/
۲۳۴	٪۷/۱۹۸				٪۶۹/۳۶	انسدادی لثوی /d/
٪۷/	٪۲/۱۰۰	٪۱۰/۲۸۷			٪۵/۲۰۰	
۵۸۷						انسدادی دلی
٪۲۱/۵۸۹	٪۱۴/۶۰۵	٪۱۷/۹۶۹	٪۵۰/۴۵۷	٪۷۸/۱۳۲۳		جمع

بنابراین نتایج نهایی در جدول ۳ نشان می‌دهد که:

نتایج

- (i) کامی - <â> u> i> a> o>
- (ii) دولبی >لثوی >کامی
- (iii) انسدادی >سایشی
- (iv) حد متوسط >همیشه /g/، /x/
- (v) (- i / بجز) حد متوسط >همیشه /r/
- (vi) حد متوسط < بقیه

تفاوت بین عناصر واژگانی. جدا از تأثیر محیط واجی، تفاوت‌های خاصی در نحوه عملکرد عناصر واژگانی‌ای که ساخت واجی یکسانی دارند وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را فقط با در نظر گرفتن بافت واجی آن‌ها توجیه کرد. عناصری همچون /bekon/ در ۹۲٪ و /bekoš/ در ۵۶٪ موارد همگون شدند. (گرچه واکه و همخوان بعد از پیشوند در آن‌ها مجزا شده است که نشانگر دو میزان کاملاً متمایز همگون‌شدگی هستند. (جدول ۴). به نظر می‌رسد فرایند تغییر از واژه‌ای به واژه دیگر متفاوت است.

جدول شماره ۴. درصد همسان‌گردی برای عناصر واژگانی منفرد و وقوع کل آن برای تمام سخنگویان قبل از واکه.

عناصر واژگانی	تعداد کل	همسان شده	درصد
bero	۱۶۸	۱۶۸	٪۱۰۰
bexor	۳۵۱	۳۴۵	٪۹۸
bekon	۴۵۷	۴۲۱	٪۹۲
bedo	۳۶	۲۵	٪۶۹
bekos	۱۱۱	۶۲	٪۵۶
bebor	۲۰۰	۹	٪۵
جمع	۱۳۲۳	۱۰۳۰	٪۷۸

اما فرضیه جن و وانگ درباره پراکندگی واژگانی می‌تواند توجیه قابل قبول‌تری را برای این نوع مسائل ارائه دهد. می‌توان گفت گرچه /bekon/ و /bekoš/ هر دو تلفظ‌های دوگانه‌ای (competeing) دارند، اما /bekon/ قبل از /bekoš/ تحت تأثیر قاعده قرار گرفته است. بنابراین صورت همگون شده آن، نه تنها در یک طبقه اجتماعی خاص، بلکه در تمام گونه‌های اجتماعی از صورت غیراستاندارد، گرفته تا صورت استاندارد، بسامد بیشتری دارد.

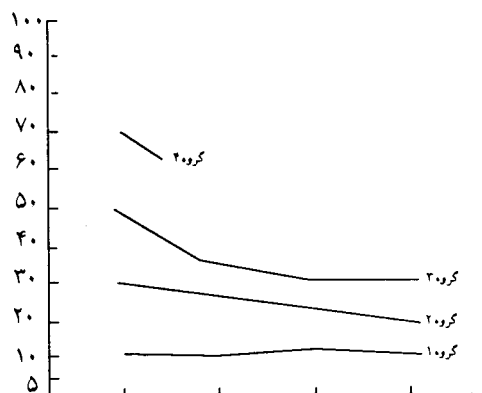
به علاوه، می‌توان گفت /bekon/ ممکن است توسط نسل بعد به طور کامل تغییر کند، درست مانند /boro/ که به طور کامل همگون شده است و تلفظ دیگری در هیچ طبقه اجتماعی‌ای ندارد. در مقابل این وضعیت، عناصری همچون /besâz/ وجود دارند که در تمام داده‌ها صورت همگون شده‌ای نداشتند.

جدول شماره ۵. درصد همسان‌گردی برای عناصر واژگانی منفرد و وقوع کل آن برای تمام سخنگویان قبل از واژه /â/

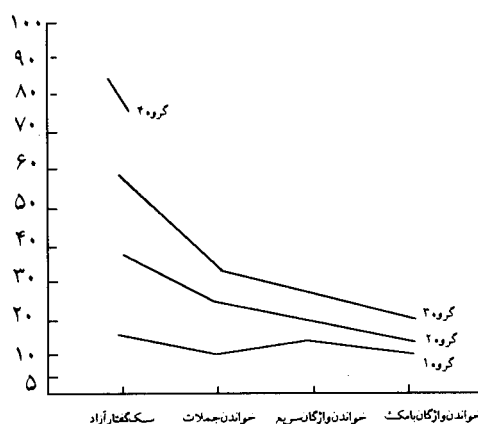
درصد	همسان شده	تعداد کل	عناصر واژگانی
٪۴۵	۱۰۱	۲۲۴	bexân
٪۲	۲	۱۰۰	bebâz
٪۲	۱	۶۰	bezâr
۰	۰	۱۰۵	besâr
٪۲۱	۱۰۴	۴۸۹	جمع

بنابراین می‌توان گفت ما با سه نوع عنصر سروکار داریم:

۱. عناصری که به طور کامل تحت تأثیر قاعده قرار می‌گیرند و هیچ تلفظ متقابلی دیگر ندارند مثل /boro/
 ۲. عناصری که در جریان پذیرش تغییر هستند و دارای صورت‌های رقیب دیگری می‌باشند مانند /bekon/ ~ /bexor/
 ۳. عناصری که تحت تأثیر قاعده قرار نگرفته‌اند مثل /bexâz/
- میزان تحت تأثیر یک قاعده قرار گرفتن از یک طبقه اجتماعی تا طبقه‌ای دیگر می‌تواند متفاوت باشد. در حالی که میزان همگونی در /begir/ برای گروه یک ٪۷ است، گروه یک (بالاترین طبقه) ارقام مربوط به گروه چهار به ٪۹۴ می‌رسد گروه چهار (پایین‌ترین طبقه).
- همگونی در فارسی اساساً نشانگر گونه طبقات پایین‌تر است. اما مقایسه دو گروه سنی جوانان و افراد مسن از دو طبقه اجتماعی گروه یک و گروه چهار نشان می‌دهد که فشار متقابلی (Competing) به تغییر، جهت



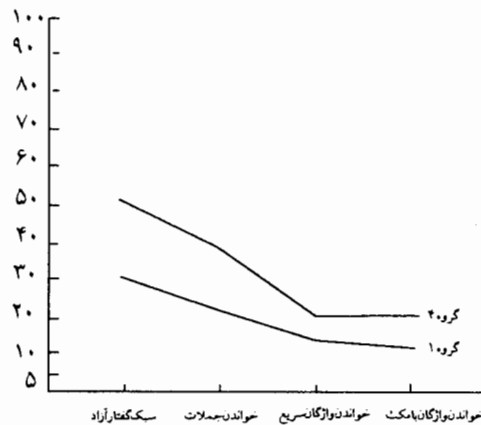
نمودار ۲. درصد همسان‌گردی واکه بر حسب طبقه اجتماعی و سبک برای بزرگسالان زن.



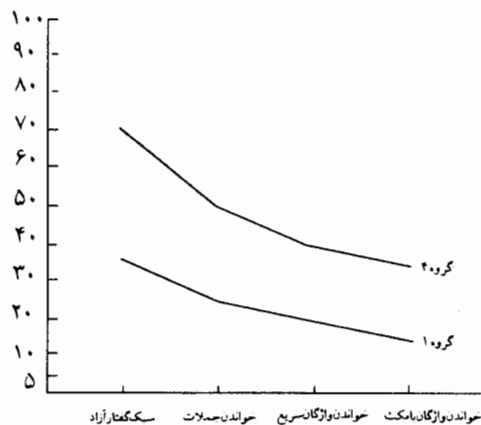
نمودار ۳. درصد همسان‌گردی واکه بر حسب طبقه اجتماعی و سبک برای بزرگسالان مرد.

می‌دهد. اگرچه فشار از زیر (لباو ۱۹۶۶) پر قدرت تر است. به نظر می‌رسد فشار از بالا نتیجه مستقیم تحصیلات باشد. چراکه ارقام مربوط به صورت‌های همگون شده در جوانان خانواده‌های گروه ۴ در مردان ۱۴٪

و در زنان ۲۸٪ کمتر از والدین تحصیل نکرده آنان است. اما جوانان خانواده‌های گروه یک در مقایسه با والدین خود که تحصیلات دانشگاهی داشتند، میزان افزایش قابل توجه سه برابر برای زنان و ۴ برابر برای مردان را نشان دادند.



نمودار ۴. درصد همسان‌گردی واکه‌ای بر حسب طبقه اجتماعی، سبک برای نوجوانان دختر



نمودار ۵. درصد همسان‌گردی واکه‌ای بر حسب طبقه اجتماعی، سبک برای نوجوانان پسر

در نتیجه به نظر می‌رسد که گروه‌های دور از یکدیگر (extreme) در حال نزدیک شدن به یکدیگر می‌باشند. اما گروه یک حرکت سریع‌تری را نشان می‌دهد.

بین طبقات اجتماعی و سبک‌های متفاوت تمایزهای مشخصی به چشم می‌خورد. میزان همگونی به‌طور پیوسته‌ای از خواندن لیست واژه‌ها تا گفتار آزاد، و وقتی خواندن رسمی به گفتار آزاد کم‌وبیش غیررسمی تغییر می‌کند، افزایش می‌یابد. البته به جز زنان گروه یک که میزان همگونی برای آن‌ها تقریباً ثابت است، در همه سبک‌ها و ارقام مربوط به زنان کمتر از مردان است.

برخاستگی واکه /ə/ این فرایند شواهد بیشتری را در تأیید فرضیه پراکندگی واژگانی فراهم می‌آورد. این متغیر طبقات اجتماعی را به چهار گروه اصلی در گفتار آزاد تقسیم می‌کند.

اما در سبک خواندن الگوی چندان مشخصی وجود ندارد. (جدول ۶

و ۷)

جدول شماره ۶. وقوع برخاستگی واکه‌ای برای عناصر واژگانی منفرد و درصد کل را برحسب طبقه اجتماعی، جنس و سن نشان می‌دهد.

جمع	âtes	negâ	šekast	šekar	kuček	واژگان
%۱۵/۲۶	%۰/۱	%۰/۱	%۰/۵	%۰/۱۲	%۵۰/۸	گروه یک زن
%۱۴/۲۱	%۰/۱	%۰/۲	%۰/۲	%۰/۱۰	%۱۰۰/۳	گروه یک مرد
%۵۸/۳۸	%۱۰۰/۹	-	%۰/۵	%۲۱/۱۴	%۱۰۰/۱۰	گروه دوزن
%۴۵/۴۲	%۱۰۰/۱	%۸/۱۱	%۰/۵	%۰/۱۵	%۱۰۰/۱۰	گروه دو مرد
%۷۷/۵۶	%۱۰۰/۴	%۷۵/۸	%۳۳/۶	%۵۳/۱۵	%۱۰۰/۲۳	گروه سه زن
%۹۵/۴۱	-	%۱۰۰/۷	%۱۰۰/۵	%۸۵/۱۳	%۱۰۰/۱۶	گروه سه مرد
%۱۰۰/۴۵	%۱۰۰/۳	%۱۰۰/۱۳	-	%۱۰۰/۷	%۱۰۰/۲۲	گروه چهار زن
%۱۰۰/۴۹	%۱۰۰/۱۵	%۱۰۰/۵	%۱۰۰/۲	%۱۰۰/۶	%۱۰۰/۲۱	گروه چهار مرد
%۳۸/۳۴	%۱۰۰/۲	%۵۰/۴	%۰/۵	%۰/۱۴	%۱۰۰/۹	گروه یک نوجوان دختر
%۴۰/۴۷	%۷۷/۱۳	%۴۰/۵	%۰/۶	%۷/۱۵	%۷۵/۸	گروه یک نوجوان پسر
%۴۲/۲۴	%۱۰۰/۴	%۶۰/۵	%۶۰/۵	%۰/۱۱	%۱۰۰/۳	گروه چهار نوجوان دختر
%۹۶/۷۳	%۱۰۰/۱۵	%۱۰۰/۱۱	%۵۷/۷	%۱۰۰/۱۶	%۱۰۰/۲۴	گروه چهار نوجوان پسر

جدول شماره ۷. درصد برخاستگی واکه‌ای برحسب طبقه اجتماعی، سبک، جنس و سن.

	سبک گفتار آزاد	خواندن جملات	خواندن واژه	
			با مکث	واژه
گروه یک زن	۱۵	۰	۰	۰
گروه یک مرد	۱۴	۰	۰	۰
گروه دو زن	۵۸	۰	۰	۰
گروه دو مرد	۴۵	۰	۰	۰
گروه سه زن	۷۷	۲۰	۰	۰
گروه سه مرد	۹۵	۷۰	۴۰	۴۰
گروه چهار زن	۱۰۰	-	-	-
گروه چهار مرد	۱۰۰	-	-	-
گروه یک نوجوان دختر	۳۸	۰	۰	۰
گروه یک نوجوان پسر	۴۰	۰	۰	۰
گروه چهار نوجوان دختر	۴۲	۳۰	۰	۰
گروه چهار نوجوان پسر	۹۶	۵۰	۵۰	۵۰

برخاستگی واکه /a/ به /u/ این متغیر نشان می‌دهد که:

۱. وضعیت /a/ - پیش از غنه در جایگاه‌های متفاوت تأثیر قابل توجهی بر برخاستگی ندارد.

۲. برخاستگی /a/ قبل از /n/ بیش از برخاستگی آن قبل از /m/ است.

۳. برخاستگی /a/ فرایندی تکواژ-مقید است. این متغیر همچنین نشان داد که:

۱. عناصر جدید، عناصر به‌طور رسمی آموخته شده، عناصری که صورت آن‌ها نتیجه یک فرایند ساختواژه‌ای است و عناصر قرضی تحت تأثیر قاعده قرار نمی‌گیرند.

۲. در جریان پذیرش قاعده، تفاوت‌هایی واژگانی بین عناصری که محیط واجی یکسانی دارند، دیده می‌شود. (جدول ۸ و ۹).

جدول شماره ۸. درصد برخاستگی واکه‌ای برای واکه /ə/ مواضع مختلف آوایی و محیط‌های واکه برحسب سبک و بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های طبقه اجتماعی، جنس و سن.

	خواندن واژگان		خواندن واژگان به‌طورسریع		خواندن جملات		گفتار آزاد
	با مکث	۰/۴۰	۰/۴۰	۰/۴۰	۲/۱۰۰	۳۱/۶۴	
موضع میانی	۱/۴۰	۲/۴۰	۰/۴۰	۲/۴۰	۲/۱۰۰	۳۱/۶۴	۳۱/۶۴
موضع پایانی	۰/۴۰	۰/۴۰	۰/۴۰	۰/۴۰	۲/۱۰۰	۳۱/۶۴	۳۱/۶۴

جدول شماره ۹. درصد برخاستگی واکه‌ای در محیط‌های مختلف واکه‌ای در تمام مواضع برحسب سبک و بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های طبقه، جنس و سن.

خواندن واژگان با مکث	خواندن واژگان به‌طورسریع	خواندن جملات	گفتار آزاد	محیط واجی
۱۲/۳۴۰. %۴	۱۸/۳۴۰. %۵	۱۳۸/۶۵۰. %۲۱	۱۵۴۳/۲۱۵۴	/-n/
۰/۴۰. %۰	۰/۴۰. %۰	۱۲/۲۰۰. %۵	۱۴۴/۴۴۲	/-m/

به‌علاوه، این متغیر نشانگر موارد زیر نیز بوده است.

۱. متغیر برخاستگی /ə/ نسبت به طبقه و سبک، حساس است.
۲. به جز مردان گروه ۳ در سبک خواندن، تفاوت‌های وابسته به جنس قابل توجهی در مورد این متغیر دیده نمی‌شود.
۳. جوانان در مقایسه با افراد مسن گروه خود به تدریج در حال پر کردن شکاف‌ها هستند.

ساده شدن واکه مرکب /ey/

این متغیر نیز فرضیه گسترش واژگانی را تأیید می‌کند و نسبت به طبقه، سن جنس و سبک حساس است.

جدول شماره ۱۰. درصد ساده شدن واژه مرکب /ey/ در واژگان تک هجایی و چند هجایی بر حسب سبک برای تمام سخنگویان.

درصد واژه های ساده شده	تعداد واژه های ساده شده	تعداد کل	معنا ساده شدن واژه مرکب	صورت غیر معیار	صورت معیار
%۸۴	۵۴	۶۴	pe. qâm	peyqâm	
%۷۷	۴۷	۶۱	pe. dâ	peydâ	
%۵۱	۲۵	۴۹	pe. vand	peyvand	
%۴۳	۳۲۵	۸۳۷	xe. li	xeyli	
%۲۷	۱۳	۴۹	se. l	seyl	
%۲۷	۲۶	۹۶	me. dân	meydân	
%۱۱	۹	۸۵	pe. mâne	peymân	

جدول شماره ۱۱. درصد ساده شدن واژه مرکب /ey/ در واژگان تک هجایی و چند هجایی بر حسب سبک برای تمام سخنگویان.

خواندن واژگان با مکث	خواندن واژگان به طور سریع	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	خواندن جملات	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	گفتار آزاد	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	سبک
%۱۱ ۱۸ ۱۶۲	%۱۷ ۲۸ ۱۶۲	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	گفتار آزاد	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	سبک
%۱۱ ۱۸ ۱۶۲	%۱۷ ۲۸ ۱۶۲	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	گفتار آزاد	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	سبک
%۱۶ ۴۷ ۳۰۰	%۲۳ ۷۰ ۳۰۰	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	گفتار آزاد	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	سبک
%۱۶ ۴۷ ۳۰۰	%۲۳ ۷۰ ۳۰۰	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	جمع تک هجایی	گفتار آزاد	جمع تک هجایی	درصد تک هجایی	سبک

همگونی /st/ نشان می دهد که:

۱. واژه های قرضی عربی کمتر از واژه های فارسی در معرض همگونی قرار می گیرند.

۲. واژه های مجاور تأثیر قابل توجهی بر همگونی ندارند.

۳. تکیه دار نبودن یک واژه شرایط بهتری را برای همگونی فراهم می آورد.

۴. تفاوت های واژگانی غیر قابل پیش بینی منفردی نیز وجود دارند که به نظر می رسد نشانگر گسترش واژگانی باشند.

جدول شماره ۱۲. درصد همسان‌گردی /st/ قبل و پیش از تمام واکه‌ها.

	واکه دوم						جمع
	i	o	a	u	o	â	
i	٪۱۰۰	٪۲۹	٪۶۱	—	٪۴۰	٪۸۷	٪۶۳
	۲۰	۴۲	۵۹	—	۵	۵	۱۶۴
o	۹۰	۶۸	۶۵	۶۴	—	۳۵	٪۴۹
	۱۰	۳۷	۷۸	۷۸	—	۳۳۷	۵۴۰
a	۷۴	۵۲	۵۶	۵۰	۶۹	۳۹	٪۵۷
	۱۵۰	۳۴۰	۳۲۹	۶	۱۳	۱۸	۸۵۶
u	۳۷	۴۸	۲۶	۱۰۰	—	۱۹	٪۳۲
	۵۷	۴۴	۳۱	۴	—	۷۳	۲۱۳
o	۷۵	۷۰	۶۷	—	—	۶۲	٪۶۳
	۴	۱۰	۶	—	—	۱۳	۳۵
â	۶۹	۶۴	۵۷	—	—	۱۷	٪۵۴
	۸۴	۲۵	۱۲۳	—	—	۴۸	۲۸۱
	٪۶۸	٪۵۲	٪۶۵	٪۵۷	٪۶۹	٪۳۶	
جمع	۳۲۵	۴۹۸	۶۲۸	۸۸	۱۸	۵۲۷	

حذف /h/ نشان می‌دهد که:

۱. حذف /h/ نسبت به محیط‌های واجی متفاوت متغیر است.
۲. عناصر واژگانی خاصی در جایگاه آغازین غیرگروهی (به /h/ اجازه حذف شدن می‌دهند) را حذف می‌کنند.
۳. حذف /h/ در تمام سبک‌ها ممکن است.

جدول شماره ۱۳. درصد حذف /h/ در محیط‌های مختلف واجی به شیوه گفتار آزادی برای تمام سخنگویان

درصد	جمع کل وقوع	محیط واجی	موضوع کلی
٪۵۷	۱۹۲	بعد از واکه	موضع آغازین غیر
٪۹۵	۱۲۷	بعد از همخوان	آغاز گروه واژگانی
٪۴۱	۲۳۱۲	قبل از همخوان	
٪۸۲	۱۷۰۲	میان دو واکه	موضع میانی
٪۱۹	۱۶۷	بعد از همخوان	
٪۷۰	۲۱۶	بعد از واکه	موضع پایانی
٪۹۸	۸۱	بعد از همخوان	

حذف /h/ و /d/:

این حذف نسبت به طبقه، سن، جنس و سبک در افراد مسن و جوانان حساس است.

جدول شماره ۱۴. درصد حذف /t/ در محیط‌های مختلف واجی بر حسب سبک برای تمام سخنگویان.

سبک	گفتار آزاد	خوآندن جملات	خوآندن واژگان سریع	خوآندن واژگان با سکت	
درصد	درصد	درصد	درصد	درصد	
st/	۱۰۳۷ ٪۸۰ ۸۱۶	٪۱۳ ۱۳۳	۸۹۳ ٪۹۲	۳۸۰ ۷۱۶ ٪۷۳	۱۰۰ ۶۷ ٪۶۷
ʃt/	۱۸۵ ٪۹۲ ۱۷۱	٪۲ ۲	۱۸۲ ٪۹۴	۲۸ ۳۹ ٪۸۱	- - -
ft/	۳۴۰ ٪۸۱ ۴۱۴	٪۱۱ ۱۱	۳۰۴ ٪۹۰	۱۸۰ ۹۵ ٪۶۳	۱۰۰ ٪۳۶ ۳۶
xt/	۱۱۲ ٪۸۷ ۹۷	٪۱ ۱	۱۱۱ ٪۸۷	- - -	۵۰ ٪۶۸ ۶۸

حذف /t/ نشان می‌دهد که:

۱. از آن‌جا که تنها بخش کوچکی از عناصر واژگانی بالقوه مربوط به این متغیر تحت تأثیر قاعده قرار می‌گیرند.
- حذف /t/ را می‌توان قاعده‌ای در مراحل آغازین در نظر گرفت.

۲. همه عناصر واژگانی مربوط به این متغیر بسامد بسیار زیادی دارند. بنابراین می‌توان گفت یک قاعده واجی در آغاز عناصر پربسامدتر را تحت پوشش قرار می‌دهد.

۳. همان‌گونه که در سایر موارد نیز مشاهده شد، حذف همخوان بین واکه‌ای صورت نمی‌گیرد.

۴. /t/ پایانی پس از یک واکه و /r/ میانی پس از یک شناسه پایانی کمتر در معرض حذف قرار می‌گیرند.

جدول شماره ۱۵. درصد حذف /r/ بر حسب طبقه، سبک، جنس و سن.

خواندن واژگان با مکث	خواندن واژگان سریع	خواندن جملات	گفتار آزاد	
۰/۲۰	۵/۲۰	۱۰/۵۶	۶۱/۸۱	گروه یک بزرگسال زن
۰	۵	۲۵	۶۴/۱۱۰	گروه یک بزرگسال مرد
۰	۱۰	۲۹	۸۱/۱۵۱	گروه دو بزرگسال مرد
۰	۰	۴	۷۷/۱۱۶	گروه دو بزرگسال مرد
۵	۵	۴	۸۸/۹۲	گروه سه بزرگسال زن
۵	۲۰	۱۷	۹۴/۱۰۸	گروه سه بزرگسال مرد
-	-	-	۹۷/۱۸۸	گروه چهار بزرگسال زن
-	-	-	۹۷/۹۳	گروه چهار بزرگسال مرد
۰	۵	۶	۶۹/۱۲۱	گروه یک نوجوان زن
۰	۰	۴	۷۵/۸۸	گروه یک نوجوان مرد
۰	۰	۳۳	۹۲/۷۵	گروه چهار نوجوان زن
۵	۱۵	۲۶	۹۲/۹۷	گروه چهار نوجوان مرد

حذف /r/ نشان می‌دهد که:

۱. انسدادی چاکتایی میزان (درصد) حذف متفاوتی در محیط‌های واجی متفاوت دارد.

۲. جایگاه پایانی مناسب‌ترین و جایگاه بین واکه‌ای نامناسب‌ترین محیط حذف است.

۳. عناصر واژگانی‌ای که محیط واجی یکسانی دارند، به نحو یکسانی

نسبت به یک قاعده واجی حساس نیستند. (جدول ۱۶).

جدول شماره ۱۶. درصد حذف /ɹ/ در بافت /vɹ/ برحسب سبک برای تمام سخنگویان.

درصد حذف نشده	درصد کشتش دادن به واکه پیش از خود	درصد حذف	سبک
۱۲	۱۵	۷۳	گفتار آزاد
۱۷	۱۴	۶۹	خواندن جملات
۳۵	۲۲	۳۳	خواندن واژگان

ب. متغیرهای ساختوازی

ب ۱. متغیر جمع /â/, /hâ/, /ân/ در جدول ۱۷.

جدول شماره ۱۷. درصد وقوع عنصر جمع /â/ برحسب طبقه، سبک، سن و جنس.

مرد				زن			
خواندن واژگان	خواندن واژگان	خواندن جملات	گفتار آزاد	خواندن واژگان	خواندن جملات	گفتار آزاد	گفتار آزاد
بامکت	سویج	بامکت	سویج	بامکت	سویج	بامکت	سویج
۰/۵	۰/۵	٪۱۶/۲۵	٪۵۴/۲۶۰	۰/۵	٪۲۰/۵	٪۴/۲۵	٪۳۳/۲۱۳
۰	٪۴۰	٪۲۰	٪۵۷/۱۶۹	۰	٪۲۰	٪۲۴	٪۶۰/۲۲۴
۲۰	٪۶۰	٪۵۲	٪۸۱/۲۶۹	٪۲۰	٪۲۰	٪۱۲	٪۷۷/۲۳۰
—	—	—	٪۸۶/۴۱۱	—	—	—	٪۷۷/۳۰۸
۰	۰	٪۱۲	٪۵۶/۳۷۶	۰	۰	٪۸	٪۶۸/۲۷۹
٪۴۰	٪۸۰	٪۵۶	٪۸۸/۳۱۹	۰	٪۴۰	٪۸	٪۸۲/۱۶۵

ب ۲. متغیر /man/ - /mâ/ نشانه اول شخص مفرد در جدول ۱۸.

جدول شماره ۱۸. درصد وقوع ضمیر /mâ/ برحسب طبقه جنس و سن در سبک گفتار آزاد برای تمام سخنگویان.

جنس	زن	مرد	زن	مرد
جمع	درصد	جمع	درصد	جمع
طبقه اجتماعی	۱۵٪	۲۶	۱۳٪	۹۸
طبقه اجتماعی	۳٪	۷۲	۹٪	۴۳
گروه یک بزرگسال	۶٪	۱۰۵	۱۰٪	۶۰
	۳٪	۱۴۶	۹٪	۷۹
	۳٪	۱۴۷	۱۶٪	۶۷
حد متوسط گروه	۴٪	۴۹۶	۱۲٪	۳۴۴
	۹٪	۳۵	۲۰٪	۷۴
	۱۱٪	۳۸	۲۶٪	۱۴۷
گروه دو بزرگسال	۰	۴۶	۱۸٪	۱۸۶
	۳٪	۱۱۹	۲۹٪	۱۴۲
	۷٪	۹۷	۱۲٪	۱۱۶
	۶٪	۳۳۵	۲۱٪	۶۶۵
	۵٪	۱۱۶	۶۲٪	۳۰۵
	۱۴٪	۱۵۶	۶۰٪	۱۹۱
	۱۰٪	۲۴۹	۶۰٪	۱۳۹
	۰	۹۸	۶۱٪	۴۴۲
	۱۰٪	۸۸	۴۳٪	۲۱۲
	۹٪	۷۰۷	۵۷٪	۱۱۸۹
حد متوسط گروه	۴۵٪	۴۷	۶۱٪	۳۷۱
	۲۶٪	۲۶۱	۶۸٪	۱۳۷
گروه چهار بزرگسال	۳۴٪	۲۷۸	۴۷٪	۳۰۳
	۱۲٪	۳۲۹	۳۸٪	۱۳۶
	۱۲٪	۱۲۹	۴۳٪	۹۴
حد متوسط گروه	۲۳٪	۱۰۷۱	۵۳٪	۹۴۱
	۶۵٪	۵۷	۱۹٪	۵۷
	۴۹٪	۶۴	۳۶٪	۱۳۷
	۴۹٪	۷۷	۱۷٪	۳۰۳
	۶۵٪	۱۹	۲۶٪	۱۳۶
	۷۷٪	۴۶	۲۴٪	۹۴
	۶۱٪	۲۶۳	۲۴٪	۹۴۱

ج. متغیر نحوی

ج ۱. متغیر نحوی حذف حرف اضافه و ترتیب واژه‌ها در جدول ۱۹.

جدول شماره ۱۹. درصد وقوع تقدم و تأخر واژه در جمله SOV SVO و حذف حرف اضافه برحسب طبقه، جنس و سن در گفتار آزاد.

جمع	درصد حذف حرف اضافه بدون توجه ترتیب عناصر جمله	درصد تقدم و تأخر واژگانی در جمله	طبقه
۸۱	٪۳۶	٪۳۳	گروه یک بزرگسال زن
۱۱۲	٪۳۶	٪۲۹	گروه یک بزرگسال مرد
۱۰۲	٪۵۸	٪۴۴	گروه دو بزرگسال زن
۱۱۳	٪۵۸	٪۵۰	گروه دو بزرگسال مرد
۱۰۱	٪۸۴	٪۵۱	گروه سه بزرگسال زن
۱۸۱	٪۷۸	٪۶۵	گروه سه بزرگسال مرد
۱۸۸	٪۸۸	٪۷۵	گروه چهار بزرگسال زن
۱۲۰	٪۸۵	٪۷۰	گروه چهار بزرگسال مرد
۱۰۸	٪۶۱	٪۵۵	گروه یک نوجوان دختر
۱۶۰	٪۴۱	٪۳۱	گروه یک نوجوان پسر
۷۲	٪۸۳	٪۶۸	گروه دو نوجوان دختر
۱۶۷	٪۸۳	٪۶۲	گروه دو نوجوان پسر

همه این موارد تأییدکننده مباحث نظری مطرح شده در این بررسی می‌باشند.

الگوهای متغیرها در فارسی تهران^۱

مقدمه

داده‌هایی که در این تحقیق بدان‌ها اشاره می‌کنیم مجموعه مصاحبه‌هایی است که توسط اولین نویسنده در تهران بر روی نوار ضبط شده است. در این بررسی شیوه‌هایی را که ۱۰ متغیر زبانی برگرفته از داده‌ها با یکدیگر و با تفاوت‌های اجتماعی میان سخنگویان ارتباط می‌یابند گزارش خواهیم کرد. هدف این تحقیق از یک سو به بررسی‌های رو به افزایشی است که درباره متغیرهای جامعه شناختی زبان در فارسی انجام شده است.^۲ و از سوی دیگر نظریه متغیرهای گفتار به طور کلی مورد توجه قرار می‌گیرد. ما

۱. ما از نظرات William Beeman و نظرات شخص ناشناس دیگری که نگارش اولیه این تحقیق را بازبینی کرده است و همچنین از نظرانی که در سمینار زبان‌شناسی اجتماعی در Walsall در سپتامبر ۱۹۷۹ هنگام ارائه بخشی از این کار دریافت کردیم، بهره فراوان برده‌ایم. ما همچنین از Brain Parkinson و Barry Blakely برای کمک به تحلیل‌های آماری سپاسگزاریم.

۲. نگاه کنید به Beeman، ۱۹۷۷ و منابعی که آن‌جا آمده است. هنگام نوشتن این تحقیق از طریق بازبین ناشناسی از وجود پایان‌نامه یحیی مدرسه در دانشگاه کانزاس با موضوعی بسیار مشابه باخبر شدیم. اما هنوز موفق به دریافت نسخه‌ای از آن نشده‌ایم. جزئیات بیشتر داده‌های ما در مقاله جهانگیری (۱۹۸۰) آمده است.

نشان خواهیم داد متغیرها تا حد قابل ملاحظه‌ای بین الف) متغیرهای زبانی ب) گروه‌های اجتماعی ج) سخنگویان منفرد، متفاوت است. این موضوعات، گرچه کاملاً غیرقابل پیش‌بینی نبودند ولی برای ما یافته با اهمیتی تلقی می‌شوند چرا که نشان می‌دهد شیوه‌های پرداختن به متغیرها باید کامل‌تر از آن باشد که در حال حاضر به کار گرفته می‌شود. مهم‌تر این‌که، این یافته نشان می‌دهد که هنگام تغییر نتایج یک بررسی تجربی برحسب برخی الگوهای نظری همچون دستوری که شامل قواعد حاکم بر متغیرها می‌شود و یا الگوی کاربرد شناختی متغیرها، لازم است تفاوت‌های نظیر الف، ب و ج توجه کامل داشته باشیم.

لااقل هنگامی که داده‌ها در سال ۱۹۷۷ (قبل از انقلاب ایران) جمع‌آوری شدند تفاوت‌های اجتماعی قابل ملاحظه‌ای بین مردم تهران موجود بود. اما فرض اصلی ما این بود که یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر گفتار یک فرد تحصیلات است. به خصوص میزان تحصیلاتی که یک زن یا مرد کسب کرده است. به نظر می‌رسد برخی از نتایجی که ما به دست آورده‌ایم بر اهمیت تحصیلات صحنه بگذارد. زیرا سطح تحصیلات می‌تواند تعداد کاربرد یک متغیر به وسیله سخنگو را برای برخی متغیرهای زبانی به خوبی پیش‌بینی کند. ما همچنین بر آن شدیم که از آغاز با ثابت نگه داشتن دیگر متغیرهای اجتماعی یا نزدیک کردن آن‌ها تا حد امکان به متغیر تحصیلات، طرح تحقیق را ساده‌تر کنیم. بنابراین در بررسی خود تنها به سخنگویانی پرداختیم که متولد تهران بودند، والدینشان سخنگویان بومی زبان فارسی بودند و کسانی را انتخاب کردیم که سطح تحصیلاتشان متناسب با حرفه آن‌ها، محل زندگی آن‌ها در تهران و میزان تحصیلات پدرشان بود. به دیگر سخن، بر پایه آگاهی ما درباره ساختار اجتماعی تهران،^۱ سخنگویان ما نمونه‌های شاخص گروه‌هایی

۱. اولین نویسنده، سال‌های زیادی را در تهران زندگی کرده است. گرچه او خود

بودند که از نظر تحصیلات تعریف شده بودند. بنابراین عواملی چون نوع حرفه، محل تولد و غیره، متغیرهای مستقلی نیستند که تأیید آن‌ها برگفتار در داده‌های ما مورد بررسی قرار گیرند. البته این بدان معناست که ما آنچه را با نام گروه‌های تحصیلی مشخص می‌سازیم تعریف بسیار پیچیده‌تری از عنوان خود دارند. بنابراین آن‌جا که ما به تأثیر تحصیلات اشاره می‌کنیم آن را به این معنا در نظر می‌گیریم که: «تأثیر تحصیلات وقتی دیگر عوامل اجتماعی به گونه‌ای هستند که همچنان که شخص انتظار دارد مبین سطح تحصیلات سخنگو باشد».

برای این که بدانیم تأثیر دیگر متغیرهای اجتماعی برگفتار چیست، اگر تأثیری داشته باشند، به بررسی‌های بیشتری نیاز داریم که در آن‌ها سطح تحصیلات ثابت نگه داشته می‌شود و عواملی چون نوع حرفه تغییر می‌کند. تا آن‌جا که به تحقیق حاضر مربوط می‌شود پیامد چنین تصمیمی این است که می‌توانیم نسبتاً مطمئن باشیم که تنوع نتایج ما تنها حامل عامل تحصیلات و دو عامل دیگری است که آگاهانه کنترل کرده‌ایم.

جدا از میزان تحصیلات، ما سخنگویانی را برگزیدیم که تنوع در دو متغیر اجتماعی دیگر یعنی جنس و سن را نیز نشان دهند. اما متغیر سن در واقع تنها تا حدی نشان داده شده است زیرا ما آن را تنها در نیمی از نمونه‌ها، یعنی تنها در آنان که در دو حد پایانی حوزه تحصیلات بودند، تغییر دادیم. به علاوه ما تنها دو گروه سنی را متمایز ساختیم: دانش‌آموزان بین ۱۴ تا ۱۶ سال^۱ و بزرگسالان بالای ۲۸ سال. چهار سطح تحصیلی را نیز متمایز کردیم (دانشگاهی، دبیرستانی، ابتدایی، فاقد تحصیلات)

۱- سخنگوی بومی گیلکی، یکی از زبان‌های ایرانی شمال کشور است، اما اطلاعاتی که ما دربارهٔ جامعه تهران از دیگر منابع مثل Official Census Figures کسب کردیم، مؤید اطلاعات وی است. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به جهانگیری ۳۰-۱۳: ۱۹۸۰.

۱. طبقه‌بندی تحصیلی کودکان دبستانی، به دلایل روشن، بر پایه عواملی که به‌طور طبیعی با سطح تحصیلی، خصوصاً سطح تحصیلی والدین، منطقه سکونت آن‌ها و کیفیت دبستانی که در آن تحصیل می‌کردند ارتباط می‌یابند، بنا شده است.

بنابراین توزیع ۶۰ سخنگوی ما به گونه‌ای است که در جدول (۱) آمده است. در آنچه در پی می‌آید بیشترین توجه ما به نتایج بررسی سخنگویان مسن‌تر خواهد بود زیرا تنها در این افراد می‌توان ۴ گروه تحصیلی را با یکدیگر مقایسه کرد. اما جهت دانستن این‌که آیا هیچ‌یک از متغیرها در حال تغییر هستند می‌توان به ارقام مربوط به سخنگویان جوان‌تر نیز مراجعه کرد.

جدول (۱). توزیع سخنگویان در سه بعد اجتماعی

	زن		مرد	
	جوان	مسن	جوان	مسن
دانشگاهی	۵	۵	۵	۵
دبیرستانی		۵	۵	
ابتدایی		۵	۵	
فاقد تحصیلات	۵	۵	۵	۵

همه داده‌های ما به پیروی از الگوی مورد استفاده لباو^۱ (۱۹۷۲) و ترادگیل^۲ (۱۹۷۴) از طریق مصاحبه‌ها بوده است. و بخش‌هایی که مصاحبه شونده متنی منثور یا فهرستی از واژه‌ها را می‌خوانده است حذف شده است. اشتباه خواهد بود اگر ادعا کنیم که ما به این ترتیب توانسته‌ایم متغیر موقعیت را ثابت نگهداریم. زیرا آنچه به طور عینی موقعیت ثابتی انگاشته می‌شود بر سخنگویان مختلف به طرق مختلف تأثیر می‌گذارد. ما به‌ویژه آگاهیم که نباید تصور کرد که حتی مصاحبه‌هایی که به دقت سازمان داده شده‌اند (در شرایط طبیعی انجام شده‌اند)، رفتارهایی را تولید می‌کنند که مشابه همان رفتارهایی است که مصاحبه‌شونده در شرایط کاملاً واقعی تولید می‌کند.^۳

1. Labov 2. Trudgill

۳. برای بحث جالبی درباره برخی شیوه‌های دیگر مصاحبه نگاه کنید به میلروی

به علاوه رفتار یک شخص (که شامل گفتار او نیز می شود) تا حد زیادی تحت تأثیر روابط اجتماعی سلسله مراتبی او - یعنی دیگر سخنگویان طرف مکالمه^۱ - واقع می شود. بنابراین سخنگویانی که کمترین تحصیلات را داشتند در مقایسه با آنان که بالاترین سطح تحصیلی را داشتند در گفتار خود نسبت به مصاحبه گر (جهانگیری) احترام بیشتری نشان می دادند. بیمن^۲ (۱۹۷۷، ۱۹۷۶) در واقع پیشنهاد کرده است که چهار یک از متغیرهای زبانی ما /d/ /r/ /h/ /2/ برای نشان دادن درجات مختلف احترام به کار می روند. بنابراین می توان احترام را به عنوان متغیر محتمل دیگری قابل قبول دانست. به این ترتیب ممکن است برخی از مواردی که در آن بین گروه های تحصیلی در مورد کاربرد یک متغیر تفاوت هایی به چشم می خورد، از طریق متغیر میانجی احترام را نیز توضیح داد. بدون انجام بررسی های بیشتر نمی توان گفت این متغیر تا چه حد تأثیرگذار است، اما حداقل می توان مطمئن بود که متغیر یاد شده عامل تمام تفاوت های بین گروه های تحصیلی نیست. زیرا آن گونه که بعداً خواهیم دید متغیرهای زبانی متفاوت نسبت به گروه های تحصیلی به شیوه هایی متفاوت حساس اند.

ده متغیر زبانی مورد بررسی در جدول (۲) نشان داده شده اند.^۳ احتمالاً لازم نیست به اطلاعات ارائه شده در جدول چیزی افزود. جز

۱. (۱۹۸۰). ما نمی توانیم ادعا کنیم که مصاحبه های ما به نحو مطلوبی در شرایط عادی برگزار شده اند Stage-manged زیرا برای رفع این سوءظن که تمایلات سیاسی مصاحبه شونده مورد بررسی است، بسیاری از مصاحبه ها در فرهنگستان زبان ایران تحت شرایطی کاملاً رسمی انجام می شد.

۲. برای تحلیل گرافیکی بسیاری از مثال ها که شامل اشاره خاص به نواحی خاصی از زبان نیز می شود نگاه کنید به Beeman فصل ۴ جهانگیری ۱۹۸۰ بحث مفصلی دارد درباره شیوه ای که انتخاب عناصر واژگانی برای ضمائر و افعال تحت تأثیر رابطه قدرت و سلطه بین طرفین مکالمه قرار می گیرد.

2. Beeman

۳. همان گونه که پیشتر نیز یاد شده است، چهار یک از این متغیرها در Beeman ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ مورد بررسی قرار گرفته اند.

این که نکته‌ای را در مورد تأثیر تفاوت‌های بین عناصر واژگانی بیان کنیم. ما شواهد کافی برای حداقل دو متغیر /be/ و /st/ در دست داریم که نشان می‌دهد شانس وقوع یک گونه غیر استاندارد، از یک عنصر واژگانی به عنصری دیگر اساساً متفاوت است و این تفاوت‌ها را نمی‌توان حاصل تفاوت‌های واجی یا ساختوازی دانست.^۱ مثلاً برخی از متداول‌ترین فعل‌ها تقریباً همیشه گونه همگون شده (غیر استاندارد) پیشوند /be-/ را دارند. در حالی که افعال دیگری هستند که به ندرت دارای گونه همگون شده‌اند. بنابراین صورت «امر کردن» /bekon/ تنها در ۹٪ از ۳۳۱ مورد وقوع خود در داده‌های ما به کار رفته بود و در بقیه موارد به صورت /bokon/ (یا گونه‌ای نسبتاً همگون شده) به کار رفته بود. در حالی که صورت امر «بریدن» در ۹۷٪ از ۱۲۴ مورد وقوع خود به صورت /bebor/ به کار رفته بود و تنها ۳٪ آن به صورت غیر استاندارد همگون شده یا نسبتاً همگون شده به کار رفته بود. این گونه تنوعات واژگانی به عنوان شاهی بر پراکندگی واژگانی جالب توجه‌اند اما مشکلاتی روش شناختی را نیز به دنبال دارند، زیرا یک عنصر واژگانی خاص در یک متن بسته به موضوع آن می‌تواند بسامد وقوع بیشتری داشته باشد. این نکته ممکن است آمار مربوط به دو متن را تحریف کند. برای رفع این مشکل ما از این اصل پیروی کردیم که در هر متن بیش از سه بار وقوع یک عنصر واژگانی را محاسبه نکنیم. تمام ارقامی که بعداً ذکر می‌شوند بر پایه این اصل ارائه شده‌اند. بنابراین تصور می‌شود بتوان تأثیر تفاوت‌های واژگانی را به عنوان عامل ایجاد تنوع نادیده انگاشت.

نکته دیگری که در ارتباط با داده‌های تحلیل آن‌ها قابل ذکر است این است که ارقام مربوط به هر ۱۰ متغیر بر پایه تحلیل کامل تمام هر مصاحبه (البته به جز بخش خواندن) یعنی ۴۰ دقیقه گفتار ارائه شده‌اند. ۴۰ دقیقه

۱. شواهد به‌طور مشروح در جهانگیری ۱۹۸۰ آمده است. اما برخی از آن‌ها نیز به‌طور مختصر در هادسن ۱۷۰: ۱۹۸۰ آمده است.

گفتار ارقام کامل برای بیشتر متغیرها را حدود ۵۰ مورد برای هر سخنگو فراهم می‌کرد. اما وقوع /d/ با حدود ۸ مورد برای هر سخنگو نادرتر بود و /r/ تنها به طور متوسط ۲۰ بار در گفتار هر سخنگو دیده می‌شد. متغیر /a:/ به طور متوسط با حدود ۱۵۰ بار برای هر سخنگو پربسامد بود. متغیر /man/ با توجه به حوزه تنوعی که در کل ارقام مربوط به هر سخنگو دارد جدا از سایر متغیرها قرار می‌گیرد.

جدول (۲). متغیرهای زبانی بررسی شده

گونه‌ها			
نام متغیر	استاندارد	غیر استاندارد	مثال
/man/	/man/...	/ma:/...	من رفتم
	am + فعل...	im + فعل...	ما رفتیم (من رفتم)
/be/	فعل + be/	فعل + bv/	بکش
/ha/	اسم + ha:	اسم + a:	شهرها
/a:/	/a:/	/u:/	تهران
/st/	/st/	/ss/	دسته
/ey/	/ey/	/e/	سیل
/h/	/h/	Ø	شهر
/ɹ/	/ɹ/ یا کشش واکه‌ای	Ø	معدن
/d/	/d/	Ø	چند
/r/	/r/	Ø	خُرْد

کم‌ترین رقم مربوط به این متغیرها ۲۶ و بالاترین آن ۴۴۲ است. این نکته چندان هم تعجب‌آور نیست زیرا ارقام بستگی به دفعاتی دارد که سخنگو به خود اشاره می‌کند. ما از این پس این متغیر را، متغیر معنایی می‌نامیم به این معنی که آن چه ثابت است عنصر معنایی مستقلی است و آن چه تغییر می‌کند تحقق ساختوازی این عنصر است. هیچ‌یک از دیگر متغیرها این گونه نبوده‌اند. زیرا آن‌ها تنها شامل سطوح واجی و ساختوازی می‌شوند. در بخش بعد خواهیم دید که تفاوت‌های اساسی‌تری بین نوع تنوعی که در متغیر /man/ دیده می‌شود و آن چه در سایر متغیرها دیده می‌شود، وجود دارد.

روابط همنشینی بین گونه‌ها

پرسشی که تنها گاهی در بررسی‌های مربوط به متغیرها مطرح شده است به روابط همنشینی بین گونه‌های یک متغیر در یک متن مربوط می‌شود.^۱ آیا انتخاب یک گونه از یک متغیر توسط یک سخنگو، تحت تأثیر آخرین انتخابی است که او برای کاربرد همان متغیر کرده است؟ برای مثال اگر سخنگوی فارسی‌زبان در حال تلفظ واژه‌ای باشد که شامل /r/ بالقوه‌ای می‌شود. آیا احتمال وقوع /r/ پس از آخرین تلفظ /r/ آن بیش از زمانی است که وی /r/ را حذف کند؟

می‌توانیم سؤال کلی‌تر خود را مطرح کنیم که تأثیر انتخاب‌های مقدم بر تازه‌ترین مورد وقوع یک متغیر را نیز در برگیرد. می‌توان فرض کرد که اگر پاسخ برای تازه‌ترین مورد کاربرد منفی است برای موارد وقوع پیشین نیز منفی خواهد بود. بعداً خواهیم دید که پاسخ این سؤال در اکثر موارد منفی است. بنابراین بیش از این به این سؤال کلی نمی‌پردازیم.

ما به واسطه شیوه‌ای که تحلیل متن‌های خود را ثبت کرده بودیم بر آن شدیم تا پرسشی را که در آغاز از آن یاد کردیم مطرح کنیم. این به ما امکان می‌داد تا ترتیب وقوع گونه‌هایی را که در یک متن ظاهر می‌شدند بازسازی کنیم و به این ترتیب تعداد انتقال از یک گونه به گونه دیگر را محاسبه کنیم. مثلاً یک متن فرضی ممکن است شامل ۵۰ مورد برای هریک از گونه‌های معیار و غیرمعیار یک تغییر باشد به این ترتیب که همه ۵۰ گونه معیار به دنبال ۵۰ گونه غیرمعیار آمده باشد. در این وضعیت تنها یک انتقال بین دو گونه دیده می‌شود و روشن است که گونه‌ها به صورت رشته‌های یکسانی وقوع یافته‌اند و انتخاب یک گونه در موقعیت‌های متفاوت مستقل نبوده است. البته هنوز هم شکل چگونگی توصیف این پدیده پابرجاست آیا این پدیده را باید با ارجاع به تأثیر وقوع یکی بر

۱. اشاراتی که ما بدان‌ها آگاهی داریم عبارتند از Laberge & Sankoff ۱۹۷۵ b Berdan ۱۹۷۸، هر دوی این منابع داده‌ها و دیدگاه‌های پرازشی را ارائه می‌دهند.

دیگری توصیف کرد یا با ارجاع به برخی عناصر خارجی همچون تأثیر موقعیت که بر احتمال وقوع دو گونه تأثیر می‌گذارند، توصیف کرد. نکته مهم این است که اگر درباره این متن صرفاً بگوییم که هریک از دو گونه احتمال وقوع برابری دارند و وقوع رشته‌ای یکسان را یادآور نشویم به خطا رفته‌ایم. در مقابل متن فرضی ما، ممکن است متن دیگری باشد که شامل ۵۰ نمونه از هریک از دو گونه باشد که توزیع کاملاً متفاوتی دارند و با یکدیگر در آمیخته‌اند. اگر احتمال کاربرد گونه معیار دیگری در میان نباشد، بدون در نظر گرفتن این که وقوع پیشین یک متغیر با گونه‌ای معیار یا غیرمعیار نشان داده شده است، ما انتظار ۵۰ انتقال بین گونه معیار و غیرمعیار را داریم.^۱ اگر این تنها یافته ما بود می‌توانستیم نسبتاً مطمئن باشیم که انتخاب‌های جداگانه گونه‌های یک متغیر مستقل از یکدیگرند. به این ترتیب برای اندازه‌گیری میزان مستقل بودن موارد وقوع یک متغیر آنچه باید انجام می‌شد شامل مقایسه تعداد انتقال‌ها بین گونه‌های متفاوتی که ما در داده‌های خود یافته‌ایم با تعداد مورد انتظار ما که بر پایه این فرض محاسبه کرده‌ایم که وقوع یک گونه بر وقوع بعدی تأثیری ندارد. هنگام به کارگیری این آزمون در مورد داده‌های خود دریافتیم که «من» از این نظر که نشانه‌های وجود وقوع رشته‌ای یکسان را از خود نشان می‌دهد شکل کاملاً متفاوتی با دیگر متغیرها دارد. اگر عدد انتقال‌های مورد مشاهده را بر عدد مورد انتظار بر پایه فرضیه صفر (که در آن وقوع گونه‌ها هیچ تأثیری بر یکدیگر ندارند) تقسیم کنیم درمی‌یابیم که «من»

۱. اگر وقوع دو گونه را در متن S و N (به جای معیار و غیرمعیار) نشان دهیم، در هر حالتی امکان وقوع یک گونه معیار با این فرض که وقوع پیشین متغیرها هیچ تأثیری ندارد برابر $\frac{S}{S+N}$ است. به همین ترتیب احتمال وقوع گونه غیرمعیار نیز $\frac{N}{S+N}$ است. حال می‌توان احتمال انتقال از یک گونه معیار که گونه غیرمعیار را با ضرب تعداد گونه‌های معیار (S) در احتمال وقوع گونه غیرمعیار که محاسبه کرد که عبارتست از $\frac{S \cdot N}{S+N}$ با همین استدلال می‌توان همین فرمول را برای انتقال در جهت مخالف، از گونه غیر معیار به معیار به دست آورد. بنابراین تعداد کل انتقال مورد انتظار برابر است با $\frac{2 \times S \times N}{S+N}$

تنها اندکی بیش از نیمی از انتقال‌های مورد انتظار بالقوه‌اش (۵۳٪) را به کار می‌گیرد در حالی که همین رقم برای سایر متغیرها بین ۸۲٪ و ۱ است.^۱ به نظر منطقی می‌رسد اگر نتیجه بگیریم که تا آن‌جا که به متغیر «من» مربوط می‌شود گونه‌ها به وقوع رشته‌ای یکسان گرایش دارند و سایر متغیرها در داده‌های ما چنین وضعیتی را ندارند.

علت تفاوت وقوع «من» با سایر متغیرها در چیست. ما تاکنون خود را برای پاسخ به این سؤال آماده کرده‌ایم. علت چنین وضعیتی این است که «من» تنها متغیر معنایی است. در تأیید این مطلب مایلیم به یافته‌های سنکوف و لبرگ^۲ (۱۹۷۸) درباره فرانسه مونت رآل^۳ اشاره کنیم. این محققان شواهد روشنی را از تأثیر وقوع سه متغیر بر یکدیگر گزارش می‌دهند: تناوب on با tu یا vous برای اشاره به "one"، تناوب آن با برای اشاره به "them" و تناوب آن با nous برای اشاره به "us" این سه متغیر از این نظر که متغیرهایی معنایی هستند و شامل ضمایی متناوب با مرجعی واحد می‌گردند، به متغیر «من» شباهت زیادی دارند.^۴ نکته جالب توجه

۱. می‌توان مسئله را از جهت دیگر با طرح این پرسش مورد بررسی قرار داد که تعداد انتقال‌های مورد انتظار ما بر پایه این فرض که وقوع گونه‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارد چقدر است. مسلماً تنها در صورتی می‌توانیم این محاسبه را انجام دهیم که بدانیم قدرت تأثیرگذاری تا چه حد است. به نظر منطقی می‌رسد که فرض کنیم تأثیر یک گونه بر انتخاب بعدی متناسب با احتمال وقوع همان گونه است به طوری که یک گونه پرسامد تأثیر آن زیاد و یک گونه بسیار نادر تأثیری بسیار اندک خواهد داشت. بر پایه این فرض فرمول پیش‌بینی تعداد انتقال‌ها در یک متن $\frac{S \times N}{S + N}$ است که سبب می‌شود ما انتظار تنها نیمی از انتقال‌ها را در مقایسه با تعداد پیش‌بینی شده بر پایه فرضیه صفر، داشته باشیم. رقم ۵۳٪ که برای متغیر «من» به دست آمد به خوبی با رقم پیش‌بینی شده بر پایه فرضی که اکنون بیان کردیم، قابل مقایسه است.

2. Sankoff and Laberge 3. Montreal French

۴. سنکوف و لبرگ در تحقیق خود بر این پرسش جالب تکیه می‌کنند که آیا تأثیر یک نمونه از یک متغیر بر نمونه دیگری از همان متغیر با توجه به ماهیت مواد زبانی جمع‌آوری شده آن‌ها قوی‌تر است یا ضعیف‌تر و در می‌یابند که درواقع چنین است. مثلاً اگر دو نمونه در جملات جداگانه‌ای باشند اولین نمونه تأثیر بسیار کمتری بر

ن است که تنها شاهد روشن برای نشان دادن تأثیر همنشینی، تغییرهای معنایی را در بر می‌گیرد. بنابراین مایلیم که فرضیه زیر را ارائه دهیم:

همه متغیرهای معنایی و فقط متغیرهای معنایی گونه‌هایی دارند که به صورت توالی‌ای از یک گونه که به دنبال توالی‌ای از دیگر گونه آمده است، وقوع می‌یابند یعنی برای چنین متغیرهایی احتمال وقوع یک گونه خاص بسته به این که آیا آخرین وقوع متغیر مورد نظر نمونه‌ای از همان گونه است یا خیر، متفاوت است.

ما با بیان این که وقوع ویژه «من» به این دلیل است که متغیری معنایی است به سمت یافتن پاسخی برای پرسش خود حرکت کرده‌ایم. اما اکنون سؤال جالب‌تر این است که چرا متغیرهای معنایی این گونه عمل می‌کنند (با این فرض که فرضیه بالا درست است) یک پاسخ ممکن می‌تواند این باشد که همه چنین متغیرهایی نمونه‌هایی از تغییر گونه زبانی براساس موقعیت‌اند. اما این پاسخ چندان کمکی نمی‌کند مگر این که شواهدی از دیگر متغیرهایی بیابیم که با یکدیگر تطابق داشته و بتوانیم به طور معناداری آن‌ها را شامل دو گونه زبانی متفاوت بدانیم. تا آن جا که ما می‌دانیم این نکته تاکنون نشان داده نشده است و ما هیچ شواهدی از داده‌های فارسی خود نداریم که متغیر دیگری با «من» تطابق کند. اگر «من» تنها متغیری است که تفاوت دو قطعه یک متن را نشان می‌دهد، مسلماً خطا خواهد بود بدون این که این واژه را از معنایی که دارد تهی سازیم بگویم این دو قطعه شامل گونه‌های زبانی متفاوتی‌اند.

امکان دیگر این است که گونه‌ها معنای بافتی متفاوتی دارند. به طوری که هریک از آن‌ها با شیوه متفاوتی از ذهنی کردن یک موقعیت با توجه به نشانه‌های شناخته شده سلطه و قدرت ارتباط می‌یابد. به عنوان مثال یک سخنگو با اشاره به خود با کاربرد واژه‌ای که به طور طبیعی «ما»

→ دومی دارد تا این که هر دو در یک جمله باشند. ما نتوانستیم فرضیه آن‌ها را در مورد داده‌های خود بیازماییم اما دلیلی ندارد که تصور کنیم آنان به خطا رفته‌اند.

معنی می دهد نشان می دهد که خود را نماینده گروه بزرگ تر می داند (مثل عادت نویسندگان زیادی که برای اشاره به خود از «ما» استفاده می کند) مثل این که به نوعی مجموعه ای از چند نفر باشند) اگر چنین متغیرهایی وقوع رسته یگسان را از خود نشان دهند طبیعی است چرا که ما از یک سخنگو انتظار داریم که در نشان دادن مرجع واحدی از یک ضمیر تا ضمیر دیگر ثابت باشد. از سوی دیگر ما باید دلایلی در دست داشته باشیم که تصور کنیم هرگاه سخنگو یک ضمیر را به ضمیری دیگر تغییر می دهد دیدگاه خود را نسبت به موقعیت، یا شیوه ای که از شنونده می خواهد که به موقعیت بنگرد، تغییر داده است. تا آن جا که به داده های فارسی مربوط می شود، همیشه پذیرفتنی نیست که وقتی تغییری در متغیر «من» دیده می شود چنین تغییر ذهنی ای را مطرح کنیم. اما در موارد زیادی تغییر این متغیر با نوعی تغییر در بافت مطابق می گردد، مثلاً با وقفه ای در مکالمه توسط مصاحبه گر یا با تغییر موضوع. حداقل برخی از این موارد شامل تغییر در شیوه ای می شود که سخنگو خود را نشان می دهد در متن زیر:

ما زنی داشتیم که همه دارایی مان را برد. هرچه را ما داشتیم او برد و ما را بسی پول و آواره در خیابان ها رها کرد. ما شب ها در خیابان ها می خوابیدیم - شش ماه، بله شش ماه من در وضعیت بدی بودم. در این تهران من روزهای زیادی گرسنه بودم. من می توانستم کار کنم اما از شدت نگرانی من دیوانه شده بودم.

به نظر می رسد سخنگو در نقطه ای که با خط تیره نشان داده شده است، برای خود بسیار احساس تأسف می کند. او بعداً کاربرد صورت مفرد را برای اشاره به خود که نسبتاً شخصی است به جای صورت جمع که غیر شخصی و دارای فاصله است به کار می برد. پاره ای محققین^۱

۱. نگاه کنید به بیمن ۴۶۵: ۱۹۷۶، به نقل از بیمن در یک مکالمه شخصی.

گفته‌اند که صورت جمع برای بیان تواضع به کار می‌رود. بنابراین می‌تواند نشان دهد چرا سخنگو به دلیل احترامی که برای مصاحبه‌گر قائل بوده است متن بالا را با ضمیر جمع آغاز کرده است.

توضیح وقوع رشته‌ای یکسان «من» هرچه که باشد، نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که رفتار سایر متغیرها با متغیر «من» کاملاً تفاوت دارد. بنابراین اگر عملکرد «من» را برای ارائه نظریه عمومی متغیرها به سایر متغیرها تعمیم دهیم به خطا رفته‌ایم. به عنوان مثال یمن پیشنهاد کرده است که /d/ /r/ /2/ نقشی مشابه نقشی که برای «من» توصیف شد دارند. اما دیدیم که این متغیرها رفتار وقوع رشته‌ای یکسان ندارند. بنابراین این متغیرها انتقال میان رشته‌ای وقوع یکسان را که در مورد «من» دیده می‌شود از خود نشان نمی‌دهند. اما این بدان معنا نیست که بگوییم چنین متغیرهایی با تغییراتی که در موقعیت پدید می‌آیند، ارتباطی نمی‌یابند. برعکس، شواهد روشنی در دست است که نشان می‌دهد این متغیرها به تفاوت مثلاً گفتار غیرمکتوب و خواندن متنی به صدای بلند حساسند. بنابراین گفته ما بدین معناست که ما باید نظریه‌ای در مورد تنوع ارائه دهیم که انواع مختلف ارتباط بین موقعیت و متغیر زبانی را در نظر گیرد و در این زمینه به ویژه متغیرهای معنایی و غیرمعنایی را از یکدیگر متمایز سازد.

نقش‌های نهادین متغیرهای زبانی

در همه دو متغیر مورد بررسی ما میان گونه استاندارد و گونه غیراستاندارد تقابلی وجود دارد و در هر مورد سخنگویانی که تحصیلات بالاتری دارند بیشتر از سخنگویانی که تحصیلات کمتری دارند از گونه استاندارد استفاده می‌کنند. اما همان‌گونه که از تحقیقات انجام شده درباره تنوع مورد انتظار است، میان متغیرها از نظر نوع ارتباطی که با متغیرهای اجتماعی دارند تفاوت‌های مهمی دیده می‌شود که می‌توانیم به آن‌ها

اشاره کنیم. متغیرهای زبانی متفاوت همگی به متغیرهای اجتماعی واحدی حساس نیستند. به علاوه متغیرهای زبانی از نظر میزان تطابقی که متغیرهای اجتماعی مربوط به خود را نشان می دهند با یکدیگر متفاوتند. جدول ۳ متوسط گروه‌ها را برای ۱۰ متغیر ما نشان می دهد. برای هر متغیر میزان درصد گونه‌های غیراستانداردی که هر سخنگو آن‌ها را به کار برده است محاسبه شده است. بنابراین متوسط گروه‌ها در جدول، میانگین درصدهای مربوط به اعضای هر گروه است. جدول ۳ شامل ارقام مربوط به چهار گروه کودکان دبستانی نیز می شود که بعداً به اختصار به آن‌ها اشاره می کنیم. اما بیشتر بحث ما بر ارقام مربوط به بزرگسالان تأکید می کند. در هر مورد، ارقام به ترتیبی که در جدول (۱) آمده است آورده شده‌اند یعنی زن در سمت چپ مرد آمده است و فارغ التحصیلان دانشگاه، دبیرستان، دبستان و افراد فاقد تحصیلات به ترتیب از بالا به پایین نشان داده شده‌اند. خطوط دور اعداد ارقام مربوط به بزرگسالان را که تفاوت آن‌ها بیش از ۰/۶ نباشد (حد متوسط) به یکدیگر مرتبط می سازد ما این ارقام را مشابه می نامیم.

نکته‌ای که به وضوح در این جدول به چشم می خورد این است که هر متغیر از نظر شیوه تقسیم جمعیت، یگانه است. با این حال بین متغیرها تشابهاتی نیز به چشم می خورد به عنوان مثال دیده می شود که متغیرهای /a:/ و /r/ جنسیت سخنگو را در دو گروه بالایی نادیده می گیرد اما در عین حال این دو گروه را از یکدیگر متمایز می سازد. در حالی که /h/ جنسیت را در این دو گروه متمایز می سازد اما دو گروه تحصیلی را از یکدیگر متمایز نمی سازد. در حال حاضر به نظر می رسد نتوان بیش از این درباره تفاوت‌های کیفی بین متغیرها سخن گفت هرچند جالب خواهد بود که بدانیم چرا هر متغیر تمایز خاصی را که ایجاد می کند، می شناسد.

تفاوت دیگری که بین متغیرها دیده می شود تفاوت کمی در تعداد ارقام مشابه در بزرگسالان است. در یک سو /be/ را داریم که هیچ تشابهی

بین ارقام مربوط به آن دیده نمی شود و دیگر سو ۲/ را داریم.

جدول ۳ متوسط گروهی برای متغیرهای غیراستاندارد ۱۰ متغیر زبانی که در آن هر رقم مشابه حداقل یک رقم دیگر است. به نظر می رسد بتوان در این جا به تعمیم جالب بالقوه ای دست یافت: متغیرهایی که کمترین تشابه را بین ارقام مربوط به خود دارند متغیرهایی هستند که بیشترین تفاوت بین سخنگویان پیر و جوان را نشان می دهند. یک معیار خیالی ساده برای محاسبه تفاوت سنی هر گروه حاصل جمع تفاوت هایی است که بین هر گروه جوان و گروه مسن مقابل آن وجود دارد. مثلاً برای be/ گروه زنان جوان با تحصیلات بالا رقم ۳۱ را کسب کردند با رقم مربوط به زنان مسن همین گروه ۲۶ شماره تفاوت دارد. حاصل جمع همه اعداد مربوط به این متغیر ۷۷ است. حاصل جمع ارقام مربوط به st/ متغیر دیگری که تشابه اندکی بین ارقام مربوط به آن دیده می شود، ۶۵ است. اما حاصل جمع هیچ متغیر دیگری بالاتر از ۴۵ نیست. این رقم

[illegible]

برای /d/ وابسته به تغییر در تنها یک گروه (زنان گروه اول) است. همین نکته در مورد رقم ۴۴ برای /ha/ در همین گروه نیز صادق است. اگر این دو متغیر را به عنوان مواردی خاص نادیده بگیریم، در می‌یابیم که به جز /be/ و /st/ هیچ متغیر دیگری تغییری بالاتر از ۳۲ ندارد. به علاوه تغییری که کمترین تغییر را نشان می‌دهد، «من» تنها با ۱۳ تفاوت تغییری است که پیچیده‌ترین تشابه را بین ارقام خود دارد.

پیش از آن‌که برای فهم ارتباط آشکاری که بین تشابه درون گروه‌ها و میزان تغییری که به وجود می‌آید تلاش کنیم، باید مشخص سازیم که نوع تغییری که باعث رقم بالای مربوط به /be/ /st/ می‌شود، تغییری است که آن را همگرایی می‌نامیم. اعضای جوان دو گروه تحصیلی اول و آخر در دو سر طیف بیشتر از اعضای مسن با یکدیگر تشابه دارند، در تغییر این نتایج از نظر تغییرات درازمدت مشکلاتی موجود است. زیرا مشخص شده است که نوجوانان طبقه متوسط گاهی تنها در دوره نوجوانی الگوهای گفتاری طبقه کارگر را به کار می‌گیرند.^۱ بنابراین نقش آن‌ها در رقم بالای تغییر ممکن است نشانگر تغییر ثابتی نباشد. در مقابل به نظر می‌رسد دو متغیر /d/ و /ha/ با رقم تغییر ۴۵ و ۴۴ به سوی گونه غیراستاندارد در حال تغییر باشند. زیرا همه گروه‌های جوان (به جز یکی از آن‌ها) بیشتر از بزرگسالان از گونه غیراستاندارد استفاده می‌کنند. بنابراین ممکن است بتوان بین میزان بالای همگرایی سنی (هرچند آن را از جنبه تغییر، تعبیر می‌کنیم) و میزان اندک تشابه میان گروه‌ها رابطه برقرار کرد.

جالب خواهد بود اگر درباره دلایل این رابطه، اگر واقعی باشد، به تأمل بنشینیم یک توجیه ممکن این است که سخنگویان جوان آگاهند که این متغیرها نشانه‌های مشخصی از تعلق سخنگو به یک گروه خاصند. این

۱. نگاه کنید به مثلاً ولفرام ۱۹۶۹: ۱۲۴.

نکته آنان را و می‌دارد در تلاش برای پیوستن به گروهی متفاوت از گروه والدین خود، بر این متغیرها تکیه کنند. بنابراین فرزندان تحصیل‌کرده والدین تحصیل نکرده برای نشان دادن تحصیلات خود گونه‌های غیراستانداردی کمی را به کار می‌برند و کودکان والدینی که تحصیلات بالایی دارند (بنا به دلایلی) برای جدا ساختن خود از والدینشان از گونه‌های غیراستاندارد بیشتری استفاده می‌کنند. توجیه مسئله هرچه که باشد، به نظر می‌رسد با ارزش متمایزکننده بالای متغیرهایی که تشابه اندکی بین گروه‌ها دارند در ارتباط باشد. البته وسوسه‌انگیزتر آن است که درباره این مسئله تأمل کنیم که اگر تغییرات دائمی نباشند و صرفاً تمایلات دوران نوجوانی نباشند نسل بعدی کودکان چه خواهند کرد، زیرا تأثیر تغییرات دقیقاً این است که با کاهش تفاوت‌های بین گروه‌های تحصیلی، ارزش متمایزکننده این متغیرها را کاهش می‌دهد. به جای ادامه دادن به این مطلب بحث خود را با فرضیه‌ای کلی به پایان می‌بریم.

نوجوانانی که گفتارشان با گفتار والدینشان از این نظر متفاوت است که تفاوت بین گروه‌های اجتماعی را کمتر نشان می‌دهند، متغیرهایی را که ارزش متمایزکننده بالایی دارند بیش از دیگر متغیرها به کار می‌برند. اعتراضی که ممکن است به بحث فوق وارد شود این است که نحوه محاسبه «ارزش متمایزکننده» بسیار ناشیانه است. زیرا ما این مقیاس را تنها با محاسبه تعداد متوسط گروه‌هایی که تفاوت آن‌ها با دیگر گروه‌ها کمتر از ۷ درصد حد متوسط بوده است به دست آورده‌ایم. این مقیاس دارای دو صفت است. رقم ۷، رقمی اختیاری است و مقیاس ما میزان تنوع درون گروه‌ها را نادیده می‌گیرد. بنابراین در اصل دو نوع داده می‌توانند متوسط گروه‌های یکسانی را به دست دهند اما درواقع توزیع بسیار متفاوتی از نمرات را بین گروه‌ها داشته باشند. به طوری که در یکی از این‌ها همپوشی زیادی بین گروه‌ها دیده می‌شود و در دیگری همپوشی

اندکی دیده می‌شود. ما برای غلبه بر این مشکلات مقیاس نسبتاً پیچیده‌تری را با عنوان «نمایه تمایز»^۱ به کار بردیم. ما این نمایه را بر پایه انحراف معیار ارقام مربوط به متغیرها برای هر گروه بنا نهادیم.^۲ همچنین پراکندگی کلی ارقام را از بالاترین گروه تا پایین‌ترین گروه در نظر گرفتیم. نمایه یاد شده برای نشان دادن این‌که چه مقدار از این پراکندگی کلی توسط اعضای عادی یا میانه گروه‌ها برگزیده می‌شود، طرح‌ریزی شده است. بنابراین اگر نمایه کمتر از ۱ است نشان‌دهنده آن است که بین گروه‌ها شکافی دیده می‌شود و اگر بیشتر از ۱ است نشانگر آن است که ارقام مربوط به گروه‌ها با یکدیگر همپوشی دارند. اگر این معیار را بر متغیرهای خود اعمال کنیم بار دیگر درمی‌یابیم که $be/$ متمایزکننده خوبی است زیرا رقم $۰.۸۴/$ را دارد. این بدان معناست که می‌توان انتظار داشت همه ارقام مربوط به این متغیر به جز $۱۵/۸۷$ درصد آن‌ها در نقاطی از حوزه درصدهایی که برای گروه‌های جداگانه مشخص شده‌اند قرار گیرند. این حوزه به نوبه خود $۰.۸۴/$ کل حوزه بین گروه‌ها را اشغال می‌کند و $۰.۱۶/$ دیگر این حوزه در اختیار بقیه $۱۵/۸۷/$ قرار می‌گیرد. تاکنون دیده‌ایم که متوسط‌های گروه برای این متغیر $be/$ همگی با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که به‌ندرت بین ارقام افراد در یک گروه و ارقام افراد در یک گروه و ارقام افراد در گروه‌های دیگر همپوشی

1. Discrimination index

۲. انحراف معیار گروهی از ارقام، نشانگر پراکندگی ارقام در اطراف یک حد میانه است. انحراف معیار بر پایه این فرض محاسبه می‌شود که ارقام ثبت شده به اعضای طبقه بزرگ‌تری تعلق دارند، هرچند ممکن است برخی از آن‌ها اعضای شاخص این طبقه نباشند. انحراف معیار پیش‌بینی می‌کند که همه اعضای طبقه بزرگ‌تر (به جز $۱۵/۸۷$ درصد آن‌ها) ارقامی دارند که «بین یک انحراف معیار» از میانه گروه قرار می‌گیرند. به این ترتیب انحراف معیار را می‌توان به عنوان مقیاس قابل قبولی برای نشان دادن پراکندگی ارقام در یک گروه به کار برد. هرچه انحراف معیار بیشتر شد، همگنی گروه کمتر است.

وجود دارد.^۱ در مقابل، متغیرهای دیگر شامل /St/ نمایه تمایزی بیشتر از یک دارند و حتی برخی از آنها خیلی بیشتر از ۱ می‌باشند (بالاترین این‌ها /r/ با نمایه ۳/۸۲ است که بدین معناست که اصلاً ارزش متمایزکننده ندارد. به عبارت دیگر اگر نمرة سخنگو را برای یک متغیر بدانیم نمی‌توانیم پیشگویی کنیم که سخنگو به کدام یک از چهار گروه تعلق دارد، زیرا آن‌گونه که توسط انحراف معیار تعریف شده است سخنگو در حوزه نرمال همه آن‌ها قرار می‌گیرد) این نتیجه‌گیری تا حدی شتاب‌زده است زیرا فرض ما این بود که /st/ در کنار /be/ متمایزکننده خوبی است. با مقیاس پیچیده‌تر، نمایه ۱/۷۲ است که بیش از دو متغیر دیگر است (نمایه /h/ ۱/۴۲ و نمایه /a:/ ۱/۶۰ است). اما دیدیم که بین جوانان و بزرگسالان در ارقام مربوط به نسبت به هریک از این دو متغیر تفاوت بیشتری به چشم می‌خورد. مطمئن نیستیم چگونه این یافته را با فرضیه خود سازگار کنیم، زیرا به نظر غیرمحتمل می‌رسد که معیار ساده‌تر بتواند بهتر نشان دهد که چگونه اعضای جامعه ارزش متمایزکننده متغیرها را تشخیص می‌دهند. در هر حال ما یافته‌ایم که /be/ با هر دو مقیاس بهترین متمایزکننده است و همین متغیر است که بیشترین تفاوت سنی را هم دارد.

هنجارها و ایجادکنندگان آن

اگر فرض کنیم الگوهای گفتاری اکتسابی هستند جالب خواهد بود بدانیم آیا افراد یا گروه‌هایی در جامعه هستند که الگویی کارآمد برای فراگیرنده باشند. مثلاً برای کسی که می‌خواهد بداند یک زن تحصیل‌کرده دانشگاهی شاخص چگونه سخن می‌گوید، آیا برخی زنان تحصیل‌کرده دانشگاهی الگوهای ثابت‌تر از دیگران‌اند؟ و آیا برخی گروه‌های اجتماعی آن‌جا که به گفتار اعضای آن‌ها مربوط می‌شود ثابت‌تر از

۱. ارقام جداگانه مربوط به این متغیر در هادسن (۱۹۸۰: ۱۶۴) آمده است.

دیگران‌اند و به طریقی نقش یک الگو را برای بقیه اجتماع دارند؟ چنین سؤالاتی نه تنها از این نظر که بخشی از تلاش ما برای درک عملکرد جامعه‌اند مهم‌اند، بلکه از دیدگاهی روش شناختی نیز اهمیت دارند. مثلاً اگر ببینیم برخی افراد ثابت‌تر از دیگران نمایانگر طبقه اجتماعی خود هستند باید بتوانیم این افراد را شناسایی کنیم و هنگام بررسی تنوع از آنان به عنوان سخنگو بهره ببریم. می‌توان بر پایه داده‌های خود پاسخی منطقی برای این سؤالات پیدا کرد.

برای پاسخگویی به پرسشی که درباره سخنگویان منفرد به عنوان اعضای شاخص گروه‌های خود مطرح شده است باید ببینیم آیا سخنگویان در داده‌های ما در هر ۱۰ متغیر نمرات متوسطی برای گروه خود دارند. جهت داشتن معیاری برای آنچه متوسط محسوب می‌شود انحراف معیار گروه را به کار می‌بریم به نحوی که هر رقمی که در یک انحراف معیار از میانه گروه قرار می‌گیرد، به عنوان متوسط در نظر گرفته می‌شود، به همین ترتیب می‌توان بین ارقام بالاتر از متوسط (یعنی غیراستانداردتر از متوسط) و ارقام زیر متوسط تمایزی گذاشت و دید آیا سخنگویان در هر ۱۰ متغیر به طور ثابتی بالاتر یا پایین‌تر از متوسط جای می‌گیرند. پاسخ برای محقق نو‌میدکننده است و باعث تعجب ما گردید. از ۴۰ سخنگوی بزرگسال تنها یک نفر (یک مرد فارغ‌التحصیل دانشگاه) در تمام متغیرها برای گروه خود به طور ثابت متوسط بود و هیچ یک از دیگر افراد به طور ثابت بالاتر و پایین‌تر از متوسط قرار نمی‌گرفتند. بنابراین از ۴۰ سخنگو در متوسط بودن یا بالاتر و پایین‌تر از متوسط قرار گرفتن ثابت نبودند. به علاوه بیش از نیمی از سخنگویان (۲۲ نفر) با قرار گرفتن گاهی بالاتر از متوسط و گاهی پایین‌تر از آن متوسط فاصله می‌گرفتند. به دیگر سخن هیچ یک از سخنگویان ما نسبت به دیگران نمونه بهتر یا بدتری از طبقه‌ای که نمایانگر آن است، نیست. اولین نتیجه‌ای که از این نکته می‌توان گرفت این است که شیوه ما در انتخاب سخنگویان و تعریف

طبقه اجتماعی آن‌ها شیوه مناسبی بوده است. زیرا ما هیچ مورد نامناسبی نداریم. اما نتیجه دیگر این است که مشکل می‌توان تصور کرد سخنگو چگونه یک هنجار را برای گروه خود تشخیص می‌دهد زیرا افراد مشخصی وجود ندارند که سخنگو با توجه به آن‌ها در تمام جنبه‌ها متوسط باشد. احساس می‌کنیم تا درک عملکرد تنوع فاصله زیادی داریم. برای پرداختن به پرسشی که درباره گروه‌ها مطرح کردیم، باید معیار ثابت متفاوتی را به کار گیریم. ما این بار کل حوزه تنوع را برای هر گروه در هر ۱۰ متغیر محاسبه می‌کنیم و میزان تنوع را در گروه‌ها به نسبت یکدیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم. انجام این بررسی ساده است زیرا ما برای هر گروه در مورد هر متغیر مقیاس انحراف معیار را در دست داریم. تنوع کل هر گروه عبارتست از حاصل جمع ۱۰ انحراف معیار. بنابراین اگر گروهی از این نظر که اعضای آن نسبت به متوسط گروه تفاوت چندانی نمی‌یابند نسبتاً ثابت باشد، رقم کل کوچکی خواهد داشت. هنگام اعمال این آزمون بر نتایج خود، می‌بینیم که تنها یک گروه زنان تحصیل‌نکرده نسبتاً بی‌ثبات است. اما بقیه گروه‌ها ارقام مشابهی دارند. (در حالی که زنان تحصیل‌نکرده رقم کل ۹۰/۸ را دارند سایر گروه‌ها رقمی بین ۶۴/۳ تا ۷۶/۶ را دارند). بنابراین به نظر می‌رسد در جامعه تهران، برای کسی که در جستجوی الگویی ثابت با حوزه تنوع اندک بین اعضای آن باشد، هیچ گروه اجتماعی‌ای مزیت خاصی بر سایر گروه‌ها ندارد. اما اگر این محقق گروه زنان بی‌سواد را به عنوان الگوی خود انتخاب کند انتخاب بخردانه‌ای نکرده است.

برای این‌که بحث را به گونه بهتری به پایان بریم شواهدی در دست است که گروه زنان تحصیل‌کرده دانشگاهی به عنوان الگویی برای فارسی استاندارد بر سایر گروه‌ها مزیت دارند، گرچه هرچند همان‌طور که دیده‌ایم همان قدر که در سایر گروه‌ها بین سخنگویان تنوع وجود دارد در این گروه نیز تنوع دیده می‌شود شواهدی که ما بدان اشاره می‌کنیم بر پایه

مقیاس ساده مرتبه هر سخنگو در هر متغیر به دست می‌آید. برای هر متغیر می‌توان ۴۰ سخنگو را به ترتیب از آنان که کمترین رقم را برای کاربرد گونه‌های غیراستاندارد دارند تا آن‌جا که بالاترین رقم را دارند، مرتب کرد.

سپس می‌توان مرتبه‌های هریک از اعضای یک گروه را در هر ۱۰ متغیر به عنوان نوعی مسابقه گروه فراهم آورد. برای سهولت مقایسه، ما سخنگویان را برای هر متغیر در یکی از گروه‌های هشتگانه ۵ نفری که از A (۵ سخنگویی که استانداردترین گفتار را داشتند) تا H (۵ سخنگویی که غیراستانداردترین گفتار را داشتند) نامگذاری شده‌اند، جای دادیم. حال می‌توان برای هر گروه تعداد دفعاتی را که هریک از اعضای آن به هریک از گروه‌های مرتبه‌ای از A تا H نسبت داده می‌شوند، محاسبه کرد. اگر یک گروه به‌طور ثابت برای هر متغیر منفرد جایگاه ۵ مرتبه اول را به خود اختصاص می‌داد رقم مربوط به آن ۵۰ (5×10) انتساب به گروه A بود و برای دیگر مرتبه‌ها نیز به همین ترتیب می‌بود. اما به استثناء زنان تحصیل‌کرده دانشگاهی که ۳۵ انتساب به گروه A داشتند، هیچ گروهی به

جدول (۴): انتساب اعضای هشت گروه اجتماعی به هشت گروه مرتبه‌ای

	H	G	F	E	D	C	B	A	
زن	۱	۱	۲	۱	۱	۴	۵	(۳۵)	زن دانشگاهی
مرد	۰	۰	۰	۴	۹	۱۱	(۱۳)	(۱۳)	مرد دانشگاهی
زن	۰	۲	۳	۳	۸	(۱۴)	۱۱	۸	زن دبیرستانی
مرد	۰	۱	۴	۸	۱۱	(۱۴)	۱۰	۲	مرد دبیرستانی
زن	۴	۴	۸	(۱۶)	۱۲	۳	۲	۱	زن ابتدایی
مرد	۶	۱۳	(۱۴)	۱۰	۴	۲	۱	۰	مرد ابتدایی
زن	۹	(۱۵)	۱۰	۸	۶	۲	۰	۰	زن فاقد تحصیلات
مرد	۱۹	(۱۵)	۹	۴	۱	۱	۱	۰	مرد فاقد تحصیلات

رقم ۵۰ در هریک از گروه‌های مرتبه‌ای نزدیک نشد. ارقام یاد شده در جدول (۴) نشان داده شده‌اند. جدول (۴) نشان می‌دهد که در دیگر گروه‌های اجتماعی حداکثر انتساب به یک گروه مرتبه‌ای بین ۱۳ تا ۱۹ است. دایره‌ها نشان‌دهنده بالاترین رقم برای هر گروه اجتماعی هستند. خلاصه این‌که، ما نشان داده‌ایم که تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای بین متغیرهای زبانی از برخی جنبه‌های مهم به ویژه از این نظر که آیا گونه‌های آن‌ها به صورت جمعی وقوع می‌یابند و آیا ارزش متمایزکننده خوبی برای گروه‌های اجتماعی دارند یا خیر، وجود دارد. از دیگر سو ما با شگفتی، بین سخنگویان منفرد یا بین گروه‌های سخنگویان از نظر میزانی که آنان هنجار ثابتی را در گفتار از خود نشان می‌دهند تفاوتی ملاحظه نکردیم.

گونه‌های احترام، سلطه و همبستگی^۱ در زبان فارسی امروز

خلاصه

گونه احترام در رابطه با سلطه و همبستگی در زبان فارسی دارای پیچیدگی و تنوع شگفت‌انگیزی است. این گونه نشان‌دهنده ساختار اصلی و بخشی از هویت فرهنگی سخنگویان است، به‌ترتیبی که ساختار سلسله‌مراتبی جامعه به‌طور روشن و غیرقابل اجتناب در گفتار روزانه مشهود است. به عبارت دیگر می‌توان رابطه سلطه و همبستگی را در کنش متقابل زبانی میان دو تن سخنگو تمیز داد. مقاله حاضر سعی دارد در پنج بخش تنوع ضمائر و گروه‌های اسمی و فعل‌ها از یک‌سو و کاربرد آن‌ها را در ارتباط با دو مقوله سلطه و همبستگی نشان دهد.

زبان در قالب قراردادهای اجتماعی-زبانی با مناسبات نابرابر سلطه یعنی برتری و تفوق یک فرد بر فرد دیگر و همبستگی، فاصله اجتماعی برحسب آشنایی، خویشاوندی، مشترکات دینی، جنسی، سنی،

1. Politeness, Power and Solidarity

منطقه‌ای، شغلی، قومی و مانند این‌ها مرتبط می‌شود.^۱ کاربرد صورت‌های احترام در زبان فارسی کم و بیش مورد اشاره زبان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی از جمله: تقی وحیدیان کامیار^۲ ۱۳۵۲، محمدرضا باطنی^۳ ۱۳۵۶، دی، سی‌فیلوت^۴ ۱۹۱۹، آ، ک، اس لمبتون^۵ (۱۹۵۳) و سی، تی‌هاج^۶ ۱۹۵۷ قرار گرفته است.

مقاله حاضر سعی دارد که پیچیدگی و تنوع شگفت‌انگیز گونه‌های احترام را این‌بار در رابطه با سلطه و همبستگی مورد بررسی قرار دهد. به کار بردن صورت‌های محترمانه در زبان فارسی نشان‌دهنده ساختار اجتماعی و بخشی از هویت فرهنگی سخنگویان است؛ به‌ترتیبی که ساختار سلسله‌مراتبی جامعه به‌طور روشن و غیرقابل اجتناب در گفتار آن‌ها مشهود است. به عبارت دیگر می‌توان رابطه سلطه و همبستگی را در کنش زبانی متقابل دو تن به آسانی تمیز داد.

دستگاه صورت‌های محترمانه دارای دو بُعد اصلی است:

- الف. کاربرد عام آن یعنی فروتنی عمومی.
- ب. کاربرد ویژه آن در ارتباط با مقولات سلطه و همبستگی.

الف. فروتنی عمومی

به کار گرفتن صورت‌های محترمانه در زبان فارسی به عنوان یک ویژگی مقبول اجتماعی جایگاه خاص خود را دارد، در حالی که استفاده از صورتی فاقد نشانه احترام از طرف یک بالادست نسبت به یک پایین دست قابل درک است، ولی نشان دادن درجه‌ای از احترام از سوی

1. Fairclough, N. 1991. P.22, 37.

۲. رک: وحیدیان کامیار، تقی، فارسی مودبانه، مجله ویسمن، شماره ۴، آذر ۱۳۵۲ ص ۱۸-۲۴.

۳. باطنی، محمدرضا، چهار گفتار درباره زبان فارسی، ۱۳۵۶، ص ۹۳-۸۷.

4. Phillott, d. C. 1919. P. 68-70. 5. Lambton, A.K.S. 1953. PP. 166-171.

6. Hodge, C.T. 1957. PP. 366-69.

بالادست می‌تواند از مرزهای حوزه قدرت فراتر رفته و بیان‌کننده شخصیت آزاداندیش وی باشد. رفتار احترام‌آمیز زبانی نه فقط از طریق به کار بردن صورت‌های محترمانه از طرف بالادست، بلکه با دادن امکان به پایین‌دست در استفاده از گونه‌های تأثیر نپذیرفته از رابطه سلطه می‌تواند شکل گیرد. به عبارتی دیگر از دیدگاه اجتماعی، فروتنی شکاف ناشی از ارزش‌های اجتماعی مبتنی بر تمایزات طبقاتی را پر می‌کند.

ب. کاربرد صورت‌های محترمانه در ارتباط با سلطه و همبستگی

به دو شیوه احساس احترام به دیگران برانگیخته می‌شود:

۱. هنجارهای اجتماعی پذیرفته شده: این هنجارها مستلزم رعایت میزان قابل قبولی از احترام نسبت به بالادست، هم‌سطح یا پایین‌دست است؛ و در میان اعضای خانواده، در ادارات و در میان افرادی با مراتب اجتماعی متفاوت قابلیت کاربرد دارد. رعایت این هنجارها الزامی است به گونه‌ای که نادیده انگاشتن آن‌ها می‌تواند نشانه بی‌ادبی یا ناآگاهی از چگونگی رفتار اجتماعی تلقی شود.

۲. احترام بالاتر از حد هنجار: به کار گرفتن این شیوه می‌تواند برای تحت تأثیر قرار دادن بالادست مورد استفاده قرار گیرد و اگر این احترام بیش از حد هنجار برای به‌دست آوردن امتیازی باشد، نشانگر تملق و چاپلوسی است که نازلترین رفتار اجتماعی به حساب می‌آید.

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون سعی می‌کنیم که تحلیل کاملی از صورت‌های مؤدبانه در زبان فارسی را در چهاربخش به‌دست دهیم: بخش نخست توصیفی از ضمایر و گروه‌های اسمی و صورت‌هایشان را به‌دست می‌دهد. این ضمایر و گروه‌های اسمی عموماً در جایگاه فاعل و یا مفعول ایفای نقش می‌نمایند. بخش دوم صورت‌های فعل را که دارای ویژگی خاصی در صورت‌های محترمانه زبان فارسی است، نشان می‌دهد، بخش سوم صورت‌های متنوع حاصل از ترکیب گونه‌های احترام

در جمله و نیز محدودیت‌های وقوع آن‌ها را به دست می‌دهد. در بخش چهارم از یک سو هماهنگی قانونمند میان ضمایر و فعل‌های به کار گرفته شده و از سوی دیگر رابطه ملموس میان سخنگو و مخاطب و نیز شخص ثالثی که ممکن است در کنش زبانی رود و حضور داشته و یا غایب باشد، مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش اول. ضمایر شخصی و گروه‌های اسمی و گونه‌های آن

۱. ضمایر شخصی و گروه‌های اسمی در جایگاه فاعل و یا مفعول ظاهر می‌شوند و دارای سه سطح یا سه ارزش اجتماعی‌اند.
الف. سطح پایین: با علامت اختصاری (پ) که نشان‌دهنده فروتنی یا تأیید سلطه مخاطب است.

ب. سطح خنثی: با علامت اختصاری (خ) صورت‌هایی را شامل می‌شود که هیچ‌گونه ویژگی خاصی ندارند و هنگامی به کار گرفته می‌شوند که رابطه سلطه برقرار نیست.

ج. سطح بالا: با علامت (ب) صورت‌هایی را شامل می‌شود که نشان‌دهنده برتری یا مقام رفیع شخصی است که این صورت زبانی به او اشاره دارد.

اکنون به هریک از ضمایر شخصی و گونه‌های متنوع اسمی آن که شامل رشته‌ای گسترده از عناصر واژگانی است می‌پردازیم. بیشتر این واژگان معنای تحت‌لفظی واحدی دارند، ولی هریک دارای سطح ارزش خاص خود در گستره صورت‌های محترمانه‌اند.

۱-۱ اول شخص مفرد

فروتنی در وهله نخست با انتخاب ضمیر اول شخص نمایان می‌شود. به عنوان یک قاعده کلی در نظام صورت‌های محترمانه، سخنگو به هر درجه‌ای که سلطه داشته باشد، صورت سطح بالا برای اول شخص وجود

ندارد و بنابراین ما تنها دو سطح پایین و بالا خواهیم داشت.

۱-۱-۱- سطح پایین:

این سطح دارای تنوع فوق‌العاده از عناصر واژگانی است که از پایین تا خیلی پایین امتداد دارد. این صورت‌ها را می‌توان به سه گروه: پایین ۱ (پ ۱)، پایین ۲ (پ ۲) و بالاخره پایین ۳ (پ ۳) تقسیم کرد. این تنوع گسترده صورت‌ها در اول شخص مفرد کاملاً قابل درک است چراکه فروتنی بیشتر با انتخاب صورت «سطح پایین» برای اشاره به سخنگو نشان داده می‌شود، حتی اگر فعل و دیگر گروه‌های اسمی در همان جمله خنثی باشند. بنابراین انتخاب صورت «سطح پایین» ضمیر اول شخص توسط هریک از اعضای جامعه نشانه نوعی فروتنی عمومی است. در چنین شرایطی انتخاب فعل سطح پایین (به بخش دوم نگاه کنید) و به کار گرفتن ضمیر دوم شخص سطح بالا برای مخاطب، فراتر از حد عمومی احترام و نشان‌دهنده فروتنی بیشتر یا علامت برتری قابل ملاحظه مخاطب در ارتباط با سلطه است. انتخاب صورت‌های پایین‌تر سطح پایین یعنی (پ ۲) و (پ ۳) به موازات انتخاب فعل سطح پایین برای خود (سخنگو) و ضمیر دوم شخص در سطح بالا برای مخاطب، می‌تواند تا حد ایجاد ترکیباتی پیش برود که برای بسیاری از مردم به خاطر اصول اخلاقی و عزت نفسشان غیرقابل قبول باشد. شخصی که برای تحت تأثیر قرار دادن فردی که در رابطه سلطه از او بالاتر است از صورت‌های سطح پایین‌تر برای اشاره به خود استفاده می‌کند، ممکن است متعلق قلمداد شود. با پیش‌کشیدن این بحث سعی در این است که توازن ظریف و حساس میان احترام، فروتنی، تأیید منطقی رابطه سلطه و تملق نشان داده شود. در این جا از عناصر واژگانی صحبت می‌کنیم که اگرچه جامعه زبانی با آن‌ها آشناست، ولی ممکن است بسیاری از افراد جامعه هرگز از آن‌ها استفاده نکنند.

۱-۱-۱-۱-۱ (پ ۱)

در این سطح تنها یک واژه وجود دارد: «بنده». این واژه به عنوان صورت مؤدبانه دارای گسترده‌ترین کاربرد در جایگاه ضمیر اول شخص مفرد است و می‌تواند در گفتار اعضای جامعه از پایین‌ترین تا بالاترین سطح و همین‌طور در نامه‌های غیررسمی ظاهر شود. معمولاً مفهوم تملق از آن برداشت نمی‌شود. تجزیه و تحلیل مواد زبانی نشان می‌دهد که انتخاب این صورت برای اول شخص مفرد تقریباً به صورت خودکار انجام می‌شود. «بنده الان شش ساله که این جا کار می‌کنم».

۱-۱-۱-۲ (پ ۲)

این سطح عموماً نمایانگر درجه بالاتری از فروتنی است. صورت‌های موجود در این گروه کمتر متأثر از رابطه سلطه‌اند؛ اگرچه در بافت‌های اجتماعی خاص این صورت‌ها پایین‌دست بودن سخنگو را نسبت به مخاطب نشان می‌دهد. عناصر واژگانی زیر از سطح (پ ۲) هستند:

«حقیر»: دارای تعبیر فروتنی بسیار است و در گفتار فردی که می‌خواهد به عمد و وضوح فروتنی‌اش را نشان دهد ظاهر می‌شود. این واژه در نامه‌های غیررسمی نیز به عنوان ضمیر اول شخص کاربرد دارد.

«دعاگو»: این واژه در گذشته بیشتر رایج بوده و مورد کاربرد نسل قدیمی‌تر است.

«فدوی»: یکی از صورت‌های سطح پایین است؛ در طبقه پایین کاربرد بیشتری دارد و نسبت به دوگونه «حقیر» و «دعاگو» کم‌بسامدتر است.

«مخلص»: این واژه به‌طور گسترده‌ای در طبقه پایین مورد استفاده قرار می‌گیرد و صرفاً به نشانه فروتنی به کار می‌رود و می‌تواند به عنوان مسند با همان بار معنایی در جمله قرار بگیرد: «ما مخلص شما هستیم». این واژه

به‌عنوان فاعل معمولاً با شناسه سوم شخص مفرد (ϕ) ظاهر می‌شود؛ «مخلص به شما عرض کرد».

۳-۱-۱-۱-۳ (پ ۳)

این گروه از واژگان در پاره‌ای بافت‌ها نشان‌دهنده شکافی عمیق میان سخنگو و مخاطب در رابطه با سلطه است و در بافت‌های دیگر کاربردی تملق‌آمیز دارد. فروتنی در این گروه واژگان نقشی ندارد. مگر این‌که سخنگویان طبقه پایین از آن‌ها به‌عنوان مسند در جمله استفاده نمایند. چنان‌چه گروه‌های پایین‌تر در درخواست‌های خود به افراد دارای سلطه بسیار بالا از این واژه‌ها استفاده کنند این کاربرد آن‌ها صرفاً نشان‌دهنده رابطه سلطه است و تملق محسوب نمی‌شود. جالب توجه است که واژگان این گروه (به جز «چاکر» که به‌عنوان مسند در جمله نشانه فروتنی است) در میان سخنگویان طبقه متوسط کاربرد ندارد. اما بسیاری از سخنگویان طبقه بالا از آن‌ها در ارتباط کلامی یا نوشتاری با بالاترین افراد جامعه استفاده می‌کنند که نشانگر تملق صرف است.

در مجموع این گروه واژگان به‌عنوان شاخص‌های سلطه شدید تقریباً کاربردی در گفتار روزمره ندارند. واژگان این گروه عبارتند از:

«چاکر»: این واژه به‌عنوان یک عنصر اسنادی در جمله میان سخنگویان طبقه کارگر کاربرد فراوان دارد و نشان‌دهنده همبستگی است: «چاکر». در جایگاه فاعل، این واژه میان افراد دارای سلطه در ارتباط کلامی یا نوشتاری با بالاترین افراد جامعه کاربرد دارد و به‌عنوان شاخص تملق به حساب می‌آید.

«غلام»: این واژه به‌عنوان یک عنصر اسنادی در جمله می‌تواند در گفتار گروه‌های پایین‌تر ظاهر شود: «غلامتم» و نشان‌دهنده فروتنی زیاد است. در طبقه متوسط کاربرد ندارد و جدا از موارد بالا، به‌عنوان فاعل در

جمله، این کلمه فقط نشان‌دهنده شکاف عمیق در رابطه سلطه و یا نشانه تملق است. این واژه در گفتار روزمره به عنوان شاخص‌های فروتنی و سلطه کم کاربرد است.

«غلام خانه‌زاد»: احتمالاً پایین‌ترین صورت این سطح است و در گفتار هیچ طبقه‌ای، به جز پاره‌ای از افراد طبقه بالا، که در گذشته در برابر شاه سابق مورد استفاده قرار می‌دادند (کیهان چهارده مرداد ۱۳۵۵).

«اقل، اقل عباد»: ^۱ این واژه و عبارت بیشتر در بافت‌های مذهبی به کار می‌رود و فاقد شاخص‌های سلطه و یا تملق است و به صورت «این اقل» در اشاره به سخنگو برای نشان دادن نهایت فروتنی به کار می‌رود. می‌تواند در پایان یک نامه یا یک بیانیه و قبل از امضا به صورت «اقل عباد» ظاهر شود. این واژگان در گفتار روزمره کاربردی ندارند.

«کمینه»: این واژه در گفتار روزمره کاربرد ندارد؛ اما آن را در یک نامه درخواست از نویسنده‌ای عموماً مؤنث از طبقه پایین به یک فرد در طبقه بسیار بالا می‌توان یافت. کاربرد این واژه نشان‌دهنده تلاشی آگاهانه بر تأیید فاصله میان گوینده و مخاطب است.

۲-۱-۱- سطح خنثی (خ)

در این سطح دو صورت وجود دارد.

الف. «من»: استفاده از این ضمیر رایج‌ترین شیوه اشاره به خود است. از آن‌جا که شناسه فعل به عنوان فاعل عمل می‌کند، از نظر نحوی وقوع آن اختیاری است. این ضمیر فاقد ویژگی خاص در رابطه با سلطه یا فروتنی است. این صورت در گفتار روزمره و نامه‌های غیررسمی کاربرد دارد.

ب. «اینجانب»: این واژه برای اشاره به خود و در نامه‌ها و اظهاریه‌های رسمی کاربرد فراوان دارد.

۲-۱- دوم شخص مفرد

برای ضمیر دوم شخص مفرد دو سطح وجود دارد.

الف. سطح پایین (پ)

ب. سطح بالا (ب)

اگرچه ضمیر دوم شخص مفرد فاقد سطح خنثی است، ولی با انتخاب فعل مناسب امکان پرکردن این شکاف وجود دارد. صورت‌های متنوع ضمیر دوم شخص مفرد به شرح زیر است:

۱-۲-۱- سطح پایین (پ). در این سطح فقط یک صورت وجود دارد

«تو»: این ضمیر بسیار پربسامد است و می‌تواند شاخص رابطه همبستگی میان سخنگو و مخاطب در یک طبقه اجتماعی و یا سخنگوی طبقه بالا به مخاطب طبقه پایین هم به نشانه سلطه و هم همبستگی باشد. بنابراین از نقطه نظر مخاطب کاربرد آن از طرف سخنگوی طبقه بالا می‌تواند مبهم بوده و سوء تفاهم ایجاد کند. سطح بالا (ب). این سطح خود به سه سطح فرعی (ب ۱)، (ب ۲) و (ب ۳) تقسیم می‌شود. (ب ۱) - در این زیرسطح دو صورت وجود دارد:

الف. «شما»: کاربرد این ضمیر به جای اول شخص یکی از معمول‌ترین شیوه‌های احترام در بسیاری از زبان‌هاست (نگاه کنید به: براون و گیلمن (۱۹۶۰)^۱. این ضمیر نسبت به «تو» نشان‌دهنده همبستگی کمتر و احترام بیشتری است. احترامی که «شما» دربر دارد به هیچ وجه دارای تعبیر تملق نیست. مثلاً این ضمیر می‌تواند به نشانه احترام فرزند به پدر در خانه به کار رود.

ب. «سرکار»: این صورت معادل رسمی ضمیر «شما» است. این واژه پیش از درجه و نام افسران تا درجه سرهنگی به کار می‌رود و نیز

1. Brown. R. and Gilman, A.

به صورت مجرد به نامیدن افسران جزء و درجه داران به کار می رود. این صورت پیش از واژه «خانم»، نام و نام خانوادگی بانوان نشانه احترام رسمی است.

(ب ۲). در این زیر سطح نیز دو صورت وجود دارد

الف. جناب عالی: این واژه در میان همه گروه های اجتماعی به طور گسترده ای کاربرد دارد و می تواند هم احترام نسبت به مخاطب و هم بالا دست بودن وی را در رابطه سلطه نشان دهد. این صورت مانند «بنده» می تواند خارج از رابطه سلطه و احترام برای نشان دادن فروتنی باشد: «عرض کنم خدمت جناب عالی». صورت دیگر این واژه «جناب» قبل از عنوان «آقای» و نام و نام خانوادگی برای خطاب رسمی و همراه با احترام برای مردان به کار می رود. همین طور قبل از عناوین حرفه ای به نشانه احترام کاربرد دارد: «جناب رئیس»، «جناب قاضی»، «جناب استاد» و قبل از عنوان رسمی صاحب منصبان عالی مقام: «جناب نخست وزیر» و نیز قبل از عنوان درجه نظامیان: «جناب سروان» مورد استفاده قرار می گیرد.

ب. «سرکار عالی»: این صورت نشان دهنده نوعی احترام رسمی است و در گفتار سخنگویان دارای تحصیلات دانشگاهی رایج است. عموماً فاصله میان سخنگو و مخاطب را دریافتی فاقد همبستگی و متأثر از رابطه سلطه نشان می دهد.

(ب ۳). در این زیر سطح سه صورت وجود دارد:

الف. حضرت عالی: این عبارت برای خطاب به دوم شخص مفرد نشان دهنده درجه بالاتری از احترام و یا رابطه سلطه میان سخنگویان طبقه متوسط به بالاست. کاربرد نامناسب آن به ویژه در بافتی که درخواستی از سوی سخنگو در میان باشد می تواند به عنوان تملق به حساب آید. واژه «حضرت» هم قبل از عنوان و نام مراجع مذهبی، نام امامان و قبل از عناوین بسیار بالای مملکتی: «حضرت رئیس جمهور» مورد استفاده قرار می گیرد.

ب و ج «حضرت آجل» و حضرت اشرف»

عبارت‌های مربوط به اشرافیت و دربار بوده و هردو تقریباً مهجورند. این دو عبارت اسمی می‌توانند با فعل و شناسه سوم شخص مفرد همچون دوم شخص مفرد به کار روند.

۳-۱- سوم شخص مفرد

برای این ضمیر سه سطح پایین، خنثی و بالا به شرح زیر وجود دارد.

۱-۳-۱- سطح پایین (پ): این سطح شامل دو صورت است:

«اون»: صورت تغییر یافته ضمیر اشاره به دور «آن» است و برای سوم شخص غایب و صورت «این» ضمیر اشاره به نزدیک برای سوم شخص حاضر به کار گرفته می‌شود. این دو صورت در تمام سطوح اجتماعی کاربرد وسیع دارند و نشانه روابط همبستگی است. در رابطه سلطه تنها بالادست می‌تواند این صورت‌ها را در مورد پایین دست (سوم شخص) به کار گیرد و نیز از طرف پایین دست در غایب شخص بالادستی که لزوماً مورد احترام نیست. استفاده نامناسب این صورت از نظر اجتماعی انحراف از هنجار تلقی می‌شود. ضمناً پی‌بند «ش» با نقش ملکی یا مفعولی با حرف اضافه «به» و صامت میانجی «ه» می‌تواند به عنوان معادل «اون» و «این» به معنای مفعولی «به او» عمل کند.

۲-۳-۱- سطح خنثی (خ): در این سطح دو صورت وجود دارد

الف «او»: دارای کاربرد رسمی است و در کتاب‌ها و روزنامه‌ها و گفتار رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این ضمیر صورت معیار سوم شخص مفرد است.

ب. «وی»: به عنوان عنصر جانشین شونده ضمیر و اسم در حالت سوم شخص تنها در گفتار و نوشتار رسمی کاربرد دارد.

۳-۳-۱- سطح بالا (ب)

این سطح دارای دو زیرسطح (ب ۱) و (ب ۲) است:

۱-۳-۳-۱- (پ ۱)

این زیرسطح یک صورت دارد.

«ایشان» و شکل تحول یافته آوایی آن «ایشون». این واژه در طبقات مختلف اجتماعی کاربرد گسترده دارد و می تواند نشانه احترام و نیز بیان کننده جایگاه بالاتر اجتماعی شخص مورد اشاره در یک کنش متقابل زبانی باشد.

۲-۳-۳-۱- (ب ۲)

در این زیرسطح نیز یک صورت وجود دارد:

«معظم له»: این واژه بالاترین سطح گروه اسمی است که می تواند برای اشاره به سوم شخص مفرد به کار رود. در گفتار روزمره کاربرد ندارد و عموماً در موقعیت های رسمی به هنگام اشاره به یکی از بالاترین مقامات یا شخصی که بیش از همه مورد احترام است و بیشتر به وسیله افراد تحصیل کرده به کار گرفته می شود.

۳-۱- ضمیر اول شخص جمع

در ضمایر جمع صورت های خاص و جداگانه برای ایجاد تنوع گسترده وجود ندارد، بجز این که هریک از ضمایر می توانند در کنار معرف های متفاوت تنوع لازم را ایجاد نمایند. ضمایر جمع و عناصر وابسته به آن به شرح زیر است:

اول شخص جمع. دو سطح پایین (پ) و خنثی (خ) در اول شخص قابل تمیز است:

۱-۴-۱- سطح پایین (پ)

ضمیر اول شخص جمع «ما» می‌تواند با وام‌گیری از صورت‌های پایین اول شخص مفرد و اضافه کردن علامت جمع به آن، صورت پایین اول شخص جمع را به دست دهد: «ما بندگان»، «ما دعاگویان». این گونه تنها در ارتباط با درخواستی جمعی از طرف طبقه پایین نسبت به شخصی در بالاترین سطح سلطه کاربرد دارد.

۱-۴-۲- سطح خنثی

در این سطح دو صورت وجود دارد:

الف «ما»: ضمیر اول شخص جمع که در بسیاری از بافت‌ها به‌ویژه در طبقه پایین (میان دانش‌آموزان) بجای ضمیر اول شخص مفرد به کار می‌رود. برای چنین سخن‌گوییانی برای ارجاع به اول شخص جمع «ما» نشانه جمع «ها» می‌گیرد: «ماها» این ضمیر در ارتباط با فروتنی و سلطه خنثی است.

ب «اینجانان»: صورت جمع واژه «اینجانب» است و همان ویژگی کاربرد رسمی و غیر روزمره را دارد. در درخواست‌ها و یا بیانه‌های رسمی جمعی می‌توان آن را یافت.

۱-۵-۱- دوم شخص جمع

برای دوم شخص جمع علاوه بر ضمیر «شما» صورت‌های جداگانه‌ای وجود ندارد ولی در عین حال می‌تواند با پذیرفتن معرف‌های بالا و پایین دارای سه سطح پایین، خنثی و بالا باشد:

۱-۵-۱- سطح پایین (پ). ضمیر دوم شخص می‌تواند به همراه معرف‌های با معنای پایین، گونه سطح پایین را به وجود آورد: «شما بیچاره‌ها»

۱-۵-۲- سطح خنثی (خ): ضمیر «شما» به خودی خود صورتی

خنثی محسوب می شود. البته سخنگویانی که از این واژه به صورت احترام به مخاطب دوم شخص مفرد استفاده می کنند، برای ایجاد تقابل علامت جمع «ها» را به آن می افزایند: «شماها». همه طبقات اجتماعی از این واژه به طور گسترده ای در گفتار و نوشتار روزمره غیررسمی استفاده می کنند.

۳-۵-۱- سطح بالا (ب): در این سطح نیز ضمیر «شما» به کمک معرف های با معنای سطح بالا می تواند گونه متمایز خود را به وجود آورد: «شما آقایان»، «شما دانشمندان». همچنین می تواند رابطه همبستگی را نشان بدهد: «شما عزیزان».

۶-۱- سوم شخص جمع

۱-۶-۱- «آنها» تنها صورت موجود است، البته پس از اعمال دو قاعده آوایی تبدیل /a/ به /u/ پیش از صامت های دماغی و نیز حذف /h/ به «اونا» در گفتار روزمره غیررسمی تبدیل می شود. «آنها» در گفتار و بیانی ها و نوشته های رسمی کاربرد گسترده دارد. این ضمیر دارای ارزش اجتماعی خنثی است.

۲- دستگاه فعل

یکی از جالب ترین ویژگی گونه احترام در زبان فارسی تنوع حیرت انگیز دستگاه فعلی است. این گوناگونی فعلی گاهی تا نه صورت ممکن را برای یک فعل واحد امکان پذیر می سازد. این صورت ها همگی معنای مشابهی دارند، اما درجات متفاوتی از احترام، فروتنی سلطه و یا همبستگی را نشان می دهند. دستگاه فعل نیز مانند ضمائر دارای صورت های پایین، خنثی و بالا هستند و بنابراین: فعل های سطح پایین صورت هایی از یک فعل اند که علاوه بر معنای اصلی شان پایین دست بودن فاعل را نشان می دهند. صورت های خنثی آن هایی هستند که فقط معنای اصلی شان را دارند و بالآخره صورت های سطح

بالا، علاوه بر معنای واقعی‌شان بالا دست بودن فاعل را نشان می‌دهند. ساختن صورت‌های احترام در نظام فعل زبان فارسی به سه شیوه زیر صورت می‌پذیرد:

الف. جایگزین کردن صورت خنثی با فعل ساده دیگر، مانند:
گفتن

فرمودن

ب. جایگزین کردن صورت خنثی فعل با فعل مرکبی که جزء مکملش را بعداً می‌توان با صورت دیگری که ممکن است صورت سطح بالاتری باشد تغییر داد تا صورت جدیدی حاصل آید، مانند:

خوردن

میل کردن

میل فرمودن

ج. جایگزین کردن فعل مرکب اولیه و صورت‌هایش با مجموعه دیگری از افعال مرکب که جزء مکملشان را هم می‌توان تغییر داد؛ مانند:

رفتن

عزیمت کردن

عزیمت فرمودن

تشریف بردن

تشریف فرما شدن

بسط نوع «الف» علی‌رغم ممکن بودن چندان متداول نیست. بسط نوع «ب» می‌تواند از عناصر بسیط نوع «الف»، مثلاً «فرمودن»، به مکمل استفاده نماید و صورت میل فرمودن «ب» و «عزیمت فرمودن» «ج» بسازد. فعل «فرمودن» به عنوان یک صورت سطح بالا در سلسله مراتب احترام بار معنایی دوگانه‌ای دارد به طوری که به تنهایی و به صورت فعل ساده به معنی گفتن است؛ در حالی که به عنوان فعل کمکی در یک فعل مرکب مفهوم «کردن» دارد. در عین حال این صورت‌ها در هر فعل

می‌توانند تقریباً دو شکل داشته باشند، چراکه بسیاری از آن‌ها می‌توانند برای اشاره به فاعل دوم شخص یا سوم شخص مفرد، شناسه جمع بگیرند. بدیهی است که شناسه جمع نشان‌دهنده احترام بیشتری نسبت به فاعل است.

در این جا دو فعل «رفتن» و «گفتن» و صورت‌هایشان را مورد بررسی قرار می‌دهیم و آنگاه در بخش سوم ترکیب آن‌ها را با ضمایر مطالعه خواهیم کرد:

۱-۲- فعل «رفتن»

این فعل دارای سه سطح پایین، خنثی و بالا است:

۱-۱-۲- سطح پایین (پ)

در این سطح یک صورت فعل لازم و تعداد زیادی صورت‌های متعددی وجود دارد. ولی از آن‌جا که در حال حاضر تنها فعل و فاعل جمله مورد نظر هستند فقط صورت فعلی لازم سطح پایین را بررسی می‌کنیم: «مرخص شدن»: با فاعل اول شخص، رفتن به حالت متواضعانه را از نزد شخصی نشان می‌دهد: «بنده مرخص می‌شود» و یا «بنده از حضورتان مرخص می‌شوم». به کارگرفتن چنین جمله‌ای می‌تواند فروتنی و نیز رابطه سلطه را نشان دهد.

۲-۱-۲- سطح خنثی (خ) در این سطح دو صورت وجود دارد:

الف. «رفتن»: کاربردی وسیع در تمام طبقات اجتماعی در گفتار غیررسمی روزانه دارد.

ب: «عزیمت کردن»: معادل رسمی صورت «رفتن» است. این صورت در نامه‌های رسمی، بیانیه‌ها یا سخنرانی‌ها کاربرد دارد و بیشتر مورد استفاده گروه‌های بالاتر اجتماعی است. این فعل عمدتاً مفعول بی‌جان می‌گیرد و در جداول با علامت اختصاری (خ ر) نشان داده شده است.

۳-۱-۲- سطح بالا: این سطح خود به سه زیر سطح تقسیم می‌شود:

۳-۱-۲-۱- (ب ۱)

در این سطح صورت «تشریف بردن» قرار می‌گیرد. این فعل را همه طبقات اجتماع در گفتار روزمره و نامه‌های غیررسمی‌شان در سطح وسیعی به کار می‌برند. به کار بردن آن نشان‌دهنده فروتنی سخنگو و احترام نسبت به فاعل است، (لازم به تذکر است که فاعل اول شخص هیچ‌گاه از فعل سطح بالا استفاده نمی‌کند). این صورت در رابطه سلطه نشان‌دهنده تملق نیست.

۳-۱-۲-۲- (ب ۲)

«عزیمت فرمودن» درجه بالاتری از احترام و رابطه ژرف‌تر سلطه را نشان می‌دهد. در میان گروه‌های پایین جامعه و در گفتار غیررسمی کاربرد ندارد.

۲-۲- گفتن؛ این فعل نیز دارای سه سطح است.

۲-۲-۱- سطح پایین

صورت‌های فعلی در این سطح نشان‌دهنده فروتنی فاعل و به تبع آن احترام نسبت به مخاطب غیرفاعل است. این سطح خود دارای چهار زیر سطح به شرح زیر است.

۲-۱-۱- (پ ۱):

سه صورت در این زیر سطح وجود دارد.

الف. «عرض کردن» این صورت در تمام طبقات اجتماعی در سطحی وسیع کاربرد دارد. انتخاب این فعل به‌طور خودکار برای نشان دادن فروتنی و احترام است و در گفتار روزمره و غیررسمی از آن استفاده

می‌شود. این فعل در جدول با علامت اختصاری a (پ ۱) نشان داده شده است.

ب. «به عرض رساندن» برابر رسمی «عرض کردن» است و بیشتر در نامه‌های اداری رسمی یا بیان فروتنانه به کار می‌رود. عمدتاً گروه‌های تحصیل کرده از آن استفاده می‌کنند. در جدول با علامت b (پ ۱) مشخص شده است.

ج. «معروض داشتن» این صورت فقط در گزارشات، نامه‌ها و بیانیه‌های رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن را در گفتار روزمره غیررسمی نمی‌توان یافت. در جدول با علامت c (پ ۱) مشخص شده است.

۲-۲-۱-۲ (پ ۲)

«به خدمت عرض کردن» در همه گروه‌های اجتماعی کاربرد دارد، صورتی نسبتاً غیررسمی است و در گفتار روزمره ظاهر می‌شود: «عرض کنم خدمتتان».

۳-۲-۱-۲ (پ ۳)

«به حضور عرض کردن» صورت سطح پایین دیگری است که در گفتگوها و مکاتبات رسمی‌تر استفاده می‌شود. به صورت یک اصطلاح گفتاری «عرض کنم حضور شما» در گفتار روزمره و غیررسمی اغلب به وسیله گروه‌های تحصیل کرده استفاده می‌شود.

۴-۲-۱-۲ (پ ۴)

«به استحضار رساندن» کاربردی در گفتار روزمره غیررسمی ندارد و در بافت رسمی بیشتر نشان‌دهنده مقام بسیار بالای مخاطب یا مرجوع است تا ناشی از فروتنی سخنگو باشد. این صورت در طبقه بالای جامعه و همچنین در نامه‌های اداری کاربرد دارد.

۲-۲-۲- سطح خنثی (خ)

فعل گفتن در این سطح متداول‌ترین واژه برای رساندن مفهوم آن است. در گفتار غیررسمی که در آن رابطه همبستگی مستحکم است و یا رابطه سلطه تحت تأثیر رابطه همبستگی است در سطح وسیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. استفاده نامناسب از این فعل می‌تواند انحراف از هنجار تلقی گردد و کاربرد آن برای مخاطب بالادست در رابطه سلطه بی‌ادبی تلقی می‌شود.

۲-۲-۳- سطح بالا (ب)

فعل این سطح نشان‌دهنده احترام نسبت به فاعل در ارتباط با سلطه و به عبارتی دیگر بیان‌کننده فروتنی و تأیید سلطه فاعل از سوی گوینده است. «فرمودن» در سطح وسیعی در گفتار روزمره و غیررسمی به وسیله همه گروه‌های اجتماعی استفاده می‌شود. ویژگی تملق ندارد ولی کاربرد نامناسب آن می‌تواند تملق تلقی شود. این فعل هرگز با فاعل اول شخص ظاهر نمی‌شود.

۳. امکانات و محدودیت‌های ناشی از ترکیب ضمایر گروه‌های اسمی با فعل

پس از بررسی گستره وسیع صورت‌های متنوع عناصر جمله، اکنون امکانات و محدودیت‌های ترکیبی عناصر یاد شده را در جمله در ارتباط با گونه احترام به سلطه و همبستگی بررسی می‌کنیم. برای دستیابی به این هدف دو نوع جمله را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد:

۱-۳- جملات شامل فاعل و فعل

۲-۳- جملات شامل فاعل، مفعول و فعل

در جملات نوع «۱-۳» تمامی صورت‌های ضمایر مفرد به فاعل و نیز فعل «رفتن» و صورت‌هایش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱-۳-اول شخص مفرد

این ضمیر با افعال سطح بالا به کار نمی‌رود. چنان‌که قبلاً اشاره شد افعال سطح بالا نشان‌دهنده احترام نسبت به فاعل اند و به عنوان یک قاعده اجتماعی-فرهنگی سخنگو حتی اگر دارای مقام بالایی باشد نمی‌تواند به خودش احترام بگذارد «من تشریف بردم (ب) ف + - پ) فا»^۱ بنابراین، فاعل اول شخص می‌تواند فعل خنثی (خ) استفاده کند:

«من می‌رم» (خ) ف + (خ) فا
و یا اگر بخواهد از خود فروتنی نشان دهد ممکن است از فعل سطح پایین (پ) استفاده کند:

«بنده مرخص می‌شوم» (پ) ف + (پ) فا
همان‌گونه که جدول شماره یک نشان می‌دهد، ضمائر (پ) و (خ) می‌توانند هم با افعال سطح پایین و هم خنثی به کار روند:

«بنده رفتم» (خ) ف + (پ) فا
«من مرخص می‌شوم» (پ) ف + (خ) فا
این انعطاف‌پذیری ناشی از گستره وسیع روابطی است که ممکن است میان سخنگو و مخاطب و موقعیتی که محاوره در آن صورت می‌گیرد وجود داشته باشد. ترکیب فاعل رسمی خنثی (خ، ر) و فعل خنثی (خ) تنها موردی است که ظاهراً مورد تردید (؟) است:

«اینجانب رفتم» (خ) ف + (خ، ر) فا؟
«اینجانب عزیمت کردم» (خ، ر) ف + (خ، ر) فا

۳-۱-۳-دوم شخص مفرد

۱-۲-۱-۳-فاعل سطح پایین (پ): همان‌گونه که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، نمی‌تواند هیچ فعل سطح بالایی (ب) را بپذیرد. چراکه اگر

۱. علامت ستاره نشان‌دهنده صورت نادرست است.

مخاطب برتر باشد اولین انتخاب برای نشان دادن برتری وی، انتخاب ضمیر بالاست، چنانچه فاعل (پ) دوم شخص، صورت رسمی نباشد، فعل رسمی خنثی هم نمی تواند بگیرد:

* «تو تشریف بردی» (ب) ف + (ب) فا *

* «تو عزیمت کردی» (خ، د) ف + (پ) فا *

اما می تواند هم فعل (پ) و هم (خ) بگیرد:

«تو مرخصی» (پ) ف + (پ) فا

روشن است که ضمیر «تو» به عنوان یک ضمیر مفرد فقط می تواند شناسه دوم شخص مفرد را بپذیرد:

«تورفتی» (خ) ف + (پ) فا

۲-۲-۱-۳- فاعل سطح بالا (ب)

جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که این فاعل می‌تواند با فعل‌های (پ)، (خ) و (ب) ترکیب شود. باز این انعطاف‌پذیری ناشی از درجات متنوع رابطه سلطه و همبستگی میان سخنگو و مرجوع فاعل است:

«شما مرخصید» (پ) ف + (ب ا) فا

«شما رفتید» (خ) ف + (ب ا) فا

«شما عزیمت کردید» (خ، ر) ف + (ب ا) فا

«شما تشریف بردید» (ب ۱) ف + (ب ۱) فا

از آن جایی که فاعل (ب ۱) به اندازه کافی سطح بالایی ندارد نمی‌تواند با فعل‌های (ب ۱) و (ب ۲) ظاهر شود:

* «شما تشریف فرما شدید» (ب ۳) ف + (ب ۱) فا *

فاعل (ب ۱) «شما» اگرچه ضمیری جمع است، اما از آن‌جا که می‌تواند در گونه احترام به جای فاعل مفرد به کار رود، بنابراین می‌تواند شناسهٔ دوم شخص مفرد هم بپذیرد:

«شما رفتید» جمع (خ) ف + (ب ا) فا

«شما رفتی» مفرد (خ) ف + (ب ا) فا

ولی فاعل (ب ۱) چنانچه با فعل (ب ۱) ترکیب شود، لزوماً باید شناسه دوم شخص همراه فعل باشد.

* «شما تشریف بردی» (ب ۱) ف + (ب ۱) فا*

۳-۲-۱-۳-۱-۳-۲ فاعل سطح (ب)

برابر جدول شماره (۱) نه با فعل (پ) به کار می‌رود و نه با (پ ۳) ولی کاربردش، البته فقط با شناسه‌های جمع با بقیه صورت‌های فعل امکان‌پذیر است:

- * «جنابعالی مرخصی» (پ) ف + (ب ۲) فا*
- * «جنابعالی تشریف فرما شدی» (ب ۳) ف + (ب ۲) فا*
- * «جنابعالی تشریف بردید» (ب ۱) ف + (ب ۲) فا

۳-۲-۱-۳-۲-۴ فاعل سطح (ب)

فقط با فعل‌های (ب ۱) و (ب ۳) دارای شناسه‌های جمع به کار می‌رود: «حضرت اشرف تشریف فرما می‌شوند» سوم شخص (ب ۳). ف + (ب ۳) فا

۳-۱-۳-۳-۱ سوم شخص مفرد

۳-۱-۳-۳-۱-۳-۱ فاعل سطح پایین (پ)

همان‌گونه که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد این فاعل نمی‌تواند با هیچ فعل (ب) به کار رود و همراهی‌اش با فعل (خ، ر) مورد تردید است اما می‌تواند با صورت (پ) و (خ) به کار گرفته شود، اما از آن‌جا که این صورت در اصل، ضمیر مفرد است فقط شناسه مفرد می‌گیرد.

- * «اون تشریف برد» (ب) ف + (پ) فا*
- * «اون عزیمت کرد» (خ، ر) ف + (پ) فا؟
- * «اون مرخصه» (پ) ف + (پ) فا
- * «اون رفت» (خ) ف + (پ) فا

۳-۱-۳-۳-۲ فاعل خشی (خ)

این صورت تقریباً همان ویژگی‌های فاعل (پ) را دارد به جز این‌که از

درجه معینی از رسمیت برخوردار است و بیشتر در کتاب‌ها، نامه‌های رسمی و مانند این‌ها به کار می‌رود.

۳-۳-۱-۳۔ فاعل سطح بالا (ب) (۱)

جدول شماره ۱ نشان می‌دهد که این ضمیر می‌تواند تقریباً با همه صورت‌های فعل بیاید مگر با فعل (ب ۳) که مورد تردید است و نیز با فعل‌های (ب) این فاعل تنها با شناسه جمع می‌آید. ولی با صورت‌های (پ) و (خ) شناسه مفرد نیز می‌تواند بگیرد:

«ایشان مرخصند»	(پ) ف + (ب ۱) فا
«ایشان عزیمت فرمودند»	(ب ۲) ف + (ب ۱) فا
«ایشان تشریف بردند»	(ب ۲) ف + (ب ۱) فا
«ایشان تشریف فرما شدند»	(ب ۳) ف + (ب ۱) فا؟
* «ایشان تشریف برد» مفرد	(ب ۱) ف + (ب ۱) فا*
«ایشان رفتند» جمع	(خ) ف + (ب ۱) فا
«ایشان رفت» مفرد	(خ) ف + (ب ۱) فا

۴-۳-۱-۳- فاعل سطح بالا (ب ۲)

فقط با فعل‌های (ب ۳) و دارای شناسه جمع به کار می‌رود:
«معظم‌له تشریف‌فرما شدند» (ب ۳) ف + (ب ۲) فا

۲-۳- جملات دارای فاعل، مفعول و فعل

در این قسمت ضمایر فاعلی و مفعولی و صورت‌هایشان را با فعل «گفتن» و صورت‌هایش بررسی می‌کنیم. برای انجام این کار، هریک یک مجموعه از ضمایر فاعلی و یک مجموعه از ضمایر مفعولی را انتخاب و همایی صورت‌هایشان را با صورت‌های مختلف این فعل مورد مطالعه قرار می‌دهیم (برای خلاصه بحث به جدول شماره ۲ نگاه کنید).

جدول شماره ۲- امکانات و محدودیت‌های جملات دارای فاعل، مفعول و فعل

		اول شخص						دوم شخص				سوم شخص			
		۳ پ	۲ پ	۱ پ	خ	خ ر	پ	۱ پ	۲ پ	۳ پ	پ	خ	۱ پ	۲ پ	
اول شخص	۳ پ						•	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	۲ پ						•	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	۱ پ						پ خ	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	خ						پ خ	پ خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	خ ر						•	پ ۱ پ (ج)	پ ۱ پ (ج)	پ ۱،۲،۳،۴ (ج)	•	خ	پ (ج)	پ (ج)	
	پ	•	•	•	خ	•					خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
دوم شخص	۱ پ	پ	پ	پ	پ	پ					پ	پ	پ	پ	
				خ	خ	خ					خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	۲ پ	پ	پ	پ	پ	پ					پ	پ	پ	پ	
	۳ پ	پ	پ	پ	پ	پ					پ	پ	پ	پ	
سوم شخص	پ	خ	خ	خ	خ	•	خ	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	خ	خ	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	
	خ	خ	خ	خ	خ	خ	خ	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ ۱،۲،۳،۴	پ	پ	پ	پ	
	۱ پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ ۱،۲	پ ۱،۲،۳	پ	پ	پ	پ	پ	
							خ	-	-	-	پ	پ	پ	پ	
	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ	-	
		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	

راهنما:

*: هیچ صورتی ممکن نیست.

-: فقط شناسه‌های مفرد ممکن است.

=: فقط شناسه‌های جمع ممکن است.

بدون علامت: هم شناسه‌های مفرد و هم جمع ممکن است.

۱-۲-۳- فاعل اول شخص و مفعول (م) دوم شخص

۱-۱-۲-۳- فاعل (پ ۳ و ۲) با هیچ فعلی مفعول (پ) نمی پذیرد:

* «حقیر به تو گفتم» (خ) ف + (پ) م + (پ ۳ و ۲) فا*

فاعل (پ ۳ و ۲) می توانند متناسب با آن فعل (پ ۱) تا (پ ۴) بگیرند: «چاکر به عرض جنابعالی می رساندم» (پ ۲) ف + (پ ۲) م + (پ ۳ و ۲) فا

۱-۲-۳-۱-۲- فاعل (پ ۱) و (خ) با مفعول (پ) می توانند فعل های (پ ۱) و (خ) را بپذیرند:

«بنده بهت عرض کردم» (پ ۱) ف + (پ) م + (پ ۱) فا
فاعل (پ ۱) و (خ) با مفعول (پ ۱) فعل (خ) و (پ ۲ و ۱) می پذیرند:

«من به شما گفتم» (خ) ف + (پ ۱) م + (خ) فا
این فاعل با فعل های (پ ۱) تا (پ ۴) مفعول (پ ۳ و ۲) می پذیرد:
«بنده به خود جناب عالی عرض کردم» (پ ۲) ف + (پ ۲) م + (پ ۱) فا
۱-۲-۳-۱-۳- فاعل (خ، ر). این فاعل با هیچ فعلی، مفعول (پ) نمی پذیرد:

* «اینجناب به تو گفتم» (خ) ف + (پ م) + (خ، ر) فا*
و با مفعول های (پ ۱) و (پ ۲) و صورت رسمی فعل (پ ۱) (الف و ج) می پذیرد:

«اینجناب به عرض آن جناب رساندم» (پ ۱) ف + (پ ۲) م + (خ، ر) فا
و با مفعول (پ ۳) فعل های (پ ۱) تا (پ ۴) را می پذیرد:

«اینجناب به استحضار جنابعالی رساندم» (پ ۳) ف + (پ ۳) م + (خ+ر) فا
۱-۲-۳-۱-۴- فاعل اول شخص با مفعول سوم شخص؛

فاعل (خ) و (پ ۳ و ۲ و ۱) با مفعول (خ) و (پ) فعل (خ) می پذیرند:

«بنده بهش گفتم» (خ) ف + (پ) م + (پ ۱) فا

و با مفعول (پ ۲ و ۱) فعل های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) می گیرد:

«حقیر حضور ایشان عرض کردم» (پ ۳) ف + (ب ۱) م + (پ ۳) فا
 ۵-۱-۲-۳- فاعل (خ، ر) نمی‌تواند با هیچ فعلی، مفعول‌های (پ) را
 بپذیرد:

«اینجانب به اون گفتم» (پ، خ، ب) ف + (پ) م + (خ، ر) فا*
 و با مفعول‌های (ب ۱) در صورت رسمی، فعل‌های (پ ۱) را
 می‌پذیرد:

«اینجانب به عرض ایشان رساندم» (پ ۱) ف + (ب ۱) م + (خ، ر) فا
 و با مفعول‌های (ب ۳)، فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) می‌گیرد:
 «اینجانب به عرض معظم‌له رساندم» (پ ۴) ف + (ب ۲) م + (خ، ر) فا
 ۲-۲-۳- فاعل دوم شخص با مفعول اول شخص؛
 ۱-۲-۲-۳- فاعل (پ) نمی‌تواند با هیچ فعلی، مفعول (خ، ر) و (پ ۳)
 و ۲ و ۱ بپذیرد:

* «تو به بنده گفتی» (خ) ف + (پ ۱) م + (پ) فا*
 ولی با مفعول (خ) فعل (خ) می‌پذیرد:
 تو به من گفتی» (خ) ف + (خ) م + (پ) فا
 ۲-۲-۳- فاعل (ب ۲ و ۱) با مفعول‌ها (پ ۳ و ۲) فقط فعل (ب)
 می‌پذیرد:

«جناب‌عالی به بنده فرمودید» (ب) ف + (پ ۱) م + (ب ۲) فا
 با مفعول (خ، ر) و (خ) و (پ ۱) این فاعل، فعل‌های (خ) و (پ) را
 می‌پذیرد:

«حقیر حضور ایشان عرض کردم» (پ ۳) ف + (پ ۱) م + (پ ۳) فا
 ۳-۲-۲-۳- فاعل (ب ۲) با مفعول (پ ۱) فعل‌های (پ) را با شناسه
 مفرد و جمع بپذیرد:

«سرکار عالی به چاکر فرمودید» (ب ۹) ف + (پ ۳) م + (ب ۲) فا
 ۴-۲-۳-۴- فاعل (ب ۳) با هیچ فعلی مفعول (خ) نمی‌گیرد:
 * «حضرت اجل به من فرمودید» (ب) ف + (خ) م + (ب ۳) فا*

ولی با بقیه صورت‌های مفعولی اول شخص فعل (ب) می‌پذیرد:
 «حضرت اجل به بنده فرمودید» (ب) ف + (پ) م + (ب ۳) فا
 ۳-۲-۳- فاعل دوم شخص با مفعول سوم شخص؛
 ۱-۳-۲-۳- فاعل (پ) با مفعول (خ) و (پ) فقط فعل (خ) می‌پذیرد:
 «تو به اون گفتی» (خ) ف + (پ) م + (ب) فا
 و با مفعول (ب ۲ و ۱) فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) می‌گیرد:
 «تو به ایشان عرض کردی» (پ ۱) ف + (ب ۱) م + (پ) فا
 ۲-۳-۲-۳- فاعل (ب ۲ و ۱) با مفعول (خ) و (پ)، افعال (خ) و (پ)
 را می‌پذیرند:

«شما به اون گفتی» (خ) ف + (پ) م + (ب ۱) فا
 و با مفعول (ب ۱) فعل‌های (پ ۳ و ۲ و ۱) و (خ) و (ب) می‌پذیرد:
 «شما به ایشان فرمودید» (ب) ف + (ب ۱) م + (ب ۱) فا
 این انعطاف‌پذیری باز ناشی از گستره وسیع موقعیت‌های سلطه و
 همبستگی است که می‌تواند نه فقط میان سخنگو و فاعل، بلکه میان فاعل
 و مفعولی که ممکن است حاضر باشند و یا نباشد حکمفرما باشد، (نگاه
 کنید به بخش چهارم). فاعل (ب ۲ و ۱) با مفعول‌های (ب ۲) می‌تواند
 فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) را بپذیرد:
 «جناب‌عالی حضور معظم‌له عرض کردید» (پ ۳) ف + (ب ۳) م + (ب ۲) فا
 باز هم در این جا فاعل (ب ۱) هم با شناسه‌های مفرد و هم جمع به کار
 می‌رود، در حالی که فاعل (ب ۳ و ۲) فقط با شناسه‌های جمع به کار
 می‌روند.

۳-۲-۳-۳- فاعل (ب ۳) با مفعول (خ) و (پ) فقط افعال (ب) را
 می‌پذیرند:

«حضرت عالی به ایشان فرمودند» (ب) ف + (ب ۱) م + (ب ۳) فا
 اما با مفعول‌های (ب ۲) می‌تواند فعل (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) و (خ) را نیز
 بگیرد:

با مفعول‌های (ب ۳)، فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) را می‌پذیرند:
 «ایشان به شما گفتند» (خ) ف + (ب ۱) م + (ب ۱) فا
 و بالا مفعول‌های (ب ۲) فعل‌های (پ ۳ و ۲ و ۱) و (خ) را می‌پذیرند.
 فاعل (ب ۱) می‌تواند هم شناسه‌های مفرد و هم جمع را بپذیرد:
 «ایشان به جنابعالی عرض کردند» (پ) ف + (ب ۳) م + (ب ۱) فا
 و بالاخره با مفعول‌های (پ ۳) فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) را
 می‌پذیرند:

«ایشان به حضور جنابعالی رساندند» (پ ۳) ف + (ب ۳) م + (ب ۱) فا
 ۳-۲-۵-۳-۳ فاعل (ب ۲) با مفعول‌های (ب ۲ و ۱) فعل‌های (ب) را
 می‌پذیرد:

«معظم‌له به جنابعالی فرمودند» (خ) ف + (ب ۲) م + (ب ۲) فا
 و با مفعول‌های (ب ۳) این فاعل می‌تواند فعل (خ) را هم بپذیرد:
 «معظم‌له به حضر تعالی گفتند» (خ) ف + (پ ۳) م + (ب ۲) فا
 البته فاعل (ب ۲) فقط شناسه‌های جمع می‌پذیرد.
 ۳-۲-۶-۳-۲-۶-۱ فاعل سوم شخص با مفعول سوم شخص
 ۳-۲-۶-۳-۲-۶-۱ فاعل (خ) و (پ) با مفعول (خ) و (پ) فقط با فعل‌های
 (خ) می‌آیند:

«اون بهش گفت» (خ) ف + (پ) م + (پ) فا
 و با مفعول‌های (ب ۲ و ۱)، فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) را می‌پذیرد:
 «اون به عرض ایشان رساند» (پ ۱) ف + (ب ۱) م + (پ) فا
 ۳-۲-۶-۳-۲-۶-۲ فاعل (ب ۱) با مفعول‌های (ب ۱)، (خ) و (پ)، فعل‌های
 (خ) و (ب) می‌پذیرد:

«ایشان بهشان گفتند» (خ) ف + (ب ۱) م + (ب ۱) فا
 و با مفعول‌های (ب ۲) فعل‌های (پ ۴ و ۳ و ۲ و ۱) را می‌پذیرند:
 «ایشان به حضور معظم‌له عرض کرد» (پ ۳) ف + (ب ۲) م + (ب ۱) فا
 البته فاعل (ب ۱) هم می‌تواند شناسه مفرد و هم جمع بپذیرد.

۳-۶-۲-۳- فاعل (ب ۲) با مفعول (ب ۱)، (خ) و (پ) فقط فعل (ب) می‌پذیرد و با مفعول (ب ۲) با هیچ فعلی نمی‌آید و نیز فقط شناسه جمع می‌پذیرد:

«معظم‌له به ایشان فرمودند» (ب) ف + (ب ۱) م + (ب ۲) فا
بخش چهارم؛ در این بخش از سویی ضمایر و افعال بررسی شده در بخش‌های قبلی و از سویی دیگر سخنگو، مخاطب و یا شخص دیگری که فاعل به آن‌ها اشاره کند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. چنان‌که در بخش سوم ملاحظه کردیم صورت‌های متنوع هر عنصر نحوی در جمله و ترکیباتشان امکانات انبوهی را فراهم می‌آورند. این گستره وسیع از صورت‌ها با دقت و ظرافت به ساختار فرهنگی-روانی جامعه پیوند خورده است و نقش اساسی در ارتباطات روزمره ایفا می‌کند. همه سخنگویان بومی حداقل آن صورت‌هایی را که در محیطشان کاربرد دارند فرا می‌گیرند و در ارتباطات متقابلشان از آن‌ها استفاده می‌کنند. در این جا نگاهی به کاربرد گونه‌های احترام و رابطه آن‌ها را با ساختارهای اجتماعی بر حسب سلطه و همبستگی، مورد بررسی قرار می‌دهیم. جدول شماره ۳ عناصری را نشان می‌دهد که حضورشان در یک پاره گفتار بر انتخاب ضمیر و فعل تأثیر می‌گذارد.

جدول شماره ۳- عناصر دخیل در یک گفته سه بخشی

نمونه	دیگری، دیگران	مخاطب	سخنگو
بنده به شما عرض کردم		مفعول	فاعل
بنده به ایشان عرض کردم	مفعول	-	فاعل
شما به بنده فرمودید	-	فاعل	مفعول
ایشان به بنده فرمودند	-	فاعل	مفعول
شما به ایشان گفتید	مفعول	فاعل	
ایشان به شما گفتند	فاعل	مفعول	
ایشان به او گفتند	فاعل - مفعول		

اکنون رابطه میان ساختارهای بالا را در ساختار سلسله مراتبی جامعه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- ۴- مخاطب: در چنین جمله‌ای فقط دو فرد شرکت دارند که ممکن است دارای یکی از روابط زیر باشند:

۱- ۱- ۴- فاعل- سخنگو در حال صحبت کردن با مخاطب- مفعول که ممکن است نسبت به سخنگو بالادست باشد. همسطح پایین دست

۲- ۱- ۴- شخص یا اشخاص دیگری ممکن است حاضر باشند یا نباشند. پس، با مجموعه‌ای از روابط میان:

الف. مخاطب و سخنگو- فاعل، ب. مفعول- دیگری یا دیگران و سخنگو فاعل، ج. مخاطب و مفعول دیگر یا دیگران؛ سر و کار داریم.

الگوی زیر به طور خلاصه تمامی این امکانات را نشان می‌دهد:

سخنگو- فاعل در حال صحبت با مخاطب بالادست دربارۀ مفعول دیگر همسطح پایین دست

یا دیگران که ممکن است نسبت به سخنگو- مخاطب بالادست باشد. همسطح پایین دست

جدول شماره ۴- قواعد کلی برای انتخاب صورت‌های فعل
برحسب رابطه سلطه

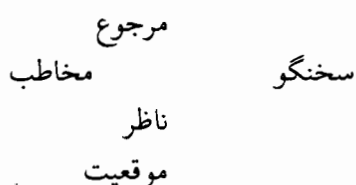
فعل	فاعل نسبت به
	الف. مفعول، غیر آن ب. مخاطب
پ	پ
ب	ب
خ	غیر صورت‌های بالا

در این شرایط سخنگو می‌تواند به آسانی موقعیتش را برحسب

رابطه سلطه در ارتباط با دو عنصر دیگر و با میزان معینی از فروتنی متناسب با بافت اجتماعی معین نماید. اما زمانی که رابطه سلطه خیلی روشن نیست، سخنگو جایگاهی خنثی را انتخاب می‌کند. قواعد کلی که این روابط را دربر می‌گیرد در جدول ۴ نشان داده شده است.

۳-۱-۴. سخنگو مفعول است در این مورد صورت‌های مشابه بالا ارائه می‌شود.

بخش پنجم. تفاوت‌های اجتماعی در استفاده از گونه‌های احترام و عناوین اجتماعی در بررسی حاضر تأثیر عوامل مختلف اجتماعی بر انتخاب صورت ضمیر و فعل، پنج عنصر سخنگو، مخاطب، شخص دیگری که ممکن است حاضر باشند یا نباشد، بافت محیطی و بالأخره حضور شخصی که ممکن است مستقیماً در گفتارها دخالت نداشته باشد ولی حضورش برگشتار تأثیر می‌گذارد، مد نظر برده است. برون و لویسن^۱ در این زمینه عناصر احتمالی را که ممکن است در یک کنش متقابل دخیل باشند ارائه می‌دهند. طرح زیر که به وسیله آن‌ها ارائه شده است، این روابط ممکن را نشان می‌دهد:



با اعمال الگوی فوق بر گونه احترام در زبان فارسی و رابطه آن با سلطه و همبستگی، نتایج زیر به دست آمد:

۱. سن مرجوع در انتخاب صورت مؤدبانه مؤثر است. این امر

1. Brown, P. & Levinson, S.C. 1987. PP. 15-17,30,74.

منعکس‌کننده این دیدگاه سنتی است که به افراد مسن‌تر باید احترام گذاشت.

۲. بزرگسالان مؤنث نسبت به بزرگسالان مذکر بیشتر از صورت‌های احترام استفاده می‌کنند.

۳. رابطه همبستگی در انتخاب صورت‌های احترام به منظور نشان دادن فاصله تأثیر دارد.

۴. در میان اعضاء خانواده رابطه همبستگی تا حدودی تحت تأثیر رابطه احترام است.

۵. پایین دست به تناسب سلطه‌ای که بالا دست نسبت به او دارد، از صورت‌های احترام استفاده می‌کند.

۶. بالا دست ناظر بر کنش متقابل زبانی در یک موقعیت رسمی، بر انتخاب ضمیر تأثیر حتمی و قطعی دارد.

۷. استفاده بالادست از صورت‌های احترام برای مخاطب قرار دادن زیر دست می‌تواند دو معنای متفاوت داشته باشد:

الف. فروتنی

ب. حفظ فاصله

چراکه استفاده از صورت سطح پایین ممکن است نشان‌دهنده رابطه همبستگی تلقی شود و به تبع آن استفاده از ضمیر، فاقد نشان همبستگی برای نشان دادن و حفظ فاصله است.

کتابنامه

1. Brown, P. & Levinson, S.C. 1987. Politeness. Some Universals in language usage. Cambridge University Press. 15-17, 30-35, 74-78
2. Brown, R. and Gilman, A. 1960. The Pronouns of Power and Solidarity. In Language and Social Context. Edited by P.P. Giglioli. Penguin books. PP. 189-201.
3. Fairclough, N. 1991. Language and power. Longman Pub. 22, 37.
4. Hodge, C.T. 1957. Some aspects of Persian grammar, Language. Vol. 33. No3. pp. 366-69.

5. Jahangiri, N. & Hudson, R.A. 1982. Pattern of Variation in Tehrani Persian. In Suzanne Romaine edition. Sociolinguistic Variations in Speech Communities. Edward Arnold Pub. 49-65.
6. Hudson, R.A. 1980. Sociolinguistics. Cambridge Textbook in Linguistics. SD, 122-3, 195.
7. Lambton, A.K.S. 1953. Persian grammar. Cambridge University Press. PP. 166-171
8. Phillott, d.c. 1919. Higher, Persian grammar. Calcutta University Press. PP. 68-70.
۹. وحیدیان کامیار؛ تقی؛ «فارسی مؤدبانه» مجله ویسمن. سال اول، شماره چهارم، ۱۳۵۲، ص ۱۸-۲۴.
۱۰. باطنی، محمدرضا؛ چهارگفتار درباره زبان فارسی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۶، ص ۸۷-۹۳.

گسترش زبان بر پایه طبقه اجتماعی، در کودکان دبستانی

گونه زبانی که سخنگو عموماً به کار می‌گیرد، نه تنها از طریق ارتباط مستقیم با صورت‌های غالب گفتاری در خانواده، بلکه در نتیجه مشاهده نوع رفتار و روابط موجود در محیط حاکم و الگوسازی آن فراگرفته می‌شود. بازیل برنشتاین^۱، فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر انگلیسی که تحقیقات گسترده‌ای درباره رابطه میان طبقه اجتماعی و نوع زبان اکتسابی کودک انجام داده است، اعتقاد دارد که طبقه اجتماعی سخنگو، با تأثیر بر ساختار خانواده، در شکل‌گیری گونه زبانی کودک نقشی تعیین‌کننده دارد. وی معتقد است که طبقه اجتماعی پایین دارای گونه زبانی محدود^۲ و طبقه بالا، دارای زبانی گسترش‌یافته^۳ است. به این ترتیب که در ارتباطات زبانی در طبقه اجتماعی پایین، کاربرد واژه‌ها و جمله‌ها برای طرفین ارتباط زبانی کاملاً قابل‌پیش‌بینی و محدود بوده و ساخت گفتار ساده و دارای تنوع وازگانی نازلی است. گفته می‌شود که کودکان در خانواده‌های طبقه پایین، تنها به گونه زبانی محدود دست می‌یابند. از سوی دیگر، گونه

1. Basil Bernstein

2. Restricted Code

3. Elaborated Code

زبانی گسترش یافته دارای ساختار و انتخاب واژگانی متنوع تر و در عین حال دقیق تر و همراه با مفاهیمی صریح و واضح است. در کاربرد گونه زبانی گسترش یافته، بیش از طبقه اجتماعی خاص، شخص مطرح است. به این ترتیب، کودک در خانواده‌ای از طبقه اجتماعی بالا علاوه بر گونه زبانی محدود، گونه زبانی گسترش یافته را نیز فرامی گیرد و در نتیجه، ویژگی‌های اجتماعی در چنین خانواده‌هایی به کودکان چشم انداز و دید وسیع تری در انتخاب واژه‌ها و نوع ساختار جمله‌ها می بخشد و به احتمال زیاد آن‌ها را در امر تفکر انعطاف پذیر می نماید.

می توان گفت در رشد کودک، به عنوان یک موجود اجتماعی، زبان نقشی اساسی دارد. از طریق زبان است که کودک به عنوان عضوی از جامعه، اعم از گروه اجتماعی، خانواده، همسایه، و مانند این‌ها، فرهنگ، عقاید و ارزش‌های اجتماعی را فرامی گیرد. هیلدی^۱ معتقد است که رایج ترین کاربرد زبان، از طریق زبان والدین، زبان برادر، خواهر، همسایه و در محیط خانه، خیابان، پارک، فروشگاه، اتوبوس و مانند اینها، کیفیت‌های اساسی جامعه و طبیعت موجود اجتماعی را به کودکان منتقل می کنند.

به اعتقاد برنشتاین، گونه‌های زبانی بیش از آنکه منشأ زبانی داشته باشند، دارای منشأ اجتماعی اند و پس از فراگیری تأثیرات متفاوتی بر گویشوران خود می گذارند. گفته می شود که گویشور دارای گونه زبانی محدود، تنها به مفاهیم موجود در شرایط فعلی وابسته و محدود است در حالی که سخنگوی دارای گونه زبانی گسترش یافته، قدرت تحرک بیشتری دارد و کمتر به شرایط ارتباطی وابسته است و به همین خاطر می تواند مسائل را بهتر درک نموده و با مهارت بیشتر و زیرکانه تر با آن‌ها برخورد نماید. به این ترتیب گونه زبانی گسترش یافته باعث تحرک، ارتقای فردیت

و اقتدار می‌شود، در حالی که گونه زبانی محدود فاقد این امتیاز اجتماعی-اقتصادی است. به نظر برنشتاین گونه زبانی گسترش‌یافته، سخنگو را به مفاهیم جهانی سوق می‌دهد در حالی که گونه زبانی محدود، فرد را به سوی جنبه‌های خاص و مفاهیم ویژه هدایت می‌کند. البته برنشتاین تأکید دارد که هیچ‌یک از دو گونه زبانی محدود و گسترش‌یافته بر دیگری برتری ندارد و هر دو گونه برای ایجاد ارتباط موفق زبانی لازم است، هر چند که آموزش رسمی، استفاده بیشتر از گونه زبانی گسترش‌یافته را طلب می‌کند. وی همچنین اعتقاد دارد که گونه‌های زبانی محدود و گسترش‌یافته از طریق شکل خاصی از روابط اجتماعی ایجاد می‌شوند و در واقع، تجلی و مظهر ساختارهای اجتماعی متفاوت‌اند. مهمترین عامل پیدایش و ظهور گونه زبانی محدود، رابطه اجتماعی متکی بر اشتراکات و انتظارات پذیرفته‌شده میان سخنگویان است که صورت‌های مربوط به آداب و رسوم اجتماعی-ارتباطی مانند آداب و رسوم مذهبی، گفتار مربوط به وضعیت هوا و گفتگوهای روزمره اجتماعی و مانند این‌ها را شامل می‌شود. دو نفر که برای اولین بار در یک مهمانی به هم معرفی می‌شوند، گفتار خود را با مسائل روزمره اجتماعی شروع می‌کنند و در نتیجه میان آن دو رابطه زبانی قابل پیش‌بینی و دوجانبه ایجاد می‌شود که پایه رابطه اجتماعی قرار می‌گیرد. آنچه که در این ارتباط گفته می‌شود اغلب غیرشخصی است، چرا که همه پیامهای گفتاری آن از پیش طرح‌ریزی شده و آماده‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت، یک گونه زبانی محدود گونه‌ای است که پیش‌بینی ساختاری آن مشکل نبوده و می‌توان آنها را حدس زد. گونه زبانی محدود الزاماً وابسته به طبقه اجتماعی نیست، چرا که به وسیله همه افراد جامعه در موقعیتهایی به کار می‌رود. به این ترتیب در کاربرد گونه زبانی محدود، نه یک فرد، بلکه یک گروه یا طبقه اجتماعی خاص مطرح است و به همین خاطر به آن گونه

زبانی «مرتبه‌ای» یا «موضعی»^۱ نیز می‌گویند. به‌طور کلی استفاده از گونه زبانی محدود، سبب همبستگی اجتماعی^۲ از نوع مکانیکی^۳ آن می‌شود. در این نوع همبستگی، بر نظام عقیدتی و حسی مشترک افراد که موجب تعادل رفتاری آنها است، تأکید می‌شود.

توزیع طبقاتی متغیر توالی‌های پایانی^۴ نیز، دارای اهمیت زیادی است. توالی‌های پایانی، جمله‌هایی مانند «مگر نه»، «شما می‌دانید» و... را در بر می‌گیرد. گفته می‌شود که این توالی‌ها در هنگام استفاده از یک گونه محدود، وقوع بیشتری دارند. معنا در گونه زبانی محدود ضمنی بوده و بسیار پیچیده است، بطوری که در این نوع گفتار، حاشیه‌روی و پرداختن به مسائل جانبی کمتر مشاهده می‌شود. همچنین، در گونه زبانی محدود، حس «مایه»^۵ اهمیت خاصی دارد و به همین دلیل گویشور گونه زبانی محدود در گفتار خود از ضمائر شخصی جمع بیشتر استفاده می‌کند و تأکید عمده بر ضمیر اول شخص جمع است.

از سوی دیگر، در گونه زبانی گسترش‌یافته نظرات می‌توانند مستقل از بافت و شرایط موقعیتی توضیح داده شوند و این امر مستلزم داشتن مهارت‌های گفتاری بافت-مستقل^۶ می‌باشند. گویشور گونه زبانی گسترش‌یافته می‌تواند از میان محدوده‌ای وسیع از شقوق^۷ ساختاری انتخاب مناسبی داشته باشد. گونه زبانی گسترش‌یافته، در عین حال از انعطاف بیشتری برخوردار است و در نتیجه احتمال پیش‌بینی برای نوع ساختار، آن‌چنان که در گونه زبانی محدود وجود دارد، در این جا به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد. در کاربرد گونه زبانی گسترش‌یافته فرد دارای اهمیت خاصی است و این گونه زبانی در واقع وسیله‌ای برای پاسخ‌های فردی و شخصی است. از این جهت، به گونه‌های زبانی

- | | |
|-------------------------------|--|
| 1. Status or Positional Codes | 2. Social Solidarity |
| 3. Mechanical Solidarity | 4. terminal Sequencess 5. We-ness |
| 6. Context Free | 7. Alternative |

گسترش یافته، گونه‌های «شخصی محور»^۱ نیز می‌گویند. گویشور گونه زبانی گسترش یافته مقید به کاربرد مفاهیم با مهارت بیشتری بوده و آنها را به طور صریح و واضح بیان می‌کند. این گونه زبانی نشان می‌دهد که تجربه شخصی فرد با تجربه دیگران متفاوت است. به اعتقاد برنشتاین، گونه زبانی گسترش یافته، در شرایط فرهنگی-اجتماعی، بر ضمیر اول شخص مفرد «من» تأکید بیشتری دارد تا ضمیر اول شخص جمع «ما». همبستگی اجتماعی برای گونه زبانی گسترش یافته از نوع همبستگی تشکلی یافته^۲ است. در این نوع همبستگی، افراد از طریق وابستگی درونی و در عین حال پیچیده نقشهای اجتماعی خاص، با یکدیگر در ارتباط هستند. بنابراین همبستگی تشکلی یافته مستلزم وجود جامعه‌ای است که در آن تکامل اجتماعی در نتیجه تفاوت‌های میان افراد حاصل می‌شود. به هر حال گونه زبانی گسترش یافته با توضیحات گفتاری ناشی از حاشیه روی بیشتر، معنا را آسان می‌سازد و در عین حال، القای معنا در آن نیز کمتر وابسته به متن است.

به این ترتیب، گونه‌های زبانی، اعم از گونه زبانی محدود گسترش یافته، نشان‌دهنده ساختارهای اجتماعی متفاوتی هستند و در نتیجه، کودکان قشرهای مختلف طبقه پایین، تنها به گونه زبانی محدود طبقه خود آشنایی پیدا می‌کنند، در حالی که کودکان طبقه بالا و قشرهای وابسته به آن، دارای هر دو نوع گونه زبانی محدود و گسترش یافته هستند.

ترنر^۳ (۱۹۷۳) و پیک‌وانس^۴ (۱۹۷۳) بر روی تفاوت‌های طبقاتی در میان کودکان دبستانی تحقیقاتی را انجام داده‌اند و درباره توالی‌های خودمحور^۵ و توالی‌های جامعه‌محور^۶ به نتایجی رسیده‌اند. کسی که از

1. Person Oriented 2. Organic Solidarity 3. Turner, G. J.
4. Pickvance, R. E. 5. Ego-Centric Sequence
6. Socio-Centric Sequence

توالی‌های خودمحور استفاده می‌کند، بیشتر در ارتباط با فرد است تا با جامعه و اغلب به نیازها و فعالیت‌های فردی خود محدود است. برای نمونه جمله «فکر می‌کنم» یک توالی خودمحور است. تحقیقات انجام شده در این زمینه نشان می‌دهد که کودکان دبستانی وابسته به طبقه اجتماعی بالا، در گفتار و نوشتار خود، بیشتر از توالی‌های خودمحور استفاده می‌کنند. به این ترتیب می‌توان دید که توالی‌های خودمحور با گونه‌زبانی گسترش‌یافته همراه هستند و نقش‌های انفرادی و انحصاری دارند، از سوی دیگر کسی که از توالی‌های جامعه‌محور بیشتر استفاده می‌کند. ارتباطش پیش از آن‌که با فرد باشد با جامعه است. کودکان دبستانی طبقه پایین به میزان بیشتری از توالی‌های جامعه‌محور سود می‌جویند برای نمونه «متوجه هستید؟»، «مگر نه» و مانند این‌ها توالی‌های جامعه‌محور هستند و این توالی‌ها نقش‌های اشتراکی و عمومی دارند. روشن است که چنین توالی‌هایی در کاربرد گونه‌زبانی محدود وجود دارند. به‌طور کلی گروه‌های اجتماعی پایین صورت‌های زبانی زیر را به میزان بیشتری نسبت به طبقه بالا به کار می‌برد: ضمائر شخصی، ضمیر اول شخص جمع، ضمیر دوم شخص جمع «شما» و ضمیر سوم شخص جمع «آنها» و توالی‌های جامعه‌محور. از سوی دیگر، گروه‌های طبقه بالا صورت‌های زبانی از قبیل فعل‌های مجهول، صفت‌ها، قیدها، واژه‌های ربطی، حروف اضافه، ضمیر اول شخص مفرد «من» و بالأخره توالی‌های خودمحور را بیش از طبقه پایین مورد استفاده قرار می‌دهد.

تحقیقات پیتروهاو کینز^۱ (۱۹۷۳) در گروه تحقیقات جامعه‌شناسی دانشگاه لندن نشان داده است که کودکان طبقه بالا در گفتار خود، نه تنها اسم‌های بیشتری را به کار می‌برند، بلکه گفتار آن‌ها بسیار مشخص و تمایز یافته است. از سوی دیگر کودکان طبقه پایین جای اسم، بیشتر از

1. Hawkins, P. R.

ضمایر سود می‌جویند و در نتیجه گفتار آن‌ها از امکانات محدودتری برخوردار است. نتایج به دست آمده از تحقیقات فوق با پیش‌بینی‌های برنشتاین درباره‌ی گونه‌های زبانی محدود و گسترش‌یافته هماهنگی دارد. با توجه به تحقیقات انجام‌شده در مورد کودکان دبستانی، بر پایه‌ی نظریه‌ی برنشتاین، تحقیقات مشابهی درباره‌ی کودکان دبستانی در دو دبستان پسرانه و دخترانه، به‌عنوان نمونه‌ای از طبقه‌ی اجتماعی بالا در منطقه‌ی بالای شهر و دو دبستان پسرانه و دخترانه، به‌عنوان مواردی از طبقه‌ی اجتماعی پایین در منطقه‌ی پایین شهر مشهد انجام گرفت. به این منظور پرسشنامه‌ای بر پایه‌ی نظریه‌ی بالا تنظیم و در سیصد نسخه میان دانش‌آموزان سال پنجم ابتدایی چهار مدرسه توزیع شد. همچنین از دانش‌آموزان خواسته شد که برای تصاویر همراه پرسشنامه، دو داستان بنویسند. یکی از تصاویر دقیقاً همان تصویری بود که در نظریه‌ی برنشتاین مورد بررسی قرار گرفته بود. پس از مطالعه و بررسی پرسشنامه‌ها، نتایج به دست آمده در جدول‌هایی تنظیم شدند و اینک به بحث و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

به‌طور کلی از نظر شغل و موقعیت اجتماعی، والدین در طبقه‌ی بالا، به‌طور مشهودی از وضعیت بهتر برخوردار بودند. حداقل مدرک تحصیلی در این طبقه دیپلم متوسطه و تعداد زیادی دارای درجه‌ی لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا بودند. از سوی دیگر، والدین در طبقه‌ی اجتماعی کارگر موقعیت اجتماعی پایین‌تری داشتند، عده‌ای از آن‌ها بیکار و فاقد سواد خواندن و نوشتن بودند.

جدول شماره ۱. میانگین تعداد فرزندان در طبقه‌ی اجتماعی بالا و پایین را در دو جنس پسر و دختر نشان می‌دهد.

طبقه‌ی اجتماعی		طبقه‌ی بالا		طبقه‌ی پایین	
جنس		پسر	دختر	پسر	دختر
میانگین تعداد فرزندان		۳/۵	۳/۵	۵/۵	۵/۸

جدول شماره ۲. میانگین تعداد کتابهای غیردرسی را که دانش‌آموزان در خانه دارند نشان می‌دهد.

طبقه اجتماعی		طبقه بالا		طبقه پایین
جنس	پسر	دختر	پسر	دختر
میانگین تعداد فرزندان	۴۱	۵۵	۳	۳

جدول شماره ۳. پاسخهای دانش‌آموزان دو طبقه اجتماعی بالا و پایین را به پرسش «آیا به کتابخانه می‌روید» به دست می‌دهد.

طبقه اجتماعی	طبقه بالا	طبقه پایین
آیا به کتابخانه می‌روید؟		
بله	٪۶۷	٪۴۰
خیر	٪۲۰	٪۲۵
گاهی اوقات	٪۱۳	٪۳۵

جدول شماره ۳

دانش‌آموزان طبقه اجتماعی بالا، نسبت به دانش‌آموزان طبقه پایین به میزان بیشتری مجله می‌خوانند؛ در حالی که بسیاری از دانش‌آموزان طبقه پایین هیچ مجله‌ای را مطالعه نمی‌کنند. همچنین والدین در خانواده‌های طبقه بالا نسبت به والدین در خانواده‌های طبقه پایین تمایل بیشتری به خواندن روزنامه و مجله از خود نشان می‌دهند در حالی که تعداد زیادی از والدین در طبقه پایین بیسوادند. جدول شماره ۴. شیوه پاسخگویی والدین به فرزندان خود در دو گروه اجتماعی را به دست می‌دهد.

طبقه اجتماعی	طبقه بالا	طبقه پایین
نحوه پاسخگویی والدین		
به طور مفصل و با حوصله توضیح می دهد سریع و مختصر جواب می دهد صبر کن بعد می گویم این قدر سؤال نکن، حوصله ندارم با عصبانیت جواب می دهد پاسخ را نمی داند	%۴۷	%۲۲
	%۲۷	%۱۰
	%۱۳	%۴
	%۸	%۵
	%۵	%۴
	—	%۵۵

جدول شماره ۴

همچنان که از جدول شماره ۴ برمی آید، والدین در طبقه اجتماعی بالا با صبر و حوصله بیشتری به پرسشهای فرزندان خود پاسخ می دهند. جدول شماره ۵. توانایی علمی دانش آموزان در دو گروه اجتماعی بالا و پایین را در پاسخگویی به دو سؤال علمی زیر نشان می دهد:

۱- اگر تویی را به بالا پرتاب کنی چرا پایین می آید؟

۲- شیر از کجا به دست می آید؟

طبقه اجتماعی		طبقه بالا		طبقه پایین
نحوه پاسخگویی به دانش آموزان		پرسش علمی		
		پرسش ۱	پرسش ۲	پرسش ۱
پاسخ درست پاسخ نادرست بدون پاسخ	پاسخ درست	%۶۸	%۸۸	%۵۶
	پاسخ نادرست	%۱۸	%۸	%۳۴
	بدون پاسخ	%۱۴	%۴	%۱۰

جدول شماره ۵

بنابراین دانش آموزان در طبقه بالا از سطح علمی بالاتری برخوردارند که این امر ناشی از تحصیلات بالاتر والدین و مطالعه بیشتر دانش آموزان و

نیز صبر و بردباری والدین در پاسخگویی صحیح به پرسشهای فرزندانشان می باشد.

برنشتاین و نیز لاتون^۱ (۱۹۶۴) در تحقیقات خود نشان دادند که تفاوت های طبقات اجتماعی، در کاربرد تعداد مقوله های دستوری، شامل اسم، ضمیر، صفت، قید و حرف اضافه قابل مشاهده می باشد. به این ترتیب که افراد بالا به میزان بیشتری از اسم، ضمیر، صفت و ... استفاده می کنند.

جدول شماره ۶ میانگین تعداد واژه را برای مقولات اسم، ضمیر، صفت، قید و حرف اضافه برای داستانهای تصویری اول و دوم پرستنامه به دست می دهد.

طبقه اجتماعی		طبقه بالا				طبقه پایین	
داستان		اول		دوم		اول	دوم
جنس		پسر	دختر	پسر	دختر	پسر	دختر
میانگین تعداد واژه	۹۸	۱۲۰	۶۲	۷۰	۸۶	۷۳	۶۰
میانگین تعداد اسم	۳۰	۳۵	۱۷	۲۲	۲۶	۲۰	۱۷
میانگین تعداد ضمیر	۴	۷	۳	۵	۴	۳	۲
میانگین تعداد صفت	۳	۵	۲	۳	۳	۲	۲
میانگین تعداد قید	۷	۹	۳	۴	۴	۴	۳
میانگین تعداد حرف اضافه	۵	۶	۴	۵	۵	۳	۵

جدول شماره ۶

همچنان که جدول شماره ۶ نشان می دهد، دانش آموزان طبقه اجتماعی بالا نسبت به دانش آموزان طبقه اجتماعی پایین در داستانهای تصویری اول و دوم از تعداد بیشتری واژه شامل اسم، صفت، قید و حرف اضافه استفاده کرده اند. کاربرد بیشتر این مقوله های دستوری تا حدودی

1. Lawton, D.

نشان‌دهنده آگاهی و مهارت بیشتر دانش‌آموان طبقه اجتماعی بالا در گفتار و نوشتارشان است که خود می‌تواند ناشی از مطالعه کتاب، مجله و روزنامه باشد. کاربرد گونه زبانی محدود در میان دانش‌آموزان طبقه اجتماعی پایین و کاربرد گونه زبانی گسترش‌یافته توسط دانش‌آموزان طبقه اجتماعی بالا را می‌توان به کمک برخی توصیف‌های زبانی آن‌ها از تصاویر دو داستان نشان داد:

الف. توصیف دانش‌آموزان از داستان تصویری اول شامل تصویر کودکی که در حال مسواک زدن و تصویر مسواک و خمیردندان:

مسواک زدن خوب است. زیاد شیرینی نخوریم و از دندانهایمان مواظبت کنیم..	}	طبقه اجتماعی پایین
دندانهای خود را در سه نوبت، صبح و ظهر و شب، مسواک بزنید مسواک و خمیردندان دوست بچه‌ها هستند.		

ب. توصیف دانش‌آموزان از داستان تصویری دوم شامل تصویر بازی فوتبال بچه‌ها در کوچه و تصویر اصابت توپ به شیشه پنجره یک ساختمان و شکستن آن:

نباید توپ را به شیشه زد. فوتبال ورزش خوبی است ولی شیشه شکستن بد است.	}	طبقه اجتماعی پایین
کوچه جای بازی نیست. بچه‌ها سعی کنند در محلهای مخصوص بازی بچه‌ها، تفریح و بازی کنند.		

با توجه به ساختار جمله‌ها می‌توان گفت که حتی توصیف‌های زبانی طبقه اجتماعی پایین محدود و بافت وابسته است، در حالی که توصیف‌های طبقه بالا کلی‌تر و گونه زبانی آنها کمتر وابسته به بافت بوده و از مهارت و روانی خاصی برخوردار است. همچنین جدول شماره ۶ نشان می‌دهد که در طبقه اجتماعی بالا، دخترها نسبت به پسرها از واژگان شامل اسم‌ها و ضمایر و... به میزان بیشتری استفاده می‌کنند، در حالی که در طبقه پایین پسرها نسبت به دخترها از تعداد بیشتری از واژگان یادشده سود می‌برند. چنین واقعیتی شاید ناشی از نقش پیچیده‌تر دختر در خانواده‌های طبقه پایین باشد که به علت زیادی فرزندان، تا حدودی نقش مادری و سرپرستی سایر برادرها و خواهرهای کوچکتر از خود را به عهده دارند و به این ترتیب کمتر می‌توانند به درس و تحصیل خود بپردازند.

طبقه اجتماعی ضمایر متصل	طبقه بالا (درصد)	طبقه پایین (درصد)
من	۲۰٪	۰٪
تو	۴/۷۵٪	۰٪
او	۵۱/۵٪	۱۸/۸٪
ما	۰٪	۲۹٪
شما	۲/۴٪	۰٪
آنها	۲۱/۴٪	۵۲٪

جدول شماره ۷

جدول شماره ۸ کاربرد ضمایر شخصی متصل را در دو طبقه اجتماعی بالا و پایین به دست می‌دهد.

طبقه اجتماعی	طبقه بالا (درصد)	طبقه پایین (درصد)
ضمایر متصل		
م	۳/۷	۱/۸۵
ت	۱۰	۶/۵
ش	۶۲/۴	۵۵
مان	۲/۹	۱۴/۴۵
تان	۱/۷	۸
شان	۱۹/۳	۱۴/۴

جدول شماره ۸

با توجه به جدول‌های شماره ۷ و ۸ می‌توان نتیجه گرفت که دانش‌آموزان طبقه بالا، بیشتر از ضمیر سوم شخص مفرد «او» استفاده می‌کنند و پس از آن، ضمیر سوم شخص جمع «آنها» و نیز، ضمیر اول شخص مفرد «من» در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که در تحقیقات انجام‌شده، ضمیر اول شخص جمع «ما» کمترین درصد را در این طبقه به خود اختصاص می‌دهد. از سوی دیگر، کاربرد ضمایر شخصی منفصل در میان طبقه پایین نشان می‌دهد که ضمیر اول شخص جمع «ما» جلب نظر می‌کند؛ و بالاخره ضمیر سوم شخص مفرد «او» در درجه سوم اهمیت قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که در این طبقه کاربرد ضمایر «من»، «تو» و «شما» کمترین درصد را به خود اختصاص می‌دهد.

از آنجا که کاربرد ضمیر اول شخص مفرد «من» در میان گویشوران طبقه بالا در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد و نیز کاربرد ضمیر اول شخص جمع در میان سخنگویان طبقه پایین همین مرتبه را اشغال می‌کند، می‌توان ارتباط نتایج به دست آمده را با توالی‌های خودمحور و توالی‌های

جامعه محور مطرح نمود که این مورد با نظریه برنشتاین، در مورد استفاده بیشتر طبقه بالا از ضمیر اول شخص مفرد و نیز، استفاده فراوان تر طبقه پایین از ضمیر اول شخص جمع، کاملاً تطابق و هماهنگی دارد.

با بررسی جدول شماره ۸ می توان چنین نتیجه گرفت که دانش آموزان طبقه بالا، بیشتر از ضمیر متصل سوم شخص مفرد «ـش» استفاده می کنند؛ زیرا بیشترین میزان درصد را به خود اختصاص داده اند. پس از آن، ضمیر متصل سوم شخص جمع «ـشان» و سپس ضمیر متصل اول شخص مفرد «م» به ترتیب، دارای کاربرد هستند. قابل توجه است که این موارد با نتایج به دست آمده در مورد ضمائر منفصل در طبقه بالا هماهنگی دارد. با استفاده از ضمائر متصل در میان دانش آموزان طبقه پایین نشان می دهد که ضمیر سوم شخص مفرد «ـش» بیشترین درصد را به خود اختصاص می دهد و پس از آن، ضمائر مستقل «مان» و «شان» در مرحله دوم اهمیت قرار می گیرند. نکته قابل توجه این است که استفاده از ضمیر اول شخص مفرد «ـم» کمترین درصد را به خود اختصاص می دهد. این مورد نیز، با نظریه برنشتاین در مورد استفاده بیشتر سخنگویان طبقه پایین از ضمیر اول شخص جمع به جای اول شخص مفرد به «ـم» مطابقت دارد.

بررسی دقیق جدول ها و نتایج به دست آمده در این پژوهش، تطابق و هماهنگی نسبی آنها را با نظریه برنشتاین، مبنی بر کاربرد گونه زبانی محدود توسط طبقه پایین و نیز، کاربرد گونه زبانی گسترش یافته به وسیله طبقه اجتماعی بالا نشان می دهد. در نظریه برنشتاین کاربرد گسترده تر اسم توسط دانش آموزان طبقه بالا در مقابل کاربرد فراوان تر ضمیر، به وسیله دانش آموزان طبقه پایین مطرح است. تحقیقات انجام شده ما در چهار دبستان ابتدایی شهر مشهد نشان می دهد که دانش آموزان طبقه بالا، بیش از دانش آموزان طبقه پایین از اسم استفاده می کنند که این مورد با نظریه برنشتاین مطابقت دارد؛ ولی لازم به یادآوری است که با توجه به

نتایج به دست آمده، کاربرد فراوان تر ضمیر توسط دانش آموزان طبقه پایین در زبان فارسی صادق نیست. البته به دست آمدن چنین نتیجه‌ای چندان هم غیرعادی به نظر نمی‌رسد، زیرا، تا حدودی ناشی از کاربرد ضمائر شخصی در زبان فارسی است. با مقایسه ضمائر شخصی مفصل در زبان فارسی. من، تو، او، ما، شما و ایشان، با ضمائر شخصی در زبان انگلیسی که عبارتند از، you، she، it، he، we، they، می‌توان نتیجه گرفت که ضمیر سوم شخص مفرد در زبان فارسی تنها دارای یک صورت است در حالی که همین ضمیر در زبان انگلیسی به سه صورت "he" برای نشان دادن جنس مذکر، "she" برای جنس مؤنث، و بالاخره "it" برای شیء و گاهی برای حیوان به کار می‌رود.

در تحلیل داستان نویسی، دانش آموزان در طبقه اجتماعی بالا در مقایسه با دانش آموزان در طبقه پایین، برای نامیدن شخصیت‌های قصه خود، به میزان بیشتری از اسم‌های خاص استفاده نمودند و به این ترتیب سعی داشتند که گونه زبانی گسترش یافته خود را در گفتار و نوشتار، به طور واضح و صریح به کار گرفته و با مهارت و روانی بیشتر مطالب خود را طرح نمایند. به هر حال به کارگیری ضمائر کمتر در هر دو گروه اجتماعی بالا و پایین قابل توجه است، چرا که به نظر می‌رسد دانش آموزان هر دو طبقه، به ناچار برای مشخص نمودن جنسیت در داستان، اعم از پسر و دختر یا مرد و زن، باید یا از خود واژه‌های مزبور استفاده می‌کردند، و یا برای آن واژه‌ها، اسم‌های خاصی را به کار می‌بردند.

با آنچه که با بیان آماری نشان داده شد، می‌توان نتیجه گرفت که دانش آموزان در خانواده‌های طبقه بالا نسبت به دانش آموزان در خانواده‌های طبقه پایین به لحاظ آگاهی و توانایی علمی و نیز توجه بیشتر والدین در امر آموزش و تحلیل، از گونه زبانی گسترش یافته‌ای بهره‌مند می‌گردند و در نتیجه از نظر اطلاعات عمومی و مهارت و روانی در کاربرد

گونه زبانی خود در گفتار و نوشتار، در رده بالاتری قرار می گیرند. ولی به هر حال، چنین طرح بندی زبانی ناشی از اختلافات اجتماعی، اجباراً ثابت و غیر قابل تغییر نیست، بلکه مربیان آموزشی و آموزگاران می توانند با توجه به حقایق بالا، با نگاهی آگاهانه و از طریق برنامه ریزی درست، سعی در پر کردن این خلاء زبانی ناشی از اختلافات اجتماعی داشته باشند، به گونه ای که دانش آموزان طبقات محروم جامعه نیز به تدریج به گونه زبانی گسترش یافته دست یابند.

کتابنامه

1. Bernstein, Basil. *Class, Codes and Control*: Vols. 1.2 & 3. Routledge & Kegan Paul, 1975, pp. 76. 142. 252. 257. 297.
2. Fasold, Ralph W., *Sociolinguistic of Language*, USA: Cambridge, Basil Blackwell Inc, 1990, p. 118. 121-123.
3. Fowler, Roger. 1977, *Linguistics and the Novel*, London and New York: Routledge & Kegan Paul, p. 115.
4. Haliday, M. A. K. 1978, *Language as Social Semiotic*, Great Britain: Edward Arnold, pp. 205-10.
5. Hawkins, P. R. 1973. *Social Class, the nominal group & reference*. In *Code, class and Control*. Vol. 2. Routledge & Kegan, p. 178.
6. Hudson, R. A. 1980, *Sociolinguistics*, Cambridge University Press, pp. 204-20.
7. Hughes, Susan E. 1992, *Expletives of Lower-working Class Woman, Language in Society*. Vol. 21, No 2. USA: Cambridge University Press, p. 4.
8. Jahangiri, Nader. 1992. *Some Sociolinguistic Aspects of Persian Language, Pan-Asiatic Linguistics*. Vol. 3. Thailand, Bangkok: Chulalong Korn University, pp. 1393-1400.
9. Lawton, D. 1964. *Social Class Language differences in group discussion*. In *"Language and speech."* July-September, p. 108.
10. Milroy, Lesley and Milroy, James. 1992, *Social Network and Social Class. Language in Society*, Vol. 21.No-1. USA: Cambridge University Press, p. 100.
11. Romaine, Suzanne. 1982, *Sociolinguistic Variation in Speech Communities*, London: Edward Arnold Ltd, p. 51.
12. Turner, G. P. 1973. *Social Class and Children's Language of Control at*

age five and age seven. In Code, Class and Control, Vol. 2. Routledge & Kegan Paul, p. 321.

13. ____ & Picvance, R. E. 1973. Social class differences in the expression of uncertainty in five year old children. In class and Control. Vol. 2. Routledge & kegan Paul, p. 108.

یادگیری زبان از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی

از آن‌جا که زبان‌شناسی اجتماعی بر ویژگی‌های عینی و واقعی کاربرد زبان توجه دارد، بنابراین دارای اهمیت عمده‌ای در نظریه همگانی زبان است. زبان‌شناسی اجتماعی در ارتباط با ساختار زبان فرضیه‌های متعددی ارائه کرده است. درک عمیق مسائل یادگیری زبان اول و دوم به‌ناچار توجه به موضوع متغیرهای زبانی را طلب می‌کند. به عبارت دیگر برای ترسیم تصویر دقیق کنش‌های زبانی همزمان باید گونه‌های زبانی را در قالب متغیرها که در واقع منعکس‌کننده ویژگی‌های در زمان و در حال تغییر در هر برش زمانی‌اند، دقیقاً مدنظر داشت. بنابراین یادگیری و آموزش زبان دوم به‌ناچار این طیف گونه‌ای زبانی را باید دربرگیرد. یافته‌های زبان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهد که عواملی مانند سن، موضوع و مجموعه متنوع دیگری از عناصر کنشی در یادگیری و آموزش زبان دوم عوامل مؤثری به حساب می‌آیند. از این‌رو امروزه متغیرهای بیرونی زبانی مانند عناصر اجتماعی و ویژگی‌های قومی، که زمانی فرازبانی تلقی می‌شدند، برای نشان دادن ارزش‌های زبانی مانند «چگونه»، «چه وقت»، «با چه کسی» و «در چه موقعیتی»، در یادگیری و آموزش زبان دوم به‌طور فزاینده‌ای مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این مقاله سعی دارد که رابطه بین

گونه‌های اجتماعی و شاخص‌های مؤثر در یادگیری زبان دوم را نشان داده و سپس هر یک از عناصر را معرفی و مورد توجه قرار دهد. چارلز فیلمور^۱ زبان‌شناس آمریکایی می‌گوید که دستورنویسان به‌ناچار باید زبان را در قالب مطلوب‌سازی در یک جامعه زبانی یک‌دست و ایستا که در جهان واقعی وجود خارجی ندارد مورد تحلیل قرار دهند، و یا چنان وانمود کنند که هدف واقعی تحلیل زبانی بررسی یک گونه خاص، یعنی گونه زبانی خود دستورنویس است. اما چنین برداشت‌هایی از تحلیل زبانی با مشکلات عمده‌ای روبرو شد. به این ترتیب دستورنویسان دریافتند که نظریه دستوری باید بافت‌های بزرگ‌تر از جمله را با در نظر گرفتن بسیاری از عوامل مربوط به جریان ارتباط زبانی، نقش‌کنش‌های زبانی و بالأخره موقعیت‌های زبانی مورد تحلیل قرار دهد. به این ترتیب مفاهیمی مانند دستوری بودن^۲ و خوش ساخت بودن^۳، بدون پرداختن به جزئیات تأثیرات متقابل اجتماعی در یک محاوره زبانی، رفته رفته اعتبار خود را از دست داد.

توانش ارتباطی^۴ که دل‌هایمز^۵ مطرح می‌کند، در واقع عبارت است از دانش استفاده از عناصر و واقعیت‌های زبانی متناسب با موقعیت بیرونی در قالب توانایی در تشخیص: الف. گونه‌های مختلف رفتار زبانی، ب. نقش‌های مختلف ارتباط زبانی و بالأخره ج. سطوح مختلف موقعیت‌های اجتماعی که متناسب با آن یک گونه خاص زبانی می‌تواند به کار رود. این عوامل شامل تشخیص هویت فرستنده پیام، دریافت‌کننده پیام، گونه زبانی مشترک بین سخنگو و شنونده، موضوع، محتوای پیام، شکل زبانی شده پیام، وضعیت یا موقعیت اجتماعی و بالأخره نقشی که پیام در آن موقعیت اجتماعی خاص داراست، می‌شود.

فیلمور نقش اعمال ارتباط زبانی را به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌کند:

1. Filmore, ch.
2. Grammaticality.
3. Well formedness.
4. Communicative competence.
5. Hymes, D.

۱. توجه به مخاطب، که شامل تشخیص جایگاه خود به عنوان فرستنده پیام و وقوف دریافت‌کننده پیام به این‌که مورد خطاب واقع شده است.

۲. اطمینان از حصول نتیجه، به ترتیبی که فرستنده پیام از دریافت و درک موضوع پیام به وسیله دریافت‌کننده اطمینان یابد.

۳. داشتن رابطه اجتماعی، که در آن شخص سعی می‌کند با دیگران از راه زبان رابطه اجتماعی برقرار کند.

۴. نشان دادن امیال و احساسات، که این کار به کمک انتخاب واژگانی، قراردادادن تکیه بر جای خاصی در زنجیره گفتار، لحن کلام و سرعت ادای آن و مانند این‌ها صورت می‌گیرد.

۵. تأثیرگذاری و برانگیختن مخاطب، که با تأثیر فرستادن یک پیام بر احساسات و اعمال و یا درک دریافت‌کننده همراه است.

۶. ارجاع دادن پیام، که وابسته به محتوای موضوعی پیام است. یعنی آنچه گوینده قصد گفتن آن را دارد و دریافت‌کننده قادر به درک آنست.

۷. شاعرانه شدن پیام، که نظر دریافت‌کننده پیام برحسب احساسی که از شکل و طریق خاص فرستادن پیام در او انگیزته می‌شود را شامل می‌گردد.

۸. و بالأخره موقعیت حاکم بر محیط ارتباط زبانی که به درک طرفین از وضعیت و یا موقعیت اجتماعی مربوط است و به انتخاب گونه زبانی متناسب با آن منجر می‌شود.

به این ترتیب به‌طور دقیق نشان داده شد که متناسب بودن انتخاب واژگانی، عناصر به اصطلاح فرازبانی و پاره‌ای فرآیندهای صرفی و نحوی از طریق توجه به طبیعت عمل ارتباط زبانی مشخص می‌شود. بنابراین با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن است که تصور زبان به عنوان

پدیده‌ای خودمحور و صرفاً وابسته به ساخت، غیر واقعی است، و بحث درباره‌ی دستوری که شامل مجموعه‌ای از قوانین ساختاری است که بی‌نهایت جملات دستوری به دست می‌دهد، کم‌اعتبار است.

جون روبین^۱ در بحث جالبی در این مورد که یک زبان‌آموز موفق چه تدابیری را به کار می‌بندد؟ می‌گوید: زبان‌آموز می‌داند که برای درک درست و کامل یک پیام کافی نخواهد بود که صرفاً به دستور زبان یا به شکل صرفاً ساختاری گفتار بپردازد، بلکه لازم است که به بافت عمل گفتاری، به رابطه‌ی میان سخنگو و شنونده، به قوانین حاکم بر گفتار و حالت‌های آن نیز توجه دقیق داشته باشد. بنابراین اگر یادگیری زبان در واقع کسب توانش ارتباطی همراه توانش ساختاری زبان است، پس باید به ناچار موقعیت‌های متنوع اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم تا بتوانیم برداشتی درست از موقعیت‌های اجتماعی حاکم بر ارتباط زبانی که در آن یک پیام فرستاده می‌شود، داشته باشیم.

سوزان اروین-تریپ^۲ در مقاله‌ای تحت عنوان توانش زبانی اجتماعی کودکان و تفاوت‌گوشی می‌گوید: توانش در گفتار شامل توانایی به کار بردن گفتار متناسب با شرایط است و زمانی که در فرستادن پیام این تناسب گفتار با محیط اجتماعی وجود نداشته باشد، گفتار غیرطبیعی و نادرست است. مانند این که شخصی گفتار کودکان را در مواجهه با همه به کار گیرد و یا گفتار کودکان را همراه با گفتار رسمی به طور غیرمتناسب در ارتباط روزانه داشته باشد. یا از گفتار رسمی در تمام موقعیت‌های اجتماعی و با تمام مخاطبین به طور یکسان استفاده کند، در حالی که در آن زبان طیفی از گونه‌ها زبانی وجود داشته باشد که در موقعیت‌های خاص به طور متناسب به کار گرفته شود. بنابراین تغییر گونه‌ی زبانی به تناسب موقعیت و در جایی که شرایط اجتماعی، وضعیت، مخاطب و موضوع

1. Rubin, J. 2. Ervin-Tripp, S.

تعیین‌کننده باشند، می‌تواند انعکاس تغییر نقش یا منظور در یک کنش متقابل گفتاری باشد. به عبارت دیگر متغیرهای موجود بین این گونه‌ها می‌تواند عناصر ممیز زبانی به حساب آیند که به کمک آن منظور یا معنی اجتماعی تمیز داده می‌شود. به این ترتیب در یک تبادل زبانی، اعمال و رویدادهای مختلف گفتاری به کمک تغییر در بسامد متغیرهایی که از نظر اجتماعی ممیزاند، می‌تواند مشخص شود. پس معلوم می‌شود که توانش هر سخنگویی گونه‌های منظم متعددی را دربر می‌گیرد. ما هرچه بیشتر گفتار را در شرایط طبیعی آن مورد تحلیل قرار دهیم با موارد بیشتر متغیرهای زبانی منظم در گفتار سخنگویان برخورد خواهیم کرد. این متغیرها منعکس‌کننده عینیت‌های زبانی مانند چه کسی سخن می‌گوید، کجا سخن می‌گوید، و چه شرایط اجتماعی برگفتار حاکم است؟ موضوع مورد بحث چیست؟ و روابط اجتماعی سخنگو و مخاطب می‌باشد. به عقیده سوزان اروین-تریپ اولین ویژگی‌های اجتماعی که در یادگیری زبان دوم تظاهر می‌کند، در قالب شرایط اجتماعی پایه‌ای و تفاوت‌های مخاطبین است.

۵. ادنیس. آر. پرستون^۱ در ارتباط با یادگیری زبان دوم می‌گوید: در گذشته بررسی مسائل یادگیری زبان دوم عمدتاً بر ویژگی‌های ذهنی زبان‌آموز و به میزان تأثیر توانش زبان اول زبان‌آموز بر یادگیری زبان دوم او بود. بررسی طرز تفکر، استعداد، شخصیت و محرک زبان‌آموز هم از جمله عناصر ذهنی بودند که به همان اندازه مورد بررسی قرار می‌گرفتند. لکن بررسی‌های نوین علاوه بر تحلیل ساختاری، تأکید فراوانی بر بافت به اصطلاح فرازبانی یادگیری زبان دوم می‌کند و در این راستا، توصیف بسیار دقیق، طبقه‌بندی و تعبیر داده‌ها را به زبان‌آموز مدّ نظر دارد.^۲

۶. بنابراین اگر زبان‌آموزان زبان دوم نه فقط کسب‌کنندگان قواعد

1. Preston, R. D.

ساختاری‌اند بلکه رفتار اجتماعی ممیز زبانی را نیز باید بیاموزند، پس محققین باید مهارت‌های زبانی - اجتماعی و قوم‌نگارانه نیز داشته باشند تا بتوانند توانش ارتباطی گویندگان بومی زبان و دانش کامل هردو زبان و توانش ارتباطی زبان اول و دوم را مورد بررسی قرار دهند.

از آنجا که سخنگوی بومی نمی‌تواند براساس صرف شم زبانی ساختاری خود در مورد دستوری‌بودن جملات اظهار نظر قطعی کند، چرا که متناسب بودن جملات صرفاً مبتنی بر ساخت دستوری نیست، بنابراین برای به دست دادن روش‌های معتبر یادگیری زبان دوم بررسی دقیق و جدی پیچیدگی‌های زبانی - اجتماعی و قوم‌نگارانه، با تشخیص جایگاه، توصیف، تعبیر روابط صورت و نقش، درصدها شکلی که زبان‌آموز با آن روبه‌روست، الزامی است.

پرستون گونه‌های زبانی را براساس دو مقوله طبقه‌بندی می‌کند: الف. قواعد متغیرها. این باور وجود دارد که وضعیت روانی زبانی یک واقعیت زبانی به بهترین وجه در قالب یک قاعده نشان داده می‌شود. هرچه این قاعده دقیق‌تر، اقتصادی‌تر و فراگیرتر باشد، شباهت آن به ساختار شناختی توانش زبانی بیشتر خواهد بود. قواعد زبانی طبیعتاً مطلق‌اند. و در همه جا کاربرد دارند. ب. صورت‌های پویا. که در واقع ملهم از نظریه معروف موجی است که براساس این نظریه، گونه‌های زبانی همزمان در واقع نتیجه گسترش تغییر قاعده‌ها برحسب زمان‌اند. بنابراین سخنگو باید دستورهای زیادی را در دسترس و امکان خود داشته و دارای توانایی به کارگیری مکانیسمی باشد که جابه‌جا کردن گونه‌های زبانی را در پاسخ به محیط اجتماعی متغیر و انتخاب متناسب زبانی برای وی امکان‌پذیر کند. پرستون عوامل مؤثر در کنش متقابل زبانی را به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌کند: عناصر کنش متقابل شامل روابط بین افراد است و از صرف هویت و وابستگی‌های بین‌گوینده و مخاطب فراتر رفته و در زمان و مکان اتفاق می‌افتد. کنش متقابل زبانی دارای محتوایی است که از محتوای

زبانی محض و معنای وابسته به ساختار فراتر می‌رود و منظور و مقصودی را می‌رساند و نتیجهٔ بارز کنش متقابل اجتماعی است.

عناصر کنش متقابل زبانی مجموعه‌ای را شامل می‌شوند که همراه ساختار زبانی نقش تعیین‌کننده در ارتباط زبانی دارند و عبارتند از:

۱. محیط زبانی^۱. برای یک ارتباط زبانی دو عنصر عمدهٔ زمان و مکان لازم است:

۱. الف. زمان. زمان خود تعیین‌کنندهٔ نوع انتخاب از یک مجموعه امکانات رفتار زبانی است. مثلاً زمان صبح، با خود انتخاب متناسبی برای گفتن مثلاً «صبح بخیر» خواهد داشت. زمان همچنین می‌تواند تأثیر عمده‌ای بر روی روابط پیچیدهٔ متغیرهای دیگر داشته باشد مثلاً معلم در کلاس زمان مناسبی را به خود اختصاص می‌دهد که با زمانی که بعد از کلاس با دانشجویان خواهد داشت، متفاوت است. به عبارتی وجود کلاس حقوقی را برای معلم فراهم می‌کند که استفاده از زمان بیشتر یکی از آن‌هاست. معلم، ممکن است بخشی از زمان اختصاص یافته به خود را صرف گفتار رسمی‌تر کند و بخش دیگر را به گفتار غیررسمی اختصاص دهد.

لانه‌گیری زمان اجتماعی فرهنگی در دستگاه دستوری زبان دقیق است. البته مقولات زمان و وجه و برداشت‌های مختلف فرهنگی از زمان مقولات یکسان جهانی نیستند. جامعهٔ فرهنگی وجود دارد که در آن زمان مقوله‌ای دارای مقدار و قابلیت اندازه‌گیری نیست. زمان چیزی است که وقتی محصول به عمل آمد و گوسفندان رشد کردند به وقوع می‌پیوندند یا در پاره‌ای جوامع سخنگویان پیوسته زمان حاضر را ادامهٔ زمان گذشته می‌دانند و به‌طور خودآگاه این پیوستگی و تداوم را در ذهن دارند. استفاده از زمان و نوع خاص برداشت از آن در فرهنگ‌های مختلف بر

1. setting.

روی فعل و یا هر بخش دیگری از دستگاه دستوری تأثیر عمده ندارد ولی قطعاً در جنبه‌هایی از توانش ارتباطی آن‌ها ظاهر می‌شود. سه مقوله الگوی زمان^۱، زمان دارای تقسیم‌بندی واقعی و دقیق^۲ و زمان ثابت گرفته‌شده غیردقیق^۳ در این راستا هستند. الگوی زمان به این معناست که در یک فرهنگ خاص مثلاً انجام اموری را در مدت زمان معینی قابل انجام بدانند، که این ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت باشد. زمان دارای تقسیم‌بندی، در واقع نشان‌دهنده نوع تقطیع زمان و اندازه‌های آن در یک جامعه فرهنگی است. لکن زمان ثابت‌شده غیردقیق نوعی تلقی عمومی از زمان است. مثلاً بگوییم «باش الان برمی‌گردم» منظور این است که زود برمی‌گردم نه این‌که در همین لحظه گفتن جمله برمی‌گردم. از سه مقوله زمانی بالا زمان غیردقیق و ثابت بین فرهنگ‌ها از همه متفاوت‌ترند. مانند مفهوم شب چهارشنبه که در بعضی نقاط کشورمان به تعبیر عصر چهارشنبه و بعضی جاهای دیگر به اعتبار عصر سه‌شنبه است. به این ترتیب زبان‌شناسی اجتماعی زمان نشان می‌دهد که نه فقط مفاهیم و گرایش‌ها فرهنگی متضاد بلکه روابط بنیادی صورت-نقش در یک دستور به‌ویژه در بررسی دستگاه‌های زبانی در حال تغییر و ظهور تازه‌اند.

۱. ب. مکان. شاید مکان حتی بیش از زمان قدرت تعیین‌کنندگی زبانی داشته باشد. مکان در پاره‌ای موارد چنان باگفتار پیوسته است که در واقع نوع زبان مورد انتخاب را برای سخنگو تعیین می‌کند. مانند زمان، مکان نیز مفهوم فرهنگی متغیری دارد. مفاهیمی مانند فاصله، اطراف، مرز، منطقه و مانند این‌ها در جزئیات و شکل تصویری مفاهیم در فرهنگ‌های مختلف متفاوتند. خانه به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مکان‌ها در فرهنگ مختلف دارای تعابیر کم و بیش غیرمنتظره بر یکدیگرند. در

توصیف زبانی مکان، متغیرهای فراوانی وجود دارد. مثلاً برای توصیف یک آپارتمان ویلیام لابو^۱ سه نوع تلقی را معرفی می‌کند: (۱) نقشه‌ای^۲. آپارتمان در محوطه‌ی عظیمی قرار گرفته اگر از بالا به پایین نگاه کنید شبیه دو ستون است که از میان یک مربع گذشته باشد و ... (۲) حقیقی^۳؛ ورودی آپارتمان به آشپزخانه باز می‌شود و از یک راهرو به اطاق نشیمن وصل است و از آنجا به اطاق خواب‌ها می‌رود و ... (۳) گردش^۴؛ وقتی درب را باز می‌کنید وارد یک محوطه‌ی ۵×۵ می‌شوید، وقتی از آنجا رد شدید وارد حال اصلی می‌شوید در طرف راست‌تان اتاق بچه‌ها واقع است و ... براساس تحقیقات لابو، در جامعه غربی، بیشترین نوع نگرش به مکان از نوع گردش^۵ و کم‌ترین آن از نوع نقشه‌ای است.

۱. ج. طول گفتار^۵. وقتی نوبت سخن گفتن در یک جمع به یک شخص می‌رسد او تا چه مدتی باید سخن بگوید؟، گفتار چگونه باید قطع شود، و چگونه دوباره آغاز گردد؟ در یک کنش متقابل زبانی طول گفتار هر یک از طرفین یکی دیگر از تابع‌های فرهنگی است. در طول گفتار شنونده ممکن است پیوسته از طریق علائم زبانی مانند، بلی، درست است، البته، و یا با رفتار غیرکلامی مانند تکان دادن سر و یا نگاه کردن به سخنگو او را تشویق به ادامه گفتار نماید، یا گوینده ممکن است با علائم زبانی مانند، متوجه شدید؟، فهمیدید؟ گوش می‌دهید؟ و یا استفاده از نشانه‌های زیر زنجیری و یا رفتار غیرکلامی توجه شنونده را به گفتار خود معطوف نگه دارد. این‌ها روش‌های ویژه کنش متقابل زبانی‌اند که از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت دارند. طول گفتار مثل پر حرف بودن می‌تواند یک نشانه فرهنگی باشد. بازکردن^۶ و طولانی کردن جملات برای فرستادن

1. Labow, W. 2. Map. 3. Existential. 4. Tour. 5. Length.
6. Elaborated Messege.

یک پیام در مقابل کوتاه کردن^۱ سخن و به حداقل رساندن آن نیز مسئله فرهنگی دیگری است.

۱. د. اندازه^۲. وقتی تعداد زیادی سخنگو در یک جا جمع می شوند، طبیعتاً باید قاعده‌ای بر گفتار آن‌ها با یکدیگر وجود داشته باشد که با قاعده حاکم بر گفتار دویا سه نفر باهم تفاوت دارد. کار تحقیقی چندانی بر روی اندازه گروه‌هایی که با هم سخن می‌گویند انجام نشده است. بعضی بررسی‌ها نشان می‌دهد که در رفتار زبانی گروهی، در آمریکا سیاه‌پوستان از نظر فیزیکی فعال‌ترند و سعی در رساندن پیام خود به هر شکل ممکن را دارند، در حالی که سفیدپوستان کم‌تحرک‌اند و به چشمان فرستنده پیام نگاه می‌کنند.

۲. محتوا^۳. به عنوان بعد شناختی تأثیر محیط در قالب سه مقوله موقعیت^۴، موضوع^۵، و نوع^۶ بررسی می‌شود.

۲. الف. موقعیت. موقعیت‌ها فهرست بازی از انواع حوادث محدودند که در یک فرهنگ اتفاق می‌افتند. موقعیت‌ها می‌توانند با نوع گفتار منطبق شوند. آرجایل^۷ و فورن‌هام^۸، موقعیت را نوعی رویارویی اجتماعی می‌نامند که اعضاء یک جامعه فرهنگی با آن آشنا هستند. اگرچه موقعیت‌ها می‌توانند عناصر یکسان جهانی مانند، تناسب، مکان، تعداد شرکت‌کننده و مانند این‌ها داشته باشد ولی، نقش و نوع عناصر در هر فرهنگ جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. بعضی موقعیت‌ها ممکن است در رفتارهای انسانی به‌طور جهانی وجود داشته باشند ولی همان موقعیت‌ها نیز به‌خاطر مرزها و معانی و استفاده‌های متفاوت، جداگانه بررسی می‌شوند. از دیدگاه قوم‌نگاری^۹ رفتار که شامل رفتار زبانی نیز می‌شود. در درون موقعیت‌ها، معنای و مرزهای خود را می‌یابد. توانایی

1. Restricted message. 2. Size. 3. Content. 4. Situation.
5. Topic. 6. Genre. 7. Argyle. 8. Frunham.
9. Ethnography.

سخنگویان که به تناسب موقعیت به ترتیبی رفتار کنند که با انتظارات طرف مقابل سازگاری داشته باشد، نشان‌دهنده این است که تمام امکانات فراهم می‌شود تا به مجرد روشن شدن هویت یک موقعیت به کار گرفته شود. در حالی که جملات از اسم‌ها و فعل‌ها و مانند آن ساخته می‌شود، موقعیت‌ها از اعمال اطلاع‌رسانی، درخواست کردن و ... به وجود می‌آید. موقعیت‌ها را می‌توان به مفاهیم و نقش‌هایی که از آن‌ها ساخته شده‌اند تحلیل کرد، ولی احتمالاً نمی‌توان آن‌ها را به همان صورت در اختیار معلم یا زبان‌آموز گذاشت. می‌توان گفت استفاده از موقعیت که شامل محتوای شناختی و مادی و ویژگی‌های سازنده‌اش می‌باشد، با مقایسه با موقعیت‌های مشابه در زبان اول زبان‌آموز، وسیله‌ای فوق‌العاده سودمند برای دست‌یافتن به توانش ارتباطی است. عناصر کنش متقابل زبانی کاملاً به هم وابسته‌اند. به مجرد شناسایی یک موقعیت می‌توان جزئیات آن را مورد بررسی قرار داد: چگونه رفتار زبانی ممکن است در آن موقعیت اتفاق بیفتد؟ احتمالاً چگونه گفتمانی^۱ در آن تحقق خواهد یافت؟ طرفین گفتمان چگونه نقشی باید داشته باشند؟ چنین اطلاعاتی می‌تواند به زبان‌آموز زبان دوم کمک شایسته‌ای نماید.

۲. ب. موضوع. موضوع یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال ساده‌ترین متغیرهاست. اهمیت زبان‌شناسی اجتماعی آن در حوزه تحلیل گفتمان و ارتباط زبانی قرار می‌گیرد و با اهمیت‌ترین عنصر سازمان آن است. موضوع، اغلب به عنوان مقوله‌ای که در گفتار شخص ظاهر می‌شود و پس از طرح شدن به پایان رسیده و موضوع دیگری آغاز می‌شود، تلقی می‌گردد. قوم‌نگاران موضوع را یکی از جنبه‌هایی که به کمک گفتمان خلق شده و تا مدتی ادامه می‌یابد، می‌شناسند. یک موضوع ثابت نمی‌ماند، بلکه به وسیله طرفین گفتمان تا آن زمان

1. Discourse.

که به گفتارشان ادامه می دهند، تداوم می یابد.

تعبیر دیگر موضوع بر مبنای دانش مشترک قرار دارد. بر این اساس موضوع عبارتست از دانش مشترک عمومی^۱ به اضافه اطلاعاتی که در هنگام گفتمان ارائه می شود و شامل مواد بافتی مانند زمان، مکان، محیط زبانی و نقش طرفین گفتمان است و براون^۲ آن را چهارچوب موضوع^۳ می نامد. به این ترتیب هر موضوع دارای آغاز، ادامه و بالأخره تغییر است. موضوع در یادگیری زبان دوم مقوله ای کاملاً شناخته شده برای تحلیل گران متقابل زبانی است.

۲. ج. نوع کلام. فهرستی از انواع کلام در هر فرهنگی وجود دارد که با مجموعه ای از رفتارها که متناسب با آنهاست، همراه می شود، مانند گفتار دوستانه، سخنرانی، داستان کوتاه، داستان بلند و مانند این ها. نوع کلام در واقع یک عمل مشخص ارتباطی را نشان می دهد که دارای یک منظور و مقصود مشترک عمومی می باشد و با این هدف است که به وسیله تمام دریافت کنندگان پیام در آن محیط زبانی فهمیده می شود. نوع کلام یک مقوله ارتباطی، دارای ساخت، معیار^۴ و محدودیت هایی برحسب قرارگرفتن عناصر و شکل محتوا است. تحلیل گران نوع کلام در بررسی متون «زبان برای مقاصد ویژه» نقش عمده ای دارند. بررسی های ساخت و توسعه انواع کلام بین زبانی در کنار بررسی و تحلیل گفتمان بین زبانی هر دو در آموزش و یادگیری زبان دوم مؤثرند.

۳. روابط اجتماعی^۵. رابطه میان شرکت کنندگان در یک گفتمان از سه طریق: این که آنها چقدر به هم نزدیک اند، همبستگی^۶، چه کسی کم و بیش قدرت^۷ بیشتر دارد؛ و بالأخره الگوی ارتباطی میان آنها چگونه است، در شبکه ارتباطی^۸ نشان داده می شود.

- | | | |
|-----------------------------|---------------|---------------------|
| 1. Shared mutual Knowledge. | 2. Brown, G. | 3. Topic Framework. |
| 4. Standard. | 5. Relations. | 6. Solidarity. |
| 7. Power. | | |
| 8. Network. | | |

۳. الف. همبستگی. رابطه همبستگی و قدرت می تواند میان سخنگو و مخاطب در همه جوامع تعیین کنندگی زبانی داشته باشد. این که سخنگو در مرتبه ای پایین تر، بالاتر و یا برابر مخاطب باشد انتخاب زبانی او را تعیین می کند. چنین روابطی در عین حال تحت تأثیر همبستگی یعنی درجه نزدیکی میان سخنگو و مخاطب نیز هست. زبان فارسی در این زمینه شاید وسیع ترین انتخاب های زبانی را به دست می دهد و به عنوان یک عامل عمده در یادگیری زبان دوم، همبستگی در هر دو سطح اجتماعی و فردی مؤثر است، چرا که زبان آموز به ناچار باید روابط همبستگی در زبان دوم را فراگیرد. عدم تشخیص این روابط و در نتیجه عدم توانایی در انتخاب زبانی متناسب زبان آموز زبان دوم را دچار مشکل خواهد کرد.

۳. ب. شبکه اجتماعی. تعداد و نوع ارتباطاتی که یک فرد با دیگران دارد، شبکه ارتباطاتی او را شکل می دهد. گروه های دارای چنین افرادی که باهم در ارتباط هستند، شبکه اجتماعی را می سازند. به اعتقاد بلومفیلد، تشابهات و اختلافات زبانی نتیجه مستقیم چنین ارتباطاتی است. تحلیل شبکه اجتماعی می تواند متغیرهای اجتماعی برای متغیرهای زبانی به دست دهد.

۳. ج. قدرت. در انتخاب الگوی زبانی تردیدناپذیر است. علی رغم این که ممکن است گاهی تحت تأثیر عامل همبستگی گونه زبانی مربوط به گروه فاقد قدرت به کار گرفته شود، لکن عموماً انتخاب الگوی زبانی بر پایه انتخاب گونه گروه غالب و دارای قدرت است. در چنین شرایطی به نظر می رسد که درجه پذیرش توزیع نقش اجتماعی و نقش زبانی در قالب روابط غیرمتقارن اجتماعی دارای ارزش قابل پیش بینی برای یادگیری زبان دوم باشد.

۴. نقش^۱، این که شخص با گفتاری که تولید می کند به دنبال چه منظوری است در تحلیل گونه های زبانی بسیار با اهمیت است. این تصور که دادن و گرفتن پیام تنها نقش یا حتی نقش اصلی زبان است، مورد قبول بسیاری از زبان شناسان نیست. همچنین این باور که حتی پیام های ساده در رابطه ای یک به یک با معنای ساختاری شان هستند از دیدگاه زبان شناسی غیر واقعی است. تفاوت های موجود در یک کنش عطفی^۲ و یا یک کنش تأثیری^۳، راه های متفاوت رمزی کردن پیامی که شخص قصد فرستادن آن را دارد و امکان استفاده های متفاوت از صورت های زبانی مقوله ای بسیار با اهمیت در یادگیری زبان دوم است.

۴. الف. منظور^۴. استفاده از نیروی کنش عطفی مستقیم ترین راه برای فرستادن پیام است، یعنی جمله ای که عناصر سازنده آن در مجموع مفهوم را برسانند. ولی در زبان اجباراً چنین رابطه ای که به یک میان صورت و معنی وجود ندارد و شخص ممکن است منظور خود را به شیوه های غیر مستقیم و متنوع دیگری بیان کند. چنین امکانی، پیچیده ترین شرایط را برای درک پیام به وسیله زبان آموز به وجود می آورد.

۴. ب. نتیجه و هدف^۵. نتیجه در واقع توافق نهایی و پذیرفته شده طرفین در یک کنش متقابل زبانی است. نتیجه می تواند با هدف اولیه طرفین مغایرت داشته باشد و در واقع نوعی به توافق رسیدن گروهی در درک یک پیام زبانی است، در حالی که هدف، تلقی فردی از پیام است. چنین وضعیتی که در آن گیرنده پیام نوعی درک نزدیک به هدف واقعی فرستنده پیام داشته و فرستنده آن را به عنوان نزدیک ترین درک به هدف خود بیابد و آن پیام را از جانب گیرنده درک شده تلقی کند، مقوله مهم دیگری در یادگیری زبان دوم است.

1. Function. 2. Illocutionary. 3. Perlocutionary. 4. Intend.
5. Outcome & goal.

۵. لحن^۱. لحن یا حالت یک کنش متقابل زبانی یکی از پیچیده‌ترین عناصر زبانی برای طبقه‌بندی است. زبان‌شناسان با تحلیل عناصری مانند سبک یا فاصله^۲ و حالت^۳ سعی بر طبقه‌بندی آن داشته‌اند.

۵. الف. سبک، فاصله. زبان‌شناسان و حتی غیر زبان‌شناسان، امروزه اعتقاد دارند که حتی یک سخنگوی یک زبانه از بیش از یک گونه زبانی استفاده می‌کند. این گونه‌های زبانی در واقع سبک‌های زبانی او را تشکیل می‌دهد. اروین^۴ (۱۹۸۴) سعی در تعریف سبک رسمی براساس چهار مقوله، که به گمان وی می‌توانند جهانی باشند، کرده است.

(۱) گونه رسمی ساختاری‌تر است (۲) گونه رسمی در کاربرد باثبات‌تر است. (۳) گونه رسمی بیشتر هویت اجتماعی را نشان می‌دهد تا هویت شخصی و (۴) گونه رسمی از کنش‌های متقابل زبانی دقیق‌تری انتخاب می‌شوند. به هر حال وجود سبک‌های زبانی مانند سبک رسمی، سبک خودمانی در غالب طیفی از گونه‌های زبانی در یادگیری زبان دوم دارای اهمیت زیادی است.

۵. ب. حالت. حالت‌های احساسی که در رساندن یک پیام ممکن است وجود داشته باشد و تأثیرات آن حالت‌ها از دیگر مقولات زبان‌شناسی اجتماعی است. حالت که بی‌شک در همه جملات وجود دارد به‌ناچار تأثیر معنایی خود را دارا است متأسفانه مقوله حالت در یادگیری زبان دوم مورد توجه قرار نگرفته است.

۶. شرکت در محاوره^۵. شرکت‌کنندگان در محاوره شامل فرستنده پیام، گیرنده پیام و گاهی شنونده غیرمخاطب، بسته به این‌که نسبت به یکدیگر دارای چگونه روابطی باشند، انتخاب‌های زبانی متنوعی را در فرهنگ‌های مختلف باعث می‌شوند. چنین ویژگی اجتماعی زبان به‌ناچار باید در یادگیری زبان دوم ملحوظ شود.

1. Tenor. 2. Distance. 3. Manner. 4. Irvin, J. T.
5. Participation.

بکرتون^۱ اعتقاد دارد که گونه‌ای که از طیف گونه‌ها برای استفاده انتخاب می‌شود، نتیجه عمل متناسب‌شدن زبان با محیط اجتماعی نیست، بلکه نتیجه غیرمستقیم به وجود آمدن رابطه صوری-نقشی در یک دستگاه در حال زبانی شدن است. صورت‌ها ابتدا به عنوان نتیجه تغییرات زبانی ظاهر می‌شوند و سپس نقش آن‌ها به دنبال می‌آید. نقش‌های جدیدی باعث بازسازی رابطه صوری-نقشی قبلی در دستور می‌شود.

بنابراین گونه‌های زبانی موجود در یک جامعه زبانی یا نتیجه استفاده بسیار کوتاه مدت از بیش از یک صورت برای نقشی واحد است؛ و یا ناشی از استفاده طولانی ترگونه‌های طیفی است که اساساً زیر دستوره‌ای یک دستگاه زبانی اند که با حرکت در زمانی به هم پیوسته شده و به کمک نقش‌های اجتماعی پابرجا می‌مانند. به این ترتیب وجود متغیرهای زبانی در دستگاه یادگیری زبان دوم را می‌توان به ویژگی‌های در حال شدن رابطه متقابل صورت و نقش نسبت داد.

پاره‌ای از پژوهشگران یادگیری زبان دوم مانند سلینکر^۲ و فروتن فلدر^۳ در مواجهه با گونه‌های زبانی، در حالی که می‌پذیرند که در گفتار سخنگویان در یک زمان واحد گونه‌های متعددی یافته‌اند، آن‌ها را نامنظم^۴ و گونه‌هایی را که در طول یک فاصله زمانی ظاهر شدند، به عنوان بی‌ثباتی^۵ می‌خوانند. برای آن‌ها عدم وجود نظم تنها در قالب خطا، معنی دار است. البته آن‌ها قبول می‌کنند که چنین خطاهایی ممکن است برحسب واقعیت‌های روانی، اجتماعی و سبکی توجیه شود. آن‌ها مکانیسم‌های زبانی اجتماعی را در توصیف گونه‌های منظم زبانی به کار نمی‌بندند و به نظر می‌رسد این مسئله را که گونه‌های همزمان ممکن است به راه‌های مستقیم با گونه در زمان مرتبط باشند، نادیده می‌گیرند.

1. Bickerton, D. 2. Selinker. 3. Fruen Felder. 4. Unsystematic.
5. Instability.

محقق دیگری به نام کراشن^۱ در سال ۱۹۸۱ مدل کنترل‌کننده^۲ را بر پایه وجود یک توانش زبانی دوگانه بنا نهاد. به عقیده وی زبان در یک محیط طبیعی به طور ناخودآگاه از طریق کاربرد آن کسب می‌شود و در یک کلاس درس از طریق بررسی دستور آن به طور «خودآگاه» یاد گرفته می‌شود. این نظریه با عقیده ویلیام لایو در ارتباط با یادگیری در سطحی پایین‌تر و یا بالاتر از سطح آگاهی مطابقت دارد. به اعتقاد کراشن، نقش زبان آموخته شده این است که کنش زبانی را کنترل کند و یا تنها زمانی امکان‌پذیر است که زمان کافی برای تمرکز بر پیام نه معنی داشته باشد. براساس این مدل یادگیری تنها از طریق ارائه داده‌های قابل درک در سطحی که برای زبان‌آموز قابل فهم است و از طریق ارائه نشانه‌های متنوع که کمی بالاتر از توانش زبانی زبان‌آموز باشد، پیشرفت می‌کند داده‌ها ممکن است با عملکرد صافی‌های اجتماعی که میان زبان‌آموز و داده‌ها سدی قرار می‌دهد، دچار وقفه شود، در واقع اساس نظریه کراشن بر تمایز میان کنش کنترل‌شده و کنش کنترل‌نشده قرار دارد. به همین جهت پاره‌ای آن را مدل دانش دوگانه می‌نامند.

پژوهشگر دیگری به نام تارونه^۳ در سال ۱۹۸۳، یک مدل توانش طیفی و پیوسته را معرفی کرد. این مدل ملهم از کارهای ویلیام لایو و عده‌ای دیگر از زبان‌شناسان اجتماعی مقداری^۴ بود. این مدل گونه‌های زبانی را در راستای بُعد سبکی مورد بررسی قرار می‌داد. تارونه در بررسی‌هایش توضیحات کراشن را که پاره‌ای از صورت‌ها ممکن است کسب شوند و دیگر صورت‌ها آموخته شوند، رد کرد.

الیس^۵ زبان‌شناس دیگری است که در سال ۱۹۸۷ مدل توانش متغیرها را برای یادگیری زبان دوم طراحی نمود. الیس نظریه پویای بیلی و

1. Krashen, S. D. 2. Monitor Model. 3. Tarone, E.
4. Quantitative Sociolinguistics. 5. Ellis, R.

بکرتون را به عنوان نظریه مناسب‌تری برای توجیه مسائل یادگیری زبان دوم به کار بست و پایه مدل خود قرار داد. الیس دریافت که متغیرها خود سرچشمه توسعه فرآیندهای بین‌زبانی‌اند. وی توجه خاصی به منابع متنوع متغیرهای بین‌زبانی کرد و تأثیر محیط زبانی، فرآیندسازی، کنش متقابل و جایگاه زبانی اجتماعی را بر کنش زبانی زبان‌آموز مورد بررسی قرار داد. الیس از این بررسی‌ها فراتر رفته و منابع متعدد وجود متغیرها را در کنش‌های متقابل و افراد دقیقاً مطالعه کرد. اما نظر نهایی او درباره رشد زبانی بر پایه گونه آزاد، هم با نظریه پویا و هم با نظریه زبان‌شناسان مقداری در تضاد قرار گرفت. الیس نظر بکرتون را به کار بست که ادعا می‌کند:

۱. بافت‌های اجتماعی در گفتار سخنگوی واحد و در استفاده همزمان آن تقریباً غیرقابل اندازه‌گیری است.
۲. مواد زبانی متأثر از تغییر زبانی به وسیله گروه‌های اجتماعی نیست، بنابراین براساس نظریه الیس منابع متغیرها ناشی از:
 - الف. توانش متغیرهای زبانی است. که شامل دستگاه قاعده‌ای چند بُعدی سخنگوی زبانی است.

ب. کاربرد متغیرها در فرآیند زبانی نمودن پیام در گفتمان است بنابراین، متغیرها دارای عمق‌اند و آن عمق، استفاده مشهود اجتماعی و همزمان آن از عناصر در زمانی است. حرکت یک صورت تازه، از آستانه ورود تا کامل شدن در دستگاه بین‌زبانی ممکن است بسیار سریع باشد، و تنظیم دوباره صورت‌های در حال ورود و در حال فروکش کردن حتی ممکن است سریع‌تر صورت پذیرد. بنابراین یک دستگاه بین‌زبانی تنها به خاطر تعداد عناصری که در تغییر نقش‌اند، دارای متغیرهای زبانی نیست، بلکه سرعت تغییر نیز در این زمینه مؤثر است.

نتیجه: تحقیقات زبان‌شناسی اجتماعی در دو سطح، اطلاعات

مفیدی به دست می دهد: نخست؛ نشان می دهد عوامل، سن، جنس، و قومیت و مانند این ها از طریق خاصی با دستگاه در حال تغییر زبانی در کنش متقابل اند. دوم. در تحلیلی بالاتر، رویارویی عناصر کنش متقابل، موقعیت های گسترده تری را برای نشان دادن ارتباط درونی بین صورت و نقشی که به آن داده شده در عمق واقعیت اجتماعی نشان می دهد. زبان شناسی اجتماعی همچنین آن نوع اطلاعاتی را که دربر دارنده راهنمایی های متناسب برای بازسازی دستگاه زبانی و هماهنگی با آن است برای زبان آموز زبان دوم فراهم می سازد.

کتابنامه

1. Argyle, M. Furnham, A., and Graham, J. A. 1981. *Social Situations*. Cambridge: University Press.
2. Bailey, C.-J. 1973, *Variation and linguistic theory*. Arlington. VA: Center for applied Linguistics.
3. Brown, G. and Yule, G. 1983. *Discourse analysis*. Cambridge University Press.
4. Ellis, R. 1984. *Classroom second language development*, Oxford: Pergamon.
5. Ellis, R. 1985. *Understanding second language acquisition*, Oxford University Press.
6. Ervin-Tripp, S. 1973. *Children's Sociolinguistic Competence and dialect diversity*, in A. S. Dil (ed). *Language acquisition and Communicative choice*, Stanford, California: Stanford University Press.
7. Hymes, Dell. 1971. *On Communicative Competence*,. In language acquisition: Models and Methods. R. Huxley and E. Ingram (ed). New York. Academic Press.
8. Krashen, S. D. 1981: *Second language acquisition and second language learning*.
9. Preston, D. R. 1989: *Sociolinguistics and second language acquisition*. Basil Blackwell.
10. Pride, J. B. 1979: *Sociolinguistic aspects of Language learning and teaching* Oxford University Press.
11. Rubin, J. 1975: *What the "good language learner" can teach us*,. TESOL Quarterly, 9.

12. Selinker, L. 1972: *Interlanguage*. International Review of applied Linguistics.
13. Tarone, E. 1983: *On the Variability of interlanguage systems*. applied Linguistics 4.

مروری* بر دیدگاه‌ها و شیوه‌های عصب‌شناسی زبان^۱ و اختلالات زبانی^۲

هدف از تدوین این مقاله معرفی پاره‌ای نگرش‌ها و شیوه‌های بررسی دوشاخه علمی در حال ظهور و رشد یعنی عصب‌شناسی زبان و اختلالات زبانی است. این دو رشته نوین از راه پیوندی میان علوم عصب‌شناسی، روان‌شناسی، آسیب‌شناسی گفتار، زبان‌شناسی و بالآخره هوش مصنوعی^۳ پدید آمده است، تا به کمک آن در چهارچوب بررسی فرآیندهای زبانی شدن مفاهیم در مغز و نیز اختلالات زبانی ناشی از ضایعات مغزی، رابطه پیچیده میان مغز انسان و زبان او را روشن نماید. عصب‌شناسی زبان به دنبال پاسخ به این سؤال است که مغز چگونه زبان را کسب کرده، ذخیره می‌کند و به کار می‌گیرد و این فرآیندها چگونه

* در تدوین این مقاله علاوه بر منابع ذکر شده در کتاب‌نامه، عمدتاً از کتاب مقدمه‌ای بر عصب‌شناسی زبان و زبان‌پریشی اثر دیوید کاپلان سود جست‌ام. از دوست فاضل آقای دکتر بهرام بهرامی مطلق استاد یار جراحی مغز و اعصاب در دانشگاه علوم پزشکی مشهد که مشوق من در تدوین این مقاله بوده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. امید است در آینده در کنار ایشان بتوانیم نتایج کارهای عملی و نور را در این زمینه گزارش نماییم.

1. Neurolinguistics 2. Language aphasia 3. Artificial intelligence

در طول زندگی انسان توسعه می‌یابند و دیگر این‌که چگونه این سیستم دچار بیماری و ضایعه می‌شود و بالأخره این‌که آیا می‌توان آن را با فرآیندهای قابل قیاس در موجودات غیرانسانی مقایسه نمود یا خیر؟

اولین مسئله‌ای که عصب‌شناسی زبان با آن روبروست در واقع مقوله‌ای فلسفی است. آیا آنچنان‌که رفتارگرایان اعتقاد دارند باید صرفاً رفتارهای عینی، قابل احساس و اندازه‌گیری را در تحلیل علمی مدنظر داشت یا برعکس، توانایی‌های ذهنی بالقوه انسان و موجودات دیگر را آنچنان‌که در نظریه شناختی آمده است، پایه قرار داد. مسئله عمده دیگر این است که آیا مقولات روان‌شناسی و زبان‌شناسی هر یک رشته‌ای مستقل از دیگری و خودمحورند و یا در واقع هر یک به ترتیبی سعی در تبیین یک پدیده واحد یعنی فرآیندهای عصبی دارند. می‌دانیم که چنین برداشتی مبتنی بر نظریه وحدت علوم است. حتی اگر بر این عقیده نباشیم که تمام مفاهیمی که ویژگی‌های ذهن انسان را دربر می‌گیرد به‌ناچار در نهایت باید از طریق تحلیل مقولات عصب‌شناسی درک شوند و یا حتی محدودیت‌های روش شناختی رفتارگرایان را هم قبول نکنیم، با این حال چاره‌ای نداریم جز این‌که بپذیریم علوم روان‌شناسی و زبان‌شناسی باید به شیوه‌ای بر پایه ذات مادی استوار گردد. در غیر این صورت در حوزه ثنویت یا دوگانگی قرار خواهیم گرفت که بر پایه آن ذات زیست‌شناختی دارای شکلی دوگانه خواهد شد، یعنی پاره‌ای تابع قانون فیزیکی می‌شوند و پاره‌ای دیگر مانند مفاهیم ذهنی و احساسی که از قاعده‌های فیزیکی پیروی نخواهند کرد که به این ترتیب باید تفاوت عمده‌ای میان بخش‌های مختلف زیست‌شناسی قائل شویم. نظریه وحدت علوم ما را وادار می‌سازد که به‌ناچار به نحوی مفاهیم زبان‌شناختی و روان‌شناختی را با مقولات فیزیولوژیکی مرتبط کنیم. دلیل مهم دیگر بر وجود ارتباط میان مفاهیم عصب‌شناختی، زبان‌شناختی و روان‌شناختی، شواهد فراوانی است که نشان می‌دهد مغز به‌طور فعالی در تولید زبان نقش دارد. در

حالی که با اعمال نظریه دوگانگی زیست‌شناختی در موقعیتی قرار خواهیم گرفت که نخواهیم توانست تأثیر ضایعات مغزی را بر زبان و بسیاری روابط پیوسته میان فرآیندهای مغزی و جنبه‌های زبانی آن توجیه نماییم. به این ترتیب با توجه به شواهد روش‌شناختی، تجربی و دلایل فلسفی باید وجود رابطه میان مغز و زبان را پذیرفت.

فودور^۱ از دو دیدگاه مفاهیم روان‌شناختی را با مقولات عصب‌شناختی ارتباط می‌دهد. وی ابتدا براساس نظریه کاهش‌گرایی نوعی^۲ مفاهیم و قوانین روان‌شناختی را در اصول با عناصر و قوانین حاکم بر مغز مرتبط می‌بیند، که به این ترتیب قوانین روان‌شناختی حقیقی خواهند بود. چرا که با قوانین مربوط به دستگاه عصبی مطابقت خواهند داشت. به عبارت دیگر، مفاهیم روان‌شناختی در واقع چیزی جز ابزار بیان حالت‌های^۳ عصب‌شناختی نخواهد بود. فودور همچنین بر پایه نظریه فیزیک‌گرایی نشانه‌ای^۴ بر این اعتقاد است که هر حالت روان‌شناختی در واقع مرتبط با یک ساختار^۵ یا حالت عصبی است در حالی که حالت‌ها و ساختارهای عصبی از طریق هیچ رابطه مستقیمی با هم ارتباط ندارند، مگر این‌که چنین رابطه‌ای از طریق قوانین علوم زبان‌شناختی و روان‌شناختی بر آن‌ها تحمیل شود، مانند نرم‌افزار کامپیوتر که در حالی که در چهارچوب توانایی‌های عمومی سخت‌افزار کار می‌کند لکن تابع قوانینی ریاضی ساخته دست بشر است. یا به عبارت دیگر نرم‌افزار تابع قوانین حاکم بر ساخت سخت‌افزار نیست. چنین قیاسی می‌تواند درباره رابطه میان زبان و دیگر مفاهیم روان‌شناختی از یک سو و مغز از سوی دیگر قابل تعمیم باشد. به این معنی که مغز در واقع مانند سخت‌افزار عمل می‌کند و مجموعه‌ای از امکانات نرم‌افزاری را در قالب مفاهیم روان‌شناختی و زبان‌شناختی فراهم می‌سازد. بنابراین قوانین

1. Fodor, J. A. 2. Type reductionism 3. State
4. Token physicalism 5. Structure

فیزیکی که حاکم بر ساختار سخت‌افزار یا به عبارتی مغز است، تعیین‌کننده قطعی فرایندهای قوانین زبان‌شناختی و روان‌شناختی نخواهد بود. اکنون با چنین برداشتی می‌توان مقولات عصب‌شناختی را جایگزین مفاهیم زبان‌شناختی و روان‌شناختی نمود. لکن باید به‌خاطر داشت که با این حال، قواعد زبان‌شناختی خود ساختارهای سازمان‌یافته دیگری را بر قوانین فیزیکی حاکم بر فرایندهای فیزیولوژیکی مغز تحمیل می‌کنند. بر این اساس گفته می‌شود که تمام زبان در واقع حاصل عملکرد یک نیم‌کره مغز است و یا به عبارت دقیق‌تر رابطه‌ای میان مقولات مختلف و فرایندهای زبانی از یک‌سو و بخش‌های فعال مغز از سوی دیگر وجود دارد. اگر چنین رابطه‌ی یک‌به‌یکی میان مقولات زبان‌شناختی و بخش‌های مختلف مغز وجود داشته باشد آنگاه زبان‌شناسی بر عصب‌شناسی منطبق خواهد شد، ولی به هر صورت با دانش موجود به اثبات رساندن هر یک از دو مورد بالا کار غیرممکنی خواهد بود. بنابراین بررسی رابطه‌ی زبان و مغز باید بر مبنای نظریه‌ای مشتمل بر ساختارهای زبانی و ساختارهای عصبی و رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر باشد. چه عاملی انسان را قادر می‌سازد که به دستگاه زبانی برای بیان مفاهیم و اهداف ارتباطی دست یابد؟ چنین توانایی در سایر موجودات وجود ندارد. بنابراین باید نتیجه گرفت که مغز انسان با سایر موجودات که فاقد توانایی زبانی‌اند متفاوت است. گرچه از نظر تشریحی مشخص نیست که انسان دارای چگونه استعدادی در دستگاه عصبی است که به او امکان شکوفایی زبان را می‌دهد، و چرا حیوانات فاقد آن‌اند. در عین حال روشن است که مغز انسان بزرگ‌تر از مغز سایر موجودات است و همچنین بخش ویژه‌ای از مغز انسان بزرگ و از نظر تشریحی بسیار پیشرفته است. ولی چنین ویژگی نزد پاره‌ای حیوانات هم یافت می‌شود، در حالی که آن‌ها فاقد زبان‌اند. آنچه مسئله را پیچیده‌تر می‌کند این است که پاره‌ای حیوانات دارای چنان توانایی مغزی هستند که آن‌ها را قادر می‌سازد کارهای مستلزم محاسبات

پیچیده و دارای طرح و نقشه را انجام دهند ولی تعجب‌آور است که قادر به زبانی‌کردن مفاهیم مانند آنچه نزد انسان است، نمی‌باشند. شاید بتوان گفت که توانایی شناختی سایر موجودات اگرچه زیاد است ولی در حد توانایی زبانی نیست. یا این‌که زبان دارای پیچیدگی بیش از اعمال شناختی در حد توانایی جانوران نیست ولی دارای ویژگی‌هایی است که خاص انسان می‌باشد. به هر صورت می‌توان تصور کرد که به کارگیری دستگاه زبانی به شیوه‌ای که نزد انسان وجود دارد، مستلزم داشتن ویژگی‌های عصبی خاص انسان است. بی‌شک برای درک این مطلب بررسی تشریحی سلسله اعصاب و نقش‌های که زبان انسان ایفا می‌کند و نیز شناخت بخش‌های عصبی مربوط به زبان که نزد سایر موجودات وجود ندارد، الزامی است.

می‌دانیم که در هنگام تولد، کودک انسان قادر به تکلم نیست و همچنین می‌دانیم که کودک تازه تولد یافته فاقد دستگاه عصبی کامل است. حال این سؤال پیش می‌آید که میان رشد دستگاه عصبی کودک و رشد زبانی او چگونه رابطه‌ای وجود دارد. کودک در شش ماهه نخست تولد به ترتیب از گریه کردن به مرحله بغغو کردن^۱ و از این مرحله به مرحله تولید صداها و هجاهای مکرر بی‌مفهوم^۲ می‌رسد. تقریباً محرز است که گذر از این مراحل ذاتی است چرا که تولید صداها و هجاهای مکرر بی‌مفهوم فارغ از گریه کردن، بغغو کردن و تولید صداها و هجاهای مکرر بی‌مفهوم فارغ از تنوع آوایی محیط زبان مادری کودک تحقق می‌یابد. همچنین کودکانی که کوری مادرزادی دارند نیز از مراحل فوق می‌گذرند. در اثنای مرحله تولید صداها و هجاهای مکرر که معمولاً تا دوازده ماهگی ادامه می‌یابد، بسیار صداهای زبانی نیز تولید می‌شود. در همین دوره کودکان پاره‌ای از الگوهای آهنگ زبان مادری خود را نیز فرا می‌گیرند. در حدود نه ماهگی

کودک نشانه‌هایی دال بر تشخیص ساختار واجی زبان مادری خود بروز می‌دهد. در گروه صداهاى همخوان ابتدا همخوان‌های دولبی، سپس دندانی-لثوی و بعد از آن کامی ظاهر می‌شود. همخوان‌های بستواجی مقدم بر سایشی‌ها و بستواج‌های دهانی مقدم بر بستواج‌های غنه‌ای و اولین واژه‌ها در قالب کلمات فاقد خوشه همخوانی پدیدار می‌گردند. در سطح دستوری نیز مرحله تک‌واژه‌ای^۱ که در آن جملات به اصطلاح یک‌واژه‌ای‌اند ظاهر می‌شود. این مرحله که بین ۹ تا ۱۸ ماهگی ادامه می‌یابد به مرحله معروف به مرحله تلگرافی^۲ منتهی می‌گردد که در آن جملات دو واژه‌ای ولی فاقد نشانه‌های صرفی و عناصر نقش‌دار دستوری است. این مرحله رفته رفته به جملات دارای بیش از دو واژه منتهی می‌شود و عناصر صرفی و واژگان دارای نقش دستوری در آن‌ها ظاهر می‌شود. تا حدود چهار سالگی که زبان کودک با آن‌که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده است ولی به‌طور محسوسی از مرحله تلگرافی خارج شده و رفته رفته به گفتار بزرگسالان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و در محیط زبانی که برای یادگیری زبان سازمان‌نیافته است، توانایی وی از صرف تولید آنچه شنیده است به مراتب فراتر رفته و به‌طور خلاق جملات جدید می‌سازد و بنابراین توانایی کشف قوانین حاکم بر نظام زبانی را دارا خواهد بود. به عبارتی دیگر کسب مهارت‌های زبانی موجود در محیط زبانی تحقق می‌یابد. می‌توان تصور کرد که کودک دارای دستگاهی ذاتی برای تشخیص، طبقه‌بندی، نظام‌دهی و هماهنگ‌کردن اطلاعات زبانی است که در معرض آن قرار می‌گیرد و این دستگاه دانش اولیه مربوط به انواع صورت‌های ممکن زبانی و یا به عبارتی جهانی‌های زبانی را دربر می‌گیرد. قرارگرفتن در معرض یک زبان خاص جنبه‌های ویژه‌ای از این دستگاه در حال رشد را در چهارچوب توانایی‌ها ذاتی شکل می‌دهد. به

عبارت دیگر جنبه جهانی زبان‌ها به خاطر استعداد زیست‌شناخت ذاتی است و ویژگی‌های زبان خاص که در محیط زبانی شنیده می‌شود به این دانش ذاتی افزوده شده و یک دستگاه کامل زبانی را فراهم می‌آورد. براساس این نظریه، ارتباط‌های عصبی زبان از یک نوع و توسعه بعدی آن از نوع دیگر است. نوع اول این ارتباط‌ها شامل آن دسته از ساختارهای عصبی است که به جنبه‌های جهانی زبان یعنی جنبه‌های دانش ذاتی کودک مربوط می‌شود و در هنگام رشد و بلوغ دستگاه عصبی به وجود می‌آید و نوع دوم شامل آن دسته ساختارهای عصبی است که نتیجه قرارگرفتن در معرض یک زبان خاص است. به این ترتیب می‌توان تصور کرد که آنچه کودک را وامی‌دارد تا از دستگاه آوایی استفاده کند و خود دستگاه آوایی را به شیوه‌های خاص سامان دهد، مانند طبقه‌بندی آواها به هم‌خوان‌ها و واکه‌ها و یا باز کردن و بستن اندام‌های گفتاری برای تولید صدا، درواقع دانش جهانی و ذاتی او باشد. در حالی که دانش صداهای خاص یک گونه زبانی تنها با قرارگرفتن در محیط زبانی حاصل می‌شود. حال از آنجا که جنبه‌های جهانی زبان در تمام زبان‌ها وجود دارد می‌توان تصور کرد که آن‌ها ویژگی‌های یکسان و همگانی دستگاه عصبی انسان را نشان دهند.

اولین سؤالی که در مورد اختلالات زبانی مطرح می‌شود این است که آیا اختلالات در بخش خاصی از زبان تجلی می‌کند. مثلاً آیا بعضی بیماران فقط مشکل گفتاری دارند در حالی که می‌توانند جملات زبان را درک کنند یا این‌که صرفاً دارای مشکل درک روابط نحوی‌اند در حالی که از نظر تولید آوایی زبان کمبودی ندارند. البته به نظر نمی‌رسد که چنین طرحی وجود داشته باشد چرا که ضایعات مغزی مانند سکته‌های مغزی، ضربه‌های مغزی و بالآخره غده‌های مغزی اجباراً در یک بخش خاص مغز و در یک محل خاصی از آن بخش بروز نمی‌کنند. سکته‌های مغزی مربوط به مشکلات مربوط به رگ‌ها، ضربه‌های مغزی بستگی به نوع آن

و بالأخره غده‌های مغزی در محلی از مغز به وجود آمده و از طریق جریان خون رشد می‌کند. هیچ‌یک از عوارض فوق عموماً منجر به ایجاد آسیب خاصی که بخش ویژه‌ای از زبان را مختل کند، نمی‌شود. مسئله دیگر این‌که اگر آسیب در یک محل خاص صورت پذیرد آیا آن محل خاص باید مرتبط با یک فرآیند خاص زبانی باشد؟ می‌بینیم که عملاً چنین نیست. و بالأخره موضوع آخر این‌که تشخیص چنین الگوهایی بسیار مشکل خواهد بود. چرا که زبان خود به‌طور پیچیده‌ای در نظام تقابلی سازمان یافته است. اختلال در جنبه‌ای از جنبه‌های زبانی حتی ممکن است ناشی از عدم توانایی شناختی فرد از آن جنبه باشد. سؤال دیگر این است که آیا اختلالات زبانی موازی رشد زبانی ولی به صورت معکوس است یا خیر؟ چنین مسئله‌ای با سؤال دیگری رابطه پیدا می‌کند که آیا اختلال زبانی منظم است یا خیر؟ پاره‌ای از جنبه‌ها و فرآیندهای زبانی پس از آسیب مغزی بیش از پاره دیگر سالم می‌مانند و در پاره‌ای موارد عناصر زبانی که پس از آسیب مغزی سالم مانده‌اند از جمله عناصری هستند که در کودکی فراگرفته شده‌اند. البته چنین وضعیتی همیشه صادق نیست. سؤال سومی که مطرح می‌شود این است که آیا مغز می‌تواند زبان را به اشکال مختلف هدایت کند؟ یا این‌که زبانی کردن مفاهیم جهان خارج تنها دارای شیوه‌ای واحد یا لااقل شیوه‌های محدود است؟ از آنجا که الگوی اختلالات زبانی منظم است، شاید بتوان نتیجه گرفت که دستگاه عصبی راه‌های محدودی برای هدایت زبان دارد.

اساس پاره‌ای نگرش‌های عصب‌شناختی بر تحلیل ساختارهای عصبی بر پایه بررسی ساختارهای زبانی و روان‌شناسی کاربردی آن قرار دارد. این نگرش‌ها به رابطه میان مغز و زبان و به ویژگی‌های ساختاری و روان‌شناختی زبان توجه خاص داشته و آن را دلیل سازمان‌یافتگی و عملکرد مغز به شیوه‌های خاص می‌دانند. زیگموند

فروید^۱ در این راستا در سال ۱۸۹۱ دربارهٔ اختلالات زبانی نوشت: واژگان مستقل که واحدهای اصلی ساختار زبان‌اند، در واقع ساختارهای پیچیده‌ای هستند. و به اعتقاد وی هر واژه‌ای از تعدادی تداعی^۲ تشکیل شده است. فروید بر این فرض تأکید داشت که بخش مربوط به زبان در مغز بخش بزرگی است که مرزهای مجاور آن نواحی خاصی است که نقش آن‌ها دیداری، لامسه‌ای، شنوایی و حرکتی است. به اعتقاد او درک، حوزه‌ای را از طبیعت ساختار روانی واژه تا طبیعت مکانیسم‌های عصبی مربوط به زبان دربر می‌گیرد. فروید چنین نتیجه گرفت که از آنجا که معنای واژه تداعی‌های چندبُعدی دارای فرم‌های خاص را می‌طلبد، منطقهٔ مربوط به زبان در مغز باید محدوده‌ای تقریباً غیرقابل تفکیک باشد.

مشاهدات کارل ورنیکه^۳ در سال ۱۸۷۴ روی نشانه‌های مرضی^۴ اختلالات زبانی، وی را به این نتیجه رساند که برای واژگان در هنگام تولید گفتار باید به‌طور ذهنی تصاویر حسی^۵ فراخوان شود. یکی از دلایلی که ورنیکه برای فرضیهٔ خود داشت این بود که به گمان او کسب مهارت‌های گفتاری در کودک از طریق تقلید زبانی که در معرض آن قرار دارد حاصل می‌شود. بنابراین براساس بینش ورنیکه طبیعت زبان‌آموزی باید وابسته به یک فرآیند روانی باشد در حالی که گفتار مربوط به تصاویر حسی، یعنی یک واکنش پیچیدهٔ شنوایی-حرکتی است. چنین فرآیندی باید از طریق یک جریان عصبی تحقق پذیرد. ورنیکه نتیجه می‌گیرد که در هنگام عمل گفتاری باید نوعی انتقال تصاویر شنوایی از نواحی تداعی حسی به نواحی طرح‌بندی گفتاری و حرکتی تحقق پذیرد. ورنیکه سپس ماهیت این جریان عصبی را تشریح می‌کند. در مجموع می‌توان گفت که نظریهٔ فوق مبتنی بر تحلیل ساختارهای عصبی از طریق ساختارهای روانی است. زبان‌شناسی امروز عمدتاً اعتقاد دارد که ظرفیت زبانی بخش

1. Freud, S. 2. Association 3. Wernike, K. 4. Syndrome.
5. Sensory images.

خاصی از هوش انسانی است و خاص انسان می باشد. چنین نظریاتی علی رغم این که نمی تواند ساخت واقعی فیزیک اعصاب را که مربوط به زبان اند شناسایی نمایند، با این حال نشان دادن سازمان ساختار عصبی مذکور و ارائه آن ها کمک مؤثری به حساب می آیند.

نگرش های دیگری در عصب شناسی زبان وجود دارد که برخلاف نگرش قبلی، پایه آن ها بر مبنای آنچه که در مغز شناخته شده است یعنی طبیعت سازمان زبان و کاربرد آن قرار دارد. به عبارتی دیگر جریان اطلاعات زبانی از نموده های شنیداری واژه ها تا اعمال حرکتی گفتار در عمل گفتاری مدنظر است. به این ترتیب تولید گفتار مستلزم تحریک تصاویر شنیداری واژه و کاربرد آن به مانند دیگر نقش های روانی چون اعمال طراحی و اجرا خواهد بود. گفته می شود که چنین فرآیندی تنها به کمک شکل پایه عمل فیزیولوژیکی عصبی که زیربنای تمام اعمال حرکتی انعکاسی است تحقق می یابد. به نظر می نرت^۱ فیزیولوژیست و استاد بزرگ تشریح اعصاب، تمام حرکات بر پایه عمل انعکاسی و به کمک تعدیل انعکاس های اولیه از طریق کنترل های بالاتر امکان پذیر می شود. انعکاس های اولیه نیز نتیجه انتقال بالنسبه تأثیر پذیرفته محرک احساسی به اعصاب حرکتی در نخاع^۲ و شاخه (تنه) مغز^۳ است.

یکی از مهم ترین کشفیات می نرت این بود که همچنان که نخاع و شاخه مغز دارای نواحی حسی و حرکتی اند، مخ نیز به ویژه در نیم کره های آن و مخصوصاً در نواحی قدامی دارای نواحی دارنده نقش دریافت محرک حسی و همچنین در نواحی خلفی دارنده نقش حرکتی اند. به این ترتیب جریان حسی- حرکتی ضربان ها در نیم کره های مخ تحقق می یابد و اعمال منطقی روانی و پیچیده را می توان به عنوان نوع بسیار پیچیده عمل انعکاسی به حساب آورد.

1. Meynert.

2. Spinal Cord.

3. Brain stem.

نمونه دیگر تحقیقات عصب‌شناسی زبان متأثر از چنین بینشی در عقاید جکسون^۱ (۱۸۷۴) در قالب سازمان سلسله مراتبی دستگاه عصبی تجلی یافت. جکسون این مفهوم را ترویج داد که دستگاه عصبی به طور سلسله مراتبی شامل سطوح از پایین به بالای اعمال است، به ترتیبی که نقش بالاترین سطوح عمدتاً مهار و رهایش مناسب زمانی اعمال سطوح پایین تر است. جکسون با تدوین چهارچوبی توصیفی سعی بر اثبات این موضوع داشت که اختلالات زبانی نظمی سلسله مراتبی^۲ دارند که با سازمان نقش دار دستگاه عصبی مرتبط است. وی سعی بر توصیف توانایی بیمار در به کارگیری زبان به شیوه‌ای معنی دار، متناسب و خلاق داشت. او به تعداد قضایا^۳ یا جملاتی که گفتار بیمار حاوی آن بود توجه خاص داشت. برای جکسون یک قضیه در قالب یک جمله رشته‌ای از واژگان بود که رابطه‌ای را میان مفاهیمی که بر آن‌ها ارجاع داشت به دست می‌داد.

دیگر محقق این‌گونه نگرش به عصب‌شناسی زبان، آلکساندر. ر. لوریا^۴ (۱۹۴۷) عصب‌شناس و روان‌شناس معروف روس است. تفکرات لوریا بسیار شبیه نگرش‌های ورنیکه بود. لوریا در تحقیقات خویش در زمینه مسائل عمومی عصب‌شناسی روانی زبانی به وظیفه نواحی خاص مغز در نقش‌های حسی-حرکتی توجه ویژه‌ای مبذول داشت. وی جنبه‌های روان‌شناختی کاربرد زبان را براساس تعبیری که در بررسی‌های نقش حسی-حرکتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، تحلیل کرد. لوریا در پژوهش‌های خود بر روی توانایی بیماران ضربه مغزی به این نتیجه رسید که ناحیه قطعه‌های پیشانی در قسمت قدامی کرتکس حرکتی وظیفه کنترل جنبه‌های زمانی طرح‌ریزی و اجرای تسلسل‌های حرکتی را دارا است. وی اختلالات زبانی ناشی از صدمه مغزی در این ناحیه را از نوع اختلال

1. Jackson, J. H.

2. Hierarchal

3. Proposition

4. Luria, A. R.

در از دست دادن جنبه پویا و گزاره‌ای واژگان دانست. همان نقشی که وی آن را شبیه طرح‌ریزی زمانی تسلسل حرکت می‌داند. بنابراین آنچه در تحلیل یک کنش زبانی دارای اختلال دیده می‌شود این است که یک عنصر از عناصر روانی زبانی هنجار از دست می‌رود و طبیعت این عنصر از دست رفته با تحلیل نقش‌های حرکتی ناحیه‌ای از مغز که صدمه وارد بر آن باعث اختلال زبانی شده است، قابل توجیه است. به این ترتیب لوریا با تکیه بر تحلیل وظایف نواحی مغز در دیگر اعمال حرکتی در مورد این جنبه از ساختار زبانی که پاره‌ای واژه‌ها دارای نقش پویای گزاره‌ای‌اند و این‌که این نقش در کدام بخش مغز تحقق می‌یابد به نتایج درخشانی رسید. از تلفیق دو نظرگاه بالا در رابطه میان زبان و مغز نگرش سومی شکل گرفت. معروف‌ترین مُحقق این نوع نگرش نورمن گیش‌ویند^۱ است. به اعتقاد وی در مغز انسان بخشی به نام قطعه آهیانه‌ای تحتانی وجود دارد که دارای طبیعت ویژه‌ای است. ویژگی‌های تشریحی میکروسکوپی آن نشان می‌دهد که این قطعه بخشی تحول‌یافته از قشر مخ انسان است. این عضو در ادامه دوران زندگی در مقایسه با دیگر نواحی قشر مخ به نوعی مراحل بلوغی، مانند کامل شدن فرآیند غلاف‌دار شدن عصبی، می‌رسد که خود نشانه دیگری بر وضعیت تحول‌یافته عصب‌شناختی این بخش است. اندازه این عضو در انسان به طور مشهودی از پستانداران غیرانسان بزرگ‌تر است، به عبارت دیگر این تفاوت از بیشتر تفاوت‌های میان مغز انسان و پستانداران غیرانسان مشهودتر است. همچنین این عضو با نواحی تحول‌یافته «تداعی» در قشر مخ برای دیدن، لامسه و شنیدن در ارتباط است، در حالی که دنیای حیوانات به کلی فاقد این ویژگی است، چرا که نواحی تداعی قشر مخ در هیچ‌یک از جانداران غیرانسان فیبرهایی را که در ناحیه‌ای واحد از قشر مخ به هم پیوندند، بیرون نمی‌دهد. در مغز

1. Geschwind, N.

جانداران غیرانسان فیبرهای نواحی تداعی اساساً به قطعه کناری^۱ (جفتی) که ناحیه ابتدایی تر مغز است، امتداد می‌یابد. به اعتقاد گیش‌ویند جانداران غیرانسان مشکل عمده‌ای در آموختن ارتباط دو محرک غیرکناری به هم دارند. محرک‌های کناری آن دسته از محرک‌ها هستند که در خدمت نیازهای زیست‌شناختی مانند تشنگی و گشنگی‌اند. تنها انسان می‌تواند به آسانی بیاموزد که محرک‌های قشر مخ مانند صداها و تصاویر صوری را تداعی نماید. گیش‌ویند به این نتیجه می‌رسد که وظیفه نام‌گذاری بر مقولات جهان خارج مستلزم تداعی‌های صرفاً مربوط به قشر مخ است. وی نام‌ها را به عنوان نموده‌های شنیداری می‌داند که با ویژگی‌های حسی و چند بعدی اشیاء و مقولاتی که به آن‌ها ارجاع داده می‌شود، در ارتباط است. بنابراین به نظر گیش‌ویند نام‌گذاری بر اشیاء و مقولات جهان اساسی‌ترین نقش زبان است. نتیجه روشن است، توانایی منحصر به فرد انسان برای نام‌گذاری بر مقولات جهان که در واقع در قلب توانایی زبانی جای دارد نتیجه وجود و طرح این ناحیه خاص انسانی، یعنی قطعه آهیانه‌ای تحتانی است. در واقع منطق این نظرگاه چنین است که میان ساختار زبان و ساختار مغز توازنی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه این دو به هم مرتبط‌اند. نام‌ها تداعی‌های شنیداری و دیگر محرک‌ها حسی‌اند. نواحی قشر مخ مربوط به فرایندهای حس تماماً به قطعه آهیانه‌ای تحتانی در انسان مرتبط‌اند ولی چنین ارتباطی نزد سایر جانداران نیست. تنها انسان می‌تواند از نام‌ها استفاده کند. بنابراین قطعه آهیانه‌ای تحتانی باید امکان نام‌گذاری را فراهم سازد.

امروزه رایج‌ترین نگرش بر رابطه زبان و مغز مبتنی بر تحلیل تأثیرات بیماری‌های مغزی بر زبان است. تحلیل موارد مرضی به دو دلیل پیوسته از اهمیت خاصی در عصب‌شناسی زبان برخوردار بوده است. نخست

1. Limbic.

قدمت این نگرش در بررسی علمی و منظم روابط زبان و مغز، و دیگر توانایی روزافزون بشر در توصیف محل و طبیعت بیماری در مغز و امکان پذیر شدن توصیف زبان پریشی های ناشی از آن بیماری است. البته این مشکل عمده همچنان باقی می ماند که چگونه باید رابطه درستی میان زبان پریشی در مغز صدمه خورده و زبان عادی در یک مغز سالم یافت. برای انجام این کار به ناچار باید تحلیلی از کنش زبان اختلال یافته و ناهنجاری های ایجاد شده در مغز ارائه داد. و رابطه میان این دو یعنی زبان اختلال یافته و مغز صدمه خورده از یک سو و فرایندهای طبیعی مربوط به زبان عادی و مغز سالم را از سوی دیگر شناخت. به این ترتیب دستگاهی در پیش روی خود داریم که می دانیم عضوی از آن از بین رفته و یا صدمه دیده است. حال اگر بتوانیم به طور درستی صدمه وارده و نتایج حاصل از آن را در قالب کنش دارای اختلال زبانی تحلیل نماییم و سپس آن را، هم به ساختمان عصبی سالم و هم به زبان به هنجار ارتباط دهیم آنگاه در موقعیتی خواهیم بود که می توانیم نقش آن ساختار صدمه دیده مغزی را در گفتار به هنجار توجه نماییم. ولی به هر حال به خاطر تنوع راه هایی که صدمه مغزی می تواند کنش زبانی را تحت تأثیر قرار دهد و عدم توانایی ما در تعیین این که چه وضعیتی در یک کنش آسیب شناختی به هنجار و چه شرایطی نابهنجار است و نیز عدم توانایی ما در تعیین و شناخت تأثیرات عصبی یک صدمه مغزی باعث می شود که یافتن رابطه ای میان اختلال زبانی و صدمه مغزی آنقدرها هم که به نظر می رسد، آسان نباشد.

در حال حاضر در جمع آوری مدارک صریح تر حاوی اطلاعات مربوط به رابطه مغز و زبان شیوه های گوناگونی اعمال می شود که تحریک مغز یکی از آنهاست. در سال ۱۸۷۰ دو کشف بزرگ تحقق یافت؛ یکی این که می توان در قطعه های کناری یک سگ به کمک جریان الکتریکی مستقیم به بخش هایی از قشر مخ حرکت ایجاد کرد و دیگر این که صرع

نتیجه تخلیه الکتریکی موضعی مغز است. این مشاهدات به این سؤال رهنمون شد که آیا می‌توان با تحریک الکتریکی مغز باعث تولید گفتار شد. البته هیچ گزارشی از گفتار در اثنای حمله‌های صرعی داده نشد و این سؤال عملاً تا سال ۱۹۵۹ بدون جواب ماند. در این سال دو دانشمند به نام‌های پنفیلد^۱ و رابرتز^۲ نواحی زبانی بعضی بیمارانی را که تحت عمل جراحی مغز قرار گرفتند، تحریک کردند. آن‌ها دریافتند که تحریک الکتریکی نواحی زبانی در مغز نه فقط باعث تولید گفتار نمی‌شود بلکه در بیشتر موارد باعث ایستایی گفتار نیز می‌گردد. به این ترتیب که جریان الکتریکی موضعی به نواحی زبانی متعدد در بیماران در حال شمارش یا انجام اعمال تکراری اتوماتیکی باعث شد که آن‌ها نتوانند به اعمال زبانی خود ادامه دهند. در موارد معدودی چینی تحریکی باعث آواپردازی^۳ شد و یا بیمار را وادار کرد که نام‌ها را به اشتباه بگوید ولی هیچگاه منجر به گفتار روان و سلیس نشد. به درستی معلوم نیست که چرا تحریک موضعی نواحی گفتار دارای چنین عکس‌العمل منفی و حتی بازدارنده‌ای است. البته محرک الکتریکی به مراتب قوی‌تر از ضربان‌های الکتریکی طبیعی مغز است که به عنوان پایه عصبی فیزیولوژیکی گفتار عمل می‌کند و ایست گفتاری در اثنای تحریک خارجی احتمالاً مربوط به همین تفاوت در قدرت محرک خارجی و محرک طبیعی مغز است. با استفاده از این شیوه نشان داده شده است که نواحی متعددی در مغز با تولید گفتار در ارتباط‌اند. چرا که تحریک آن‌ها باعث ایست گفتاری شده است. بررسی‌های انجام شده براساس این شیوه منجر به شناخت ناحیه‌ای در مغز شده است که در آن واژگان نمود می‌یابند و نیز اطلاعات جالبی در ارتباط با چگونگی سازمان دو یا چند زبان در مغز افراد دو یا چند زبانه به دست آمده است.

1. Penfield, W.

2. Roberts, L.

3. Vocalization.

ضبط اعمال الکتریکی مربوط به سلول‌های منفرد و یا دسته‌ای از سلول‌های مغزی در انسان و یا در یک حیوان زنده در حالی که محرکی به حیوان داده شده و یا این‌که در حال انجام حرکت خاصی است از دیگر شیوه‌های جمع‌آوری اطلاعات عصب‌شناختی است. شناخت‌های عمده در زمینه چگونگی انتقال اطلاعات در دستگاه عصبی در واقع مرهون ضبط اعمال درون و برون سلولی است. اگرچه در مورد زبان ملاحظات عملی و اخلاقی حوزه عمل این شیوه را محدود کرده است ولی تعدادی تحقیق در این زمینه انجام گرفته است که در آن الکتردهایی که در مغز بیمار کار گذاشته شده بود اعمال گروه‌های کوچک سلول‌ها را ضبط کردند، در همان حالی که محرک زبانی به شخص داده شده بود. مشهورترین شیوه اندازه‌گیری در این روش به پتانسیل‌های وابسته به رخداد^۱ معروف است. در این شیوه در حالی که الکتردها در داخل مغز کار گذاشته شده‌اند، عمل الکتریکی مغز از طریق پوست و جمجمه با ضبط معمول الکتروانسفالوگرافی انجام می‌پذیرد. البته تحلیل پتانسیل‌های الکتریکی به دلیل مشکل بودن کنترل ویژگی‌های محرک و وضعیت فیزیکی روانی شخص مورد آزمایش و نیز کوچک بودن بازده الکتریکی، فوق‌العاده پیچیده است، به طوری که بسیاری اعمال ناخواسته و غیرمعتبر مانند پلک‌زدن یا حرکت چانه می‌توان به صورت گمراه‌کننده‌ای اعمال الکتریکی مغز به حساب آیند. با این حال یکی از مهم‌ترین مزیت‌های به کارگیری این شیوه برای یافتن رابطه متقابل عمل الکتریکی مغز با نقش زبانی سرعت زیاد آن در نشان دادن رخداد‌های الکتریکی مغز است که بررسی سریع جنبه‌های ناخودآگاه فرآیندهای زبانی مانند تشخیص واژه را امکان‌پذیر می‌سازد. شیوه دیگر جمع‌آوری اطلاعات عصب‌شناسی زبان که برخلاف

1. Event-related Potentials.

روش‌های قبلی محتاج ابزار پیچیده و دقیق نیست، تحریک روانی نیم‌کره‌های مغز است که بالنسبه آسان است و در بسیاری آزمایشگاه‌های روان‌شناسی به کار گرفته می‌شود. سازمان عصبی تشریحی مغز چنان است که بخش چپ مغز مستقیماً اطلاعات دیداری را که از زمینه دیداری راست می‌آید، دریافت می‌کند. این بخش همچنین قسمت اعظم اطلاعات شنیداری را که از گوش راست می‌رسد، می‌پذیرد و بخش راست مغز اطلاعات شنیداری از گوش چپ را می‌گیرد. این اطلاعات آن‌گاه به نیم‌کره‌های مخالف خود رسانده می‌شوند. ارائه مواد زبانی به زمینه چپ یا راست دیداری و یا به زمینه چپ یا راست شنیداری است، به این ترتیب ابتدا نیم‌کره حاکم زبانی نیم‌کره غیرزبانی را فعال می‌کند. بر پایه این شیوه می‌توان درجه حاکمیت زبانی در نیم‌کره چپ را در گروه‌های مختلف مردم و در مراحل مختلف پیشرفت زبان‌آموزی و نیز چگونگی پردازش عناصر زبانی در هر یک از نیم‌کره‌ها را بررسی کرد. پاره‌ای تحقیقات انجام شده در این زمینه نشان می‌دهد که نیم‌کره فاقد حاکمیت زبانی بیش از زبان اول، در خدمت پردازش زبان دوم است و نیز در پردازش پاره‌ای جنبه‌های زبانی مانند آهنگ کلام نقش دارد. در این زمینه نیلی‌پور می‌نویسد: «با وجودی که بر ماهیت شرکت نیم‌کره راست در سازمان‌بندی و پردازش زبان دوم توافق کامل نیست ولی از همین اختلاف نظرها دو نتیجه‌گیری می‌توان کرد. نتیجه‌گیری اول این‌که چون بیشتر فرضیه‌ها و موضع‌گیری‌ها در جهت نوع دخالت نیم‌کره راست است احتمالاً نیم‌کره راست در دوزبانگی بیش از یک زبانگی دخالت دارد و نتیجه دوم این‌که احتمالاً سازمان‌بندی دو زبان تابعی است از تأثیر عوامل مؤثر در دوزبان شدن».

بی‌هوش کردن یک نیم‌کره مغز به کمک بی‌هوش کننده‌های کم‌دوام از

دیگر شیوه‌های بررسی عملکرد مغز است. وادا^۱ در سال ۱۹۴۹ این شیوه را به کار بست. در این شیوه بیمار در حالی که در آگاهی است نیمی از بدن وی که در قسمت مخالف نیم کره بی حس شده است فلج می‌شود. چنانچه ماده بی‌هوشی به نیم کره حاکم زبانی برسد بیمار را دچار اختلالات زبانی خواهد کرد. با استفاده از این شیوه می‌توان مشخص کرد که کدام نیم کره در گروه مختلف بیماران بر زبان حاکمیت دارد.

و بالاخره شیوه دیگر بررسی رابطه مغز و زبان اندازه‌گیری سوخت و ساز^۲ بخش‌های مغز انسانی است که با استفاده از مواد رادیواکتیو که به گلبول‌های قرمز خون داده می‌شود، انجام می‌پذیرد. به این ترتیب افزایش‌های موضعی جریان خون در مغز که مرتبط با افزایش موقت در سوخت و ساز و به اعتبار افزایش فعالیت نورون‌های آن منطقه است، مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد. با اِعمال این شیوه به خوبی می‌توان ملاحظه کرد که جریان خون در هنگام فعالیت مربوط به گفتار در نیم کره چپ افزایش می‌یابد. شکل پیشرفته‌تر این شیوه در سال‌های اخیر به پرتونگاری انتشار الکترون مثبت^۳ معروف شده است. در این روش با استفاده از برچسب‌های رادیوالکتیو روی ملکول‌هایی که مورد استفاده مستقیم مغز هستند، اندازه‌گیری را انجام می‌دهند. به این ترتیب که گلوکز، اکسیژن و تعداد دیگری از مواد را می‌توان رادیواکتیو کرد و سپس میزان استفاده بخشی از سلول‌های مغزی از این مواد را اندازه‌گیری نمود.

همچنان که پیش‌تر گفته شد بررسی زبان‌پریشی‌ها یکی از منابع مهم اطلاعات راجع به رابطه مغز و زبان است. علائم اختلالات زبانی ممکن است زبان‌پریشی‌های مانند عدم توانایی در تولید واژگان دستوری در

1. Wada, J.

2. Metabolic.

3. Position Emission Tomography (PET).

جمله و در محاوره مستمر، عدم توانایی بر نام‌نهادن بر اشیاء و مقولات، عدم توانایی در طرح درست ساختار آوایی واژگان و مانند این‌ها باشد. ولی جالب است که اغلب بیماران دارای اختلالات زبانی از بیش از یک نوع زبان‌پریشی رنج می‌برند. وجود زبان‌پریشی چنداختلالی و علت آن خود مبنای تحقیقات گسترده‌ای بوده است. نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که چنین وضعیتی گاهی می‌تواند تصادفی باشد. به عبارت دیگر صدمه آسیب‌شناختی عصبی در بیمار ممکن است بیش از یک توانایی نقشی را تحت تأثیر قرار دهد. شناخت چنین وضعیتی آسان است مثلاً می‌توان مشاهده کرد که مجموعه علائم اختلالی که در یک بیمار مشاهده می‌شود، می‌تواند به‌طور مستقل در بیمار دیگر ظاهر شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که همبستگی علائم بیماری در بیمار اول به علت ویژگی صدمه مغزی در آن بیمار در رابطه با چگونگی سازمان‌بندی زبان در مغز وی بوده است. توجیه دیگر این مسئله مبتنی بر دلایل تشریحی است. مثلاً اختلالات مربوط به طرح‌ریزی و تولید جملات که به غیردستوری بودن^۱ معروف است و در آن حذف نسبی واژگان دستوری در جمله وجود دارد، در موارد بسیاری با اختلال در تولید صدا که به «دای سارتریا»^۲ یعنی خُرخری شدن صدا با کشیدگی و مکث بیش از حد و اشکال در تولید صداها، همراه می‌شود. در واقع موارد فراوان وقوع همزمان این دو اختلال می‌تواند ناشی از این مسئله باشد که نواحی عصبی مسئول استفاده از واژگان دستوری در طرح‌ریزی جمله و نواحی عصبی برای تولید آوایی در مغز به هم نزدیک بوده و در بعضی نقاط همپوشی دارند. به‌طوری که در اغلب موارد صدمه مغزی در آن ناحیه، هر دو این نقش‌های زبانی را دچار اختلال می‌کند. توجیه دیگری بر این مسأله پایه روان‌شناختی دارد. به اعتبار این نگرش وقوع همزمان دو

1. Agrammatism.

2. Dysarthria.

اختلال زبانی ناشی از اختلال در نقش یکی از آن‌هاست، به عبارت دیگر به نظر بسیاری از محققین معتقد به تحلیل روان‌شناختی، غیردستوری بودن خود نتیجه عدم توانایی در تولید آوایی است. یعنی یک بیمار مبتلا به مشکل تولید آوایی گفتارش را ساده می‌کند تا بتواند با تولید کم‌ترین واژه‌ها ارتباط لازم را برقرار نماید.

روش دیگر نگرش به مسائل زبان‌پیشی اعتقاد به عدم وجود ارتباط میان اختلالات زبانی دارد. به عبارت دیگر این نگرش میان نقش‌های زبانی و نقش‌های دیداری-فضایی رابطه‌ای نمی‌بیند. گفته می‌شود که در یک بیمار اختلال زبانی به گونه‌ای است که می‌تواند واژه‌ها را به صورت یک شکل قابل رؤیت واحد بخواند ولی قادر به تولید آوای سازنده آن واژه به صورت تک به تک برای رسیدن به تلفظ کامل آن نیست. به عبارت دیگر چنین بیمارانی قادر به تشخیص اجزاء واژه نیستند. برعکس بیماران دیگری هستند که تنها قادرند آوای سازنده واژه را یکی پس از دیگری تلفظ کنند ولی قادر به تشخیص واژه از طریق شکل کُلی آن نیستند. به این ترتیب و براساس این نوع تحلیل دستگاه زبانی از دستگاه شناختی که مسئول نقش دیداری-فضایی است جدا می‌باشد و نیز مؤلفه‌های خاص دستگاه پردازش زبانی از هم متمایزند.

در پایان می‌توان چنین نتیجه گرفت که هدف عصب‌شناسی زبان تبیین رابطه عناصر و عملکردهای نظریه زبان و پردازش زبانی از یک سو و عناصر و نقش‌های نظریه بافت عصبی از سوی دیگر است، یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که هدف عصب‌شناسی زبان بررسی رابطه میان دو مقوله، یعنی ساخت‌ها و فرآیندهای زبانی و بافت‌های عصبی و نقش‌های آن‌ها است. در واقع هدف این است که نشان دهیم میان ساختارها و اعمال خاص در دستگاه عصبی و ساختارها و فرآیندهای خاص در زبان و روان‌شناسی زبان رابطه مستقیم وجود دارد. به هر صورت تمام شیوه‌های عصب‌شناختی زبان که در این مقاله برشمرده شد هر یک

مشکلات خاص خود را دارا بودند ولی با پیشرفت روزافزون دانش می‌توان امیدوار بود که در کشف رابطه پیچیده میان مغز و زبان هر روز افق تازه‌ای گشوده شود.

کتابنامه

1. Caplan, D. 1987. *Neurolinguistics and Linguistic aphasiology*, Cambridge University Press.
2. Crystal, K. 1980. *Introduction to Language Pathology*. Edward Arnold.
3. Geschwind, N. 1979. *Specializations of the human brain*. In, *The emergence of language development and evolution*. 1991, edited by Y. William S. Wang. Freeman. NewYork.
۴. ایوبیان، محمود. ۱۳۷۰. *آناتومی و فیزیولوژی دستگاه گفتار*. انتشارات حکیم. تهران.
۵. بلیک‌مور، کالین. ۱۳۶۹. *ساخت و کار ذهن*. ترجمه محمد رضا باطنی.
۶. لوریا، آکساندر. ر. ۱۳۶۸. *زبان و شناخت*. ترجمه حبیب‌اله قاسم‌زاده. انتشارات انزلی.
۷. نیلی‌پور، رضا. ۱۳۶۸. *دوزبانگی و سازمان‌بندی آن در قشر مغز*. مجله زبان‌شناسی، سال ششم، شماره اول.

منطق فازی و معنای واژه

سخن را با این سؤال آغاز می‌کنیم که آیا یک طبیعت پیگیر و مداوم و یگانه انسانی وجود دارد که در پشت تمام دگرگونی‌های زندگی، کنش و اندیشه انسان‌ها نهفته باشد؟ امروزه اعتقاد به گوهر جهان‌شمول کارکرد خرد انسانی در قالب خردگرایی ارسطویی تکیه‌گاه فلسفی بیشتر نظرگاه‌های علمی است و جستجو برای یافتن شکل‌های جهان‌شمول و همگانی اندیشه بر پایه پذیرش وجود طبیعت انسانی در نگرش‌های زبان‌شناختی نیز اعمال شده است. ما پیوسته در سودای یافتن الگوی جهانی در تحلیل‌های زبانی خود هستیم. آیا در این راستا به درک واقعیت‌های زبانی خواهیم رسید؟ خردگرایی جهان‌شمول در تبیین جهانی که ذاتاً متنوع است چاره‌ای جز تحمیل یک سطح مفروض تجزیدی بر تنوع عینی موجود ندارد و در حالی که اساساً وجود چنین سطح تجزیدی در فرآیند شناخت بسیار تردیدآمیز است. این سطح هیچ‌گاه راهی برای یافتن اثبات وجودی خود نیافته است مگر با ارجاع به تنوع عینی که این خود یک تناقض است و دوری است باطل. البته خردگرایی جهان‌شمول در مواجهه با چندگانگی و تنوع بارها مورد تردید قرار گرفته است و این چیز تازه‌ای نیست، به هر حال تنوع انسانی زاده

عوامل مادی است و هیچ دو انسانی یک منش واحد ندارند و احساس آن‌ها در تمام موارد یکی نیست، باهم فکر واحد و یکسر همانندی را از ذهن نمی‌گذرانند و به نظر نمی‌رسد که بتوان حکمی قطعی و مطلق درباره ارزش‌ها، کنش‌ها و اندیشه‌های انسانی به دست داد.

ما در تحلیل پیوسته با داده‌های متنوعی روبرو می‌شویم که شناخت و تبیین آن‌ها مستلزم جستن ریشه آن‌ها در «واقعیت نسبی بودن ارزش‌هاست».

در این سخن سعی بر آن است که با اندیشه «نسبی‌نگری» در مقابل خردگرایی جهان‌شمول به زبان بنگریم و به این ترتیب به شیوه طبیعی تفکر انسان نزدیک شویم. در این راستا به نظر می‌رسد که فکر در جستجو برای شناخت در قالب تصاویر، گردآیه‌ای از خواص را که نشان‌دهنده آن حقیقت‌اند در کنار هم فراهم می‌آورد، لکن این خواص که فکر در جستجوی کشف حقیقت کنار یکدیگر می‌چیند، الزاماً به طور قطع پذیرفتنی نیستند بلکه به طور نسبی با رابطه یک خاصه با خاصه دیگر، پذیرش‌های متفاوتی می‌یابد. برای تحلیل چنین تنوعی که حاصل عملکرد طبیعی تفکر انسانی است منطق فازی قابلیت فوق‌العاده‌ای دارد. نظریه مجموعه‌های فازی نخستین بار به وسیله اندیشمند بزرگ ایرانی پرفسور لطفی عسگرزاده استاد ریاضیات در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی ارائه شد. این الگوی ریاضی با شیوه تفکر و استنتاج و با الگوهای طبیعی و واقعی تطابق و سازگاری دارد از ویژگی‌های نظریه مجموعه‌های فازی این است که می‌تواند مجموعه‌ای از اعضاء را که کاملاً مشخص نیستند، یعنی مفاهیم قابل انعطاف و مجموعه‌هایی با کران‌های نادقیق را تبیین نماید. در نظریه کلاسیک مجموعه‌ها، مجموعه به گردآیه‌ای از اشیاء اطلاق می‌شود که کاملاً معین و مشخص باشند مانند گردآیه اعداد بزرگ‌تر از ۱۰ که یک مجموعه است ولی گردآیه اعداد بزرگ و اعداد کوچک نمی‌توانند یک مجموعه را تشکیل دهند. زیرا اعضاء آن مشخص

نیستند و دارای ویژگی مبهم و ناخوش تعریف‌اند و در نظریه کلاسیک مجموعه‌ها جایی برای آن‌ها نیست ولی بیشتر مفاهیم و ویژگی‌هایی که در زندگی روزمره واقعی و در شاخه‌های علوم با آن‌ها سروکار داریم این‌گونه‌اند یعنی مفاهیمی هستند قابل انعطاف و مجموعه‌هایی با کران‌های نادقیق به ترتیبی که نمی‌توان بر هرکدام مجموعه‌ای دقیق را تصور کرد. در چنین شرایطی نظریه مجموعه‌های فازی به خوبی می‌تواند این ویژگی‌ها و مفاهیم را که با درک طبیعی انسان تطابق دارد، صورت‌بندی و تجزیه و تحلیل نماید یک مجموعه فازی، مجموعه‌ای است که عناصر آن هرکدام با درجه‌ای که میان صفر و یک می‌تواند باشد در آن عضوند یا به آن تعلق دارند. میزان نزدیکی عنصر به عدد یک نشان‌دهنده تعلق بیشتر آن عنصر به مجموعه فازی و بالعکس نزدیکی آن به صفر نشان‌دهنده تعلق کمتر آن به مجموعه است.

به این ترتیب برای مفاهیمی مانند «کوچک و بزرگ» سخنگویان می‌توانند نظرات مختلفی داشته باشند. و در نتیجه توابع عضویت مختلفی برای آن مجموعه فازی که بیانگر این ویژگی‌ها باشد، در نظر بگیرند. بنابراین در تعیین تابع عضویت یک مجموعه فازی برداشت‌های فردی براساس نوع رابطه با آن مفهوم بسیار مؤثر است این‌که یک تابع عضویت چه ویژگی‌هایی دارد و یا باید داشته باشد و نیز چگونگی ساختن آن در موارد مختلف از بحث‌های اساسی در نظریه مجموعه‌های فازی است.

در منطق کلاسیک ارسطویی هر گزاره باید یا درست باشد و یا نادرست (هرچند درستی یا نادرستی آن بر ما یقین و معلوم نباشد) بر این اساس در منطق کلاسیک به هر گزاره درست ارزش درستی یک و به هر گزاره نادرست ارزش درستی صفر می‌دهند. مثلاً ارزش درستی گزاره «۲۲ عددی زوج است» یک، ارزش درستی «۲۲ عدد اولست» صفر است. در منطق چند ارزشی نیز، ارزش درستی هر گزاره می‌تواند عددی

معین از بازه (۱-۰) باشد. مثلاً می‌گوییم: گزاره «امروز هوا گرم است» ۶۵٪ درست است. به هر حال در هر دو منطق دوازده‌گانه و چندارزشی درجات درستی شامل اعداد معین و مشخص است. اما منطق فازی به منظور تطبیق با منطق انسانی از این حد فراتر می‌رود. در این منطق ارزش‌های درستی اعداد معین بین صفر و یک نیستند بلکه توابع عضویتی هستند که دامنه آن‌ها بازه (۱-۰) است، مثلاً می‌گوییم: گزاره «امروز هوا گرم است» تقریباً درست است و یا کم و بیش درست است و یا تا اندازه‌ای درست است یا از دو گزاره «به احتمال زیاد فردا گرم‌تر از امروز خواهد بود» و «امروزه هوا گرم است» نتیجه می‌گیریم به احتمال زیاد «فردا خیلی گرم خواهد بود». این استنتاج ساده از محدوده توانایی منطق ارسطویی و منطق چندارزشی خارج است. زیرا مفاهیمی مانند «به احتمال زیاد»، «گرم‌تر» و «خیلی» در واژگان این منطق جایی ندارد. اما این مفاهیم را می‌توان در قالب مجموعه‌های فازی صورت‌بندی کرد و آنگاه در الگوهای استدلال‌های تقریبی به کار برد. الگوهایی که با استدلال‌های بشری تطابق دارند. در واقع انسان در فرآیند شناخت پیوسته از استدلال‌های تقریب سود می‌جوید که تبیین آن از طریق منطق فازی امکان‌پذیرند در حالی که منطق دو‌دویی و چندارزشی از انجام این استدلال‌ها عاجزند. نظریه مجموعه‌های فازی نظریه‌ای است برای اقدام در شرایط عدم قطعیت. این نظریه می‌تواند بسیاری از مفاهیم و متغیرها و نظام‌هایی که نادقیق و مبهم هستند چنانچه در عالم واقع اکثراً چنین است صورت‌بندی ریاضی نماید و زمینه را برای استدلال استنتاج، کنترل و تصمیم در شرایط عدم اطمینان فراهم آورد.

(از آنجا که زبان پدیده‌ای خودمحور، یگانه و صرفاً ساختاری نبوده بلکه عوامل متعدد و تعیین‌کننده‌ای پیوسته همراه ساختار در تبیین معنا نقش دارند و نیز زبان مقوله‌ای ایستا نیست و حرکت پویای آن در قالب متغیرهای زبانی در محورهای جغرافیایی و اجتماعی برحسب زمان

متجلی است. سعی در یافتن الگوهای جهان‌شمول در قالب مطلوب‌سازی و تحمیل سطح مفروش انتزاعی، تنها نادیده انگاشتن تنوع انکارناپذیر حاصل از چنین شرایطی شکل گرفته است^۴ (از آنجا که فرآیند شناخت مستلزم ملحوظ داشتن مجموعه‌ای متنوع از عناصر دخیل در زبان است و این عناصر در قالب تقطیع نسبی جهان متکی بر نوع ارتباط انسان با آن مقوله است و این ارتباط در هر زمان کمیت‌ها و کیفیت‌های نامعینی را بر مقوله تحمیل می‌کند. بنابراین برحسب زمان معنا به صورت فرآیندی پیوسته در حال حرکت تصاویر متنوعی از مفهوم ایجاد می‌کند و در عین حال فهرستی باز را بر روی تجربه‌های جدید باز نگه می‌دارد) ^۵ (النور راش روان‌شناس برجسته کانادایی اعتقاد دارد معنای واژه ابتدا در قالب پُربسامدترین نوع وقوع می‌یابد و به عنوان گونه بارز به صورت تصویری به ذهن سپرده می‌شود. بدیهی است شناخت یک مفهوم به تجربه نخستین ختم نمی‌گردد، بلکه مصادیق دیگر آن مقوله به درجاتی نسبت به تجربه نخستین وارد حوزه شناختی سخنگو می‌شود و در این راستا پیوسته کمیت و کیفیت مؤلفه‌ها، تقدم و تأخر آن‌ها، بافت اجتماعی در هنگام شکل‌گیری مفهوم وضعیت‌های جسمی و روحی سخنگو، به صورت متغیرهایی مؤثر الگوی معنایی را به گونه‌ای ویژه و خاص سامان می‌دهند، شک نیست که آنچه شکل گرفته است دوباره فهرست بازی است که به دنبال تجربه نویی در آن مقوله است، این فرآیند همچنان تا پایان عمر باقی می‌ماند چنین شرایطی منجر به انعطاف‌پذیری خلاق می‌شود که هیچ‌گاه تعریف معین نمی‌پذیرد و تنها در چهارچوب منطق فازی قابل تبیین می‌شود. به عبارت دیگر سخنگو با افزودن به تجربیات خود و تنوع بخشیدن به مؤلفه‌ها در واقع آزادی بی‌انتهایی برای تعبیر خود از جهان اطرافش دارد. شناخت او از یک مقوله به مانند یک مجموعه فازی است که عناصر تشکیل‌دهنده آن به صورت توابع عضویت از آن‌اند. توابعی که بر پایه یک صورت نخستین با تجربه جهان برحسب زمان

پیوسته تغییر می‌کنند بنابراین خود مجموعه را به عنوان معنا به شدت نسبی می‌سازند.

کتابنامه

۱. طاهری، سید محمود. ۱۳۷۴. *آشنایی با نظریه مجموعه‌های فازی*. انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد. ص ۱۵۶، ۱۷۱.
۲. طاهری، سید محمود. ۱۳۷۵. *نظریه مجموعه‌های فازی*. رشد آموزش ریاضی. ص ۴-۱۰.
3. Zimmermann H. J. 1991, *Fuzzy Logic and approximate reasoning*. In *Fuzzy set theory and its application*. 2nd ed. Kluwer Academic pub. pp. 121 _123, 126 _128.

فضاهای نظام‌دار، الگویی مناسب برای تحلیل زبان به‌عنوان پدیده‌ای پویا

خلاصه

نظریه فراگیر یا جامع (theory of everything) در فلسفه، نظریه عمومی دستگاه‌ها (نظام‌ها) است (برتalanفی، ۱۹۵۶؛ هال و فاگن، ۱۹۵۶). در این مقاله سعی خواهد شد که تعریفی ریاضی برای فضاهای نظام‌دار ارائه شود و نشان داده خواهد شد که این تعریف الگوی ریاضی مناسبی برای تحلیل زبان است.

۱. مقدمه. نام‌گذاری همان درونی کردن مفاهیم عینی و خارجی است. پس چگونگی معلوم انسان تا حد زیادی به نحوه ارائه زبان بستگی خواهد داشت. بنابراین شناسایی هستی بیرونی غالباً از طریق واسطه زبانی انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر، اشیاء جهان، به واسطه درونی‌شدگی ذهنی از طریق نماد، به یکدیگر مرتبط می‌شوند. و آشکار است که این ویژگی برحسب رابطه انسان با محیط پیرامونش معین می‌شود، که خود بنیاد نظریه‌ای در باب تغییر معنا در حوزه مضامین زبان‌شناختی است. در پرتو دگرگون‌پذیری معنا، قابل تصور است که زبان

در سیر تحول خویش، فراز و فرود بسیار داشته باشد، یعنی مفاهیم ذاتی زبان، دگرگون شده، معنای آغازین خود را از دست می‌دهند (کاسیرر، ۱۳۶۷: ۹۰).

زبان پیش از هر چیز خصلتی قراردادی دارد، و بی‌واسطه ناظر بر هستی‌های عینی و بیرونی نیست، بلکه برخلاف ادوار بسیار دور، زبان حاوی معنا است، نه هستی‌های عینی و اسطوره‌ای.

بنابراین تبیین معنا، متأخر از توصیف دستور است. زیرا، معنا، چنان‌که در بالا اشاره شد، مبین رابطه‌ای انتزاعی و ذهنی است و اعیان (things) را مستقیماً هدف قرار نمی‌دهد. و این رابطه در قالب جملات زبانی بیان می‌شود. با تسامح بسیار می‌توان گفت که توصیف همین جملات، دستور زبان است.

۲. این نوشته بر آن است که در کنار سایر نظریه‌های صوری و دستوری موجود، نظریه‌ای در حوزه زبان‌شناسی ریاضی در باب دستور ارائه دهد، که بالقوه نفی‌کننده سیر تکاملی زبان نباشد. پیش از هرچیز لازم به ذکر است که در حوزه زبان‌شناسی توصیفی، از زمان بلوم‌فیلد و سپیر بدین‌سو، هرگاه بررسی نحوی موردنظر بوده است، خواهان بیشترین وضوح و دقت منطقی بوده‌اند. بدین معنا که در این دستگاه زبان‌شناختی، بر شیوه نمادگذاری (notation) دقیق، تعاریف و اصول موضوعه (postulates) تأکید شده است. گزارش زبان یا درست است یا به‌کلی غلط. البته موازی با زبان‌شناسی توصیفی، نوعی دستگاه نمادگذاری برای ارائه نظریه‌ای دستوری بیان شده است که وضوح و دقت را در حوزه ریاضیات می‌جوید، هرچند مقید به پیروی از صورت‌های متعارف ریاضی نیست. و این آغاز تکوین زبان‌شناسی ریاضی است. علی‌رغم این حقیقت که در توصیف نحوی زبان روشن نمی‌شود که کدام نوع از ریاضیات در این نوع بررسی کاربرد دارد. در ساده‌ترین تلقی، زبان‌شناسی ریاضی به زبان و عدد محدود

خواهد شد (هردن، ۱۹۶۴). کاربرد زبان‌شناسی ریاضی به‌ویژه در زمینه‌هایی چون آموزش زبان خارجی، به‌کارگیری کد، ترجمه ماشینی، سبک‌شناسی^۱، محاسبات آماری و تهیه فرهنگ‌های بسامدی - از طریق تبیین واژه‌ها و حروف با کدها و علائم الکترونیکی و نیز حذف زواید متن از طریق کنار گذاشتن عناصری که فاقد اطلاع هستند - آشکار می‌شود. در این مرحله، زبان‌شناسی ریاضی ویژگی‌های عددی و آماری نشانه‌های زبانی را مورد توجه قرار می‌دهد به‌طوری‌که در نهایت به کشف نظم عددی که مبنای ریاضی زبان تلقی می‌شود، نائل می‌گردد.

آشکار است که این دیدگاه به علت محدودیت نظری، قابل اعمال بر وجوه نظری و عام زبان نخواهد بود. بنابراین بار دین شق از زبان‌شناسی ریاضی می‌توان دیدگاهی گسترده‌تر را مورد بررسی قرار داد. از این منظر زبان‌شناسی ریاضی به کار تحلیل ویژگی‌های ریاضی می‌پردازد و در این راه از مفاهیم آماری و جبری سود می‌جوید. زبان‌شناسی ریاضی در این دیدگاه مبتنی است بر «نظریه اطلاع»، که حاوی مفاهیمی چون «حشو» و «بار نقشی» (functional load) و الگوریتم است. نظریه اطلاع از عقاید کلود شانون و وارن ویور در کتاب *نظریه‌های ریاضی ارتباطات* (۱۹۴۹) مأخوذ است. آن‌ها زبان‌شناسی ریاضی را پژوهشی در قلمرو آواشناسی (تحلیل امواج آوایی)، دستور (مطالعه قابلیت پیش‌بینی و رخداد اجزاء متفاوت جمله) و معناشناسی (کاربرد مفهوم انتخاب (choice) بین حالت‌های متناوب در تحلیل تباین‌های معنایی) می‌دانند مثلاً مفهوم حشو نهایتاً از این دیدگاه به دست می‌آید. در واقع نظریه اطلاع به کار تبیین ساختار پیام‌ها می‌آید. یعنی فرض بر این است که گفتار نوعی «ساختار اطلاع» (information structure) را نشان می‌دهد، که بر مبنای واحدهای اطلاع شکل می‌گیرد. مثلاً آهنگ جمله یا واحد نواخت، نشان عمده چنین

۱. یعنی با ذکر خصوصیات آماری انتخاب کلمات می‌توان سبک نگارش نویسندگان را معین کرد.

واحد‌هایی هستند. در تحلیل بعد، این نظریه به تمیز بین اطلاعات معلوم و نو، قائل است. چنین نظریه‌ای مورد توجه آن دسته از زبان‌شناسان است که بیشتر به نظریات هلیدی متمایل هستند. این گروه اخیر بین ساختار اطلاعاتی و ساختار دستور ریشه‌ای (thematic) نیز تمایز قائل می‌شوند (لاینز، ۱۹۷۷: ۳۴-۳۲). با این دیدگاه، کاربرد عمده زبان‌شناسی ریاضی، در صوری‌سازی (formalization) نظریه زبانی است.

اما چنین دیدگاهی علی‌رغم گستردگی آن نسبت به نگرش پیشین هنوز از آن جامعیت برخوردار نیست تا به کار تحلیل زبان آید. زیرا تأثیر متقابل ریاضیات و زبان نمی‌تواند ماهیت و کارکرد زبان را روشن نماید. یعنی در امر قائل شدن به نوعی پیوستگی بین زبان و ریاضیات، نوعی فاصله و عنصر محذوف وجود دارد که به‌وضوح نتایج آن در تلقی‌های فوق‌الذکر قابل مشاهده است، چه در چنین تحقیقاتی زبان‌شناسی ریاضی به پژوهش در بسامد و توزیع واحدها محدود شده است، که نمی‌تواند قلمرو عام زبان را تبیین کند.

اما مشهورترین کاربرد ریاضیات در توصیف نحوی زبان در قالب نظریه مجموعه‌ها (set theory) متحقق می‌شود. از آنجایی که می‌توان دستور موردنظر نظریه مجموعه‌ها را پذیرفت، پس روش‌های مورد استفاده در این نظریه می‌تواند در زبان به کار رود که همگی ماهیتی ریاضی خواهند داشت. یکی از دلایل چنین تلقی‌ای از دستور آن است که می‌توان دستور را به این طریق بسیار ساده کرد. در این روند ممکن است زبان‌شناس آن هنگام که به تحلیل داده‌ها می‌پردازد، مایل باشد تا تناظر بین مشاهدات خود و قواعد نظریه مجموعه‌ها را دریابد. در این مرحله پس از آن‌که تحلیل وی پایان یافت، می‌تواند دستور حاصل را تحویل به روابط ریاضی در صورت کامل آن نماید. بدین‌گونه، ضمن آن‌که حجم دستور کاهش می‌یابد، قواعد آن از بسامد بیشتری برخوردار می‌شوند، و صراحت بیشتری نیز می‌یابند. نتیجه ملموس دیگر چنین دستوری آن

است که می‌توان این دستور خاص را با دستورهای پیشنهادی همان زبان مورد مقایسه قرار داد و امکان مشاهده نواقص هر یک و تحلیل آن‌ها را به دست داد، و از این طریق، به تعریف بهتر و دقیق‌تری برای آن زبان خاص دست یافت.

نظریه مجموعه‌ها نظامی از نمادهای ریاضی برای زبان‌شناسی توصیفی به دست می‌دهد. البته درست است که نظریه مجموعه‌ها نمی‌تواند به‌تنهایی قادر به استنتاج حقایقی از سطوح زبان که مورد مشاهده قرار نگرفته باشد. همین‌طور آینده روند زبان را نمی‌تواند پیش‌بینی کند. به دیگر سخن در این نظریه پویایی زبان لحاظ نمی‌شود، زیرا اعضای یک مجموعه باید مشخص باشد، و مشخص شدن اعضاء به معنی سکون است.

۳. باری چنان‌که اجمالاً اشاره شد، هیچ‌یک از دیدگاه‌های بالا نتوانسته است ساخت زبان طبیعی را مورد تحلیل قرار دهد. اما اگر پیش فرض پژوهشگر چنان باشد که زبان را معادل مفهوم عام آن در ریاضی در نظر آورد، در آن صورت، تعاریف ریاضی کاربردی موفق خواهند داشت، و آنچه در پی می‌آید، تلاشی در جهت تحقق همین مفهوم است.

در اولین وهله باید گفت که برآیند فرآیندهای ریاضی نوعی «نمادگرایی فرازبانی» (post-linguistic symbolism) است، پس هم مبین زبان است و هم با آن متفاوت است. وجه توافق آن‌ها این است که زبان و ریاضیات به کار پیوستن یک شیء به شیء دیگر می‌آیند و دیگر این‌که هر دو تکوین خود را مدیون ریشه‌های تجربی هستند (والدرون، ۱۹۸۵: ۱۹۸). پس زبان و ریاضیات حداقل سه وجه مشترک دارند: پیوند یا همبستگی یک شیء با شیء دیگر، برقراری پیوند قاعده‌مند یا تناظر و بالآخره ابداع عناصر معنایی که چنین همبستگی یا قاعده‌ای را نشان می‌دهد.

از این سه وجه مشترک، برقراری تناظر و ابداع دستگاه معنایی مستلزم وجود پیشین زبان است. زیرا در این روند زبان نه تنها عامل ثبت پیوند است، بلکه منجر به ابداع پیوند نمادین نیز می شود. بنابراین در این مرحله انسان ابزاری در اختیار دارد که بدان وسیله برخلاف سایر حیوانات از سطح صرف حس می گذرد و می تواند داده ها را بپالاید، گسترش دهد و تصحیح کند. ریاضیات دقیقاً متضمن وجود چنین روند روان شناختی است، یعنی نه تنها به اشیاء طبیعی اشاره می کند، بلکه در قالب مقولات «زبان عرفی» حاکی از ابعاد و روابط بین اشیاء نیز هست. انجام چنین اموری در ریاضیات متضمن ابداع هنجارهای خاص و دستگاه حساب و شمارش است^۱ و تمام این ها خود مبتنی بر وجود زبان و خرد انسانی است.

۴. مجموعه در ریاضیات مفهومی تعریف نشده است، اما در فرهنگ دارای تعاریف زیر است:

$$\text{مجموعه} \left\{ \begin{array}{l} \{\text{دسته ای}\} \\ \{\text{گردایه ای}\} \end{array} \right. \text{ (collection) از اشیاء است.}$$

در حالی که تعریف گردایه و دسته موکول به تعریف مجموعه است. بنابراین در تعریف مجموعه از مجموعه استفاده شده است، و این بدان معناست که مجموعه قبل از تعریف، تعریف شده انگاشته می شود، که این تناقض است.

براساس این استدلال تعریف مجموعه در واقع دچار دوری باطل شده و برای اجتناب از آن، مجموعه را به عنوان مفهومی تعریف نشده و فقط آن را توسط اعضایش مشخص می کنند. برای نمایش مجموعه ها از

۱. مانند واحدهای اندازه گیری و دستگاه های کنترلی مانند آنچه در حساب، جبر، و هندسه، اعمال می شود.

حروف بزرگ لاتین استفاده می شود اگر x عضوی از X باشد می نویسیم:

$$x \in X$$

اگر هر عضوی از X در Y باشد، X زیرمجموعه Y تلقی شده و به صورت $X \subset Y$ نمایش داده می شود. حال اگر X و Y دو مجموعه باشد، مجموعه $X \times Y$ به صورت زیر تعریف می شود:

$$X \times Y = \{(x, y) : x \in X, y \in Y\}$$

هر زیرمجموعه از $X \times Y$ یک رابطه (Relation) (R) نامیده می شود. رابطه مانند ماشینی با یک ورودی و حداقل یک خروجی است. اگر فرض کنیم $R \subset X \times Y$ ، پس: $\{x \in X : (x, y) \in R\}$ را دامنه R (domain) می گویند و از نماد $\text{Dom } R$ برای نمایش آن استفاده می کنند. اگر $(x, y) \in R$ ، می نویسیم، $(x) \in R(y)$ و مجموعه $R(x)$ هایی را که $(x, y) \in R$ برد R (image) می نامند. مثال: فرض شود X مجموعه اسامی و Y مجموعه اسامی همراه با حروف تعریف باشد، حرف تعریف the را می توان به عنوان رابطه ای از $X \times Y$ در نظر گرفت. یعنی:

$the \subset X \times Y$ در واقع توصیف حرف تعریف the به صورت زیر خواهد

شد:

$$the = \{(x, y) : y = the \ x \text{ و } x \in \text{Dom } the\}$$

که دامنه $\text{Dom } R$ عبارت است از مجموعه اسامی معرفه.

در واقع رابطه the ویژگی دیگری نیز دارد و آن این است که اگر x عضوی از دامنه حرف تعریف the باشد، آنگاه فقط یک عضو y در Y وجود دارد، به قسمی که (x, y) متعلق به حرف تعریف the باشد. روابطی از آن نوع را تابع می خوانند. به این ترتیب تابع را می توان به عنوان جانشینی تصور کرد که دارای یک ورودی و «فقط» یک خروجی است. پس هر تابعی یک رابطه است، در حالی که روابطی وجود دارند، که تابع نیستند.

اکنون مثال دیگری برای تابع ارائه می شود. اگر X مجموعه اسامی و Y

مجموعه اسمی همراه با صفت گرفته شود، آنگاه صفت «بزرگ بودن» را می‌توان به عنوان یک تابع به حساب آورد. حال با استفاده از مطالب بالا، تعریف نظام ارائه می‌شود:

تعریف: [گردایه] S که برابر است با $\{R_\alpha : \alpha \in \Gamma\}$ مشروط به داشتن شرایط زیر، یک نظام برای مجموعه X خوانده می‌شود:

الف. برای $\alpha \in \Gamma$ مجموعه‌ای مانند Y وجود داشته باشد، به طوری که R_α زیرمجموعه $X \times Y$ باشد.

ب. برای هر $x \in X$ یک $\alpha \in \Gamma$ وجود داشته باشد، به طوری که x در دامنه R_α قرار گیرد.

مجموعه X همراه با نظام (S) را یک فضای نظام‌دار می‌گوییم.

زبان یا زبان مرتبه n

آنچه مسلم است وقتی به زبان به عنوان پدیده‌ای مجرد نگاه شود، مفاهیم تعریف نشده زیادی در آن می‌توان یافت. به عنوان مثال سفیدی در قالب یک شیء شکل می‌گیرد و نیکی با انسان‌ها معنی پیدا می‌کند ولی اگر به این‌ها به طور مجرد نگاه شود، مفاهیمی تعریف نشده‌اند. برای ارائه یک الگوی ریاضی برای زبان، L_1 را مجموعه مفاهیم تعریف نشده و نظام مربوط به L_1 را مجموعه روابط حاکم بر زبان که بر L_1 قابل اطلاق‌اند، مانند مفاهیم، حروف (تعریف، ربط و ...) و قواعد قابل تعریف، می‌گیریم. فضای نظام‌دار بالا را زبان مرتبه اول می‌نامیم.

فرض شود L_2 اجتماع برد روابط نظام L_1 با L_1 است. در این صورت L_2 همراه با روابط حاکم بر زبان که قابل تعریف بر L_2 است، زبان مرتبه دوم خوانده می‌شود.^۱

اما تفاوت L_1 با L_2 در چیست؟ به عنوان مثال عبارت «علی و احمد و حسین» ساختاری شناخته شده در فضای نظام‌دار L_1 نیست، ولی در L_2

۱. توجه شود که زبان مرتبه دوم نیز یک فضای نظام‌دار است.

یک عبارت شناخته شده است. و به همین ترتیب، با فرض تعریف زبان را باشند n مرتبه L_n, L_{n-1} اجتماع بُرد روابطِ نظام L با L_{n-1} است. در این صورت L_{n-1} همراه با روابط حاکم بر زبان که قابل تعریف بر L_n باشند زبان مرتبه n می‌گوییم.

با این تعاریف استقرایی، زبان دربردارنده جنبه‌های اساسی خود یعنی حرکت و معناست و دیگر این که ارتباط میان زبان و انسان حفظ شده است، بدین ترتیب حتی گونه‌های زبان در قالب گفتار سخنگوی واحد (ideolect) قابل بررسی است (جهانگیری، ۱۳۶۹).

کتابنامه

1. Bertalanffy, L. von., 1956. "General System Theory", *General System*, vol. I.
2. Hall, A. D. & R. F. Fagan, 1956. "Definition of system", *General System*, vol. I.
3. Herden, G. 1964. *quantitative linguistics*, London.
4. Lyons, John, 1977. *Semantics*, Cambridge University Press, vol. I, pp 32-43.
5. Waldron, T. P. 1985. *Principles of language & mind*, Routledge & Kegan Paul, London, p. 198.
۶. جهانگیری، نادر، ۱۳۶۹. *توانش زبانی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [دانشگاه مشهد]، شماره اول و دوم، سال بیست و سوم.
۷. کاسیرر، ارنست، ۱۳۶۷. *زبان و اسطوره*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، ص ۹۰.



منتشر شده است:

- آفرینش و تاریخ (در ۲ جلد) نوشته طاهر مقدسی، مقدمه، ترجمه و تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- آندره مالرو در آینه آثارش نوشته گائتان پیکون، ترجمه کاظم کردوانی
- آواشناسی (فونتیک) دکتر علی محمد حق شناس
- آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز نوشته محمود روح‌الامینی
- اتوبیوگرافی آلیسی بی. تکلایس نوشته گرتروداستاین، ترجمه پروانه ستاری
- ۱۰۱ اثر ممتاز از بزرگان موسیقی جهان نوشته بوک اسپن، ترجمه ع.ا. بهرام‌یگی
- ادبیات و سنت‌های کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)، در ۲ جلد، نوشته گ. هایت، ترجمه مهین دانشور و محمد کلباسی، ویراسته مصطفی اسلامی
- از آستارا تا استاریاد (در ۵ جلد) نوشته دکتر منوچهر ستوده
- از برشت می‌گوییم نوشته روت برلاو، ترجمه مهشید میرمعزی
- از کیکاووس تا کیخسرو (داستانهای شاهنامه) نوشته محمود کیانوش
- اسب در پارکینگ (ادبیات نوجوانان) نوشته محمد زرین
- استقرار شریعت در مذهب مسیح نوشته هگل، ترجمه باقر پرهام
- اسرار التوحید (در ۲ جلد) محمد بن منور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی
- اسطوره زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی) نوشته محمد مختاری
- اصول اساسی برنامه‌ریزی درسی و آموزشی رالف تایلر، ترجمه علی تقی پورظهیر
- اصول حسابداری (در ۲ جلد) نوشته ونگر، ترجمه مهدی تقوی / ایرج نیک‌نژاد
- اصول روابط بین‌الملل (ویراست سوم) نوشته هوشنگ عامری
- اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو نوشته برایان ردهد، ترجمه کاخی / افسری
- اندیشه‌های متی برتولت برشت، ترجمه بهرام حبیبی
- انسان اجتماعی نوشته رالف دارندرف، ترجمه غلامرضا خدیوی

ایرانیان مهاجر در امریکا نوشته عبدالمعبود انصاری، ترجمه دکتر ابوالقاسم سزی
 بتهوون به روایت معاصرانش ترجمه مرتضی افتخاری
 بررسی یک پرونده قتل زیر نظر میشل فوکو، ترجمه دکتر مرتضی کلاتریان
 پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دوم) نوشته دکتر مهرداد بهار
 پسامدرنیسم در بوتۀ نقد (مجموعه مقالات) گزینش و ویرایش خسرو پارسا
 پیرامون زبان و زبان‌شناسی (مجموعه مقالات) دکتر محمدرضا باطنی
 تاریخ نیشابور نوشته ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه خلیفه نیشابوری،
 مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر شفیعی کدکنی
 تاریخ هنر مدرن (در قطع رحلی، مصور و لوح‌های رنگی) نوشته ه. ه. آرناسون،
 ترجمه مصطفی اسلامی
 تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از سنائی) نوشته دکتر شفیعی کدکنی
 تا هر وقت که برگردیم (داستانهای کوتاه) غسان کنفانی، ترجمه موسی اسوار
 تبارشناسی اخلاق نوشته فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری
 ترانه‌خوانی برای آفتاب (مجموعه شعر) بیژن هنری‌کار
 ترانه زمین (زندگی گوستاو مالر) نوشته کورت بلاکف، ترجمه علی اصغر بهرام‌بیگی
 تکوین دولت مدرن نوشته جانفرانکو پوچی، ترجمه بهزاد باشی
 جایی چراغی روشن است (مجموعه داستانهای کوتاه) نوشته محمد زرین
 جنگ آخر زمان (زمان) نوشته ماریو بارگاس یوسا، ترجمه عبدالله کوثری
 جهان به کجا می‌رود؟ (ویراست دوم) نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون نوائی
 جهان‌بینی علمی برتراند راسل، ترجمه حسن منصور
 جهان در مغز تألیف دکتر عبدالرحمن نجل‌رحیم
 چشم‌انداز سوسیالیسم مدرن نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون نوائی
 چنین گفت زرتشت نوشته فریدریش ویلهلم نیچه، ترجمه داریوش آشوری
 حالات و سخنان ابوسعید، جمال‌الدین ابوروح مقدمه، تصحیح، شفیعی کدکنی
 حقوق بین‌الملل خصوصی نوشته دکتر محمد نصیری
 حقوق طبیعی و تاریخ نوشته لئو اشتراوس، ترجمه باقر پرهام
 خصوصی‌سازی (در ۲ جلد) گروه پژوهشگران شرکت سرمایه‌گذاری صنایع ملی ایران
 خطر و بازده ریچارد بریلی، حسین عبده / عبدالله کوثری
 در اقلیم روشنائی (تفسیر چند غزل از حکیم سنائی) نوشته دکتر شفیعی کدکنی
 درباره نگریستن نوشته جان برجر، ترجمه فیروزه مهاجر
 دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس، ترجمه حسن مرتضوی
 رضاخان ماکسیم (نمایشنامه در هفت پرده) نوشته مصطفی اسلامی

روشن تر از خاموشی (برگزیده شعر امروز ایران) به انتخاب و مقدمه مرتضی کاخی
 روشن نگری چیست؟ (مجموعه مقالات از کانت، هردر، و...) ترجمه سیروس آرین پور
 روش های تحقیق در علوم اجتماعی پاتریک مک نیل، ترجمه محسن ثلاثی
 روش های تحقیق در علوم رفتاری نوشته دکتر سرمد / دکتر بازرگان / دکتر حجازی
 زبان: باز تاب زمان، فرهنگ و اندیشه نوشته نادر جهانگیری
 زبان شناسی اجتماعی (درامدی بر زبان و جامعه) تراگیل، ترجمه دکتر محمد طباطبایی
 زبان و تفکر نوشته دکتر محمدرضا باطنی
 زبور پارسی (نگاهی به زندگی و غزل های عطار) دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
 زندگی با پیکاسو نوشته فرانسواز ژیلو، ترجمه لیلی گلستان
 زندگی ژول ورن نوشته ژان - ژول ورن، ترجمه علی اصغر بهرام بیگی
 زندگی شومان نوشته جون شیسل، ترجمه بهزاد باشی
 زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت نوشته شاپور جورکش
 سفرنامه ابن بطوطه (در ۲ جلد) ترجمه دکتر محمد علی موحد
 سیمای زنی در میان جمع نوشته هاینریش بل، ترجمه مرتضی کلانتریان
 شاعر آینده ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل) نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
 شاعری در هجوم منتقدان (نقد ادبی در سبک هندی، پیرامون شعر حزین لاهیجی)
 نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
 شهرنشینی در ایران نوشته فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حائری
 فلسفه و اندیشه سیاسی سبزا نوشته اندرو دابسون، ترجمه محسن ثلاثی
 فهم نظریه های سیاسی نوشته توماس اسپریگنز، ترجمه فرهنگ رجایی
 فیلم های برگزیده سینمای ایران در دهه ۶۰ زاون قوکاسیان
 کاربرد بالینی گازهای خون و تعادل اسید و باز نوشته دکتر مسعود علی پور
 گروندر یسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی (۲ جلد) کارل مارکس، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین
 گزارش یک آدم ربایی نوشته گابریل گارسیا مارکز، ترجمه جاهد جهانشاهی
 گزیده شعرها عبدالله کوثری
 گفت و گو با بهرام بیضایی زاون قوکاسیان
 ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی گابریل گارسیا مارکز، باقر پرهام
 مبانی بازارها و نهادهای مالی فیوزی / مودیلیانی، ترجمه دکتر حسین عبده تبریزی
 مبانی فلسفه (آشنایی با فلسفه جهان از زمانهای قدیم تا امروز) دکتر آصفه آصفی
 مبانی و اصول آموزش و پرورش نوشته دکتر علی تقی پورظهیر
 مثلث سر نوشت (امریکا، اسرائیل و فلسطینی ها) چامسکی، ترجمه هرمز هما یون پور
 مجموعه مقالات در نقد و معرفی آثار امیر نادری گردآورنده غلام حیدری

مجموعه مقالات در نقد و معرفی آثار بهرام بیضایی	گردآورنده زاوون قوکاسیان
مدیریت مالی	نوشته وستون / بریگام، ترجمه حسین عبده و پرویز مشیرزاده
مسائل عصر ایلخانان	نوشته دکتر منوچهر مرتضوی
مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی درسی و آموزشی	نوشته دکتر علی تقی پورظهیر
مقدمه بر تاریخ فلسفه هگل	نوشته ژان هیپولیت، ترجمه باقر پرهام
مکبث (نمایشنامه)	نوشته ویلیام شکسپیر، ترجمه داریوش آشوری
منم فرانکو	نوشته مانوئل واسکز مونتالبان، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان
موسیقی شعر	نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
مه‌سوار (مجموعه داستان‌های کوتاه)	نوشته علی صداقتی خیاط
نشانه‌ها و معاینه بالینی بیماری‌های قلب و عروق	نوشته دکتر علی اکبر توسلی
نظم‌گفتار (درس افتتاحی در کلژ دو فرانس)	نوشته میشل فوکو، ترجمه باقر پرهام
نقش زور در روابط بین‌الملل	نوشته آنتونیو کاسه‌سه، ترجمه مرتضی کلانتریان
نظریه اجتماعی مدرن (از پارسونز تا هابرماس)	یان کرایب، ترجمه عباس مخبر
نگاهی تازه به دستور زبان فارسی	نوشته دکتر محمدرضا باطنی
نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی	نوشته محمود روح‌الامینی
نه مقاله درباره دانته	نوشته لوئیس بورخس، ترجمه کاوه سیدحسینی و رادنژاد
وزن‌شناسی و عروض	نوشته ایرج کابلی
یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)	مجموعه مقالات گروه نویسندگان